

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سورہ مبارکہ

نور

از تفسیر شریف المنیران

شماره سورہ: ۲۴ جزء: ۱۸

قال امیرالمؤمنین علی (علیه السلام):

***«ثم انزل عليه الكتاب نوراً لا تطفأ و سراجاً لا يخبو توقده و بحراً لا يدرک قعره و منهجاً لا يضل نهجه و شعاعاً لا يظلم ضوئه جعله الله رياً لعطش العلماء و ربيعاً لقلوب الفقهاء و محاجاً لطرق الصلحاء و دواءً ليس بعده داء و نوراً ليس معه ظلمه و حبلاً وثيقاً عروته و معقلاً منيعاً ذروته ...»**

خدای سبحان کتاب آسمانی بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرو فرستاد و آن، نوری است که خاموشی ندارد و چراغی است که افروختگی آن زوال ناپذیر است و دریای ژرف است که قعر آن به چنگ ادراک آدمی (بشر عادی) نمی‌افتد و راهی است که در آن گمراهی نیست و شعاعی است که روشنی آن تیرگی نگیرد ... خداوند آن را فرونشانده تشنگی علمی دانشمندان و خرمی دل‌های فقیهان و راه روشن سالکان صالح قرار داد. قرآن کریم دارویی است که پس از آن، بیماری نمی‌ماند و نوری است که هیچ گونه تیرگی در آن نیست و ریسمانی است که دستگیره آن مطمئن و پناهگاهی است که قله بلند آن مانع دشمن است. (تسنیم، ج ۱، ص ۲۵۳)

از پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: «هر کس سوره نور را قرائت کند، ده برابر تمام مؤمنان به او پاداش داده می‌شود.» (تفسیر رازی، ج ۸، ص ۱۶۶)

توضیح ضروری:

این جزوه ترجمه تفسیر سوره مبارکه نور (سوره ۲۴- جزء ۱۸) از تفسیر قیم المیزان می باشد که در قالب "طرح تدبیر و تفسیر قرآن کریم" ارائه می‌گردد. در این جزوه بر حسب ضرورت‌های آموزشی تغییرات شکلی و محتوایی زیر در نظر گرفته شده است:

۱. ترجمه هر آیه در مقابل آن آمده است. (ترجمه‌ای که در این جزوه ملحوظ گردیده ترجمه روان جناب آقای صفوی است که بر اساس برداشت‌های تفسیری مؤلف المیزان تنظیم گردیده است)
۲. بحث‌های روایی در جای مناسب خود و ذیل بحث تفسیری آیه مربوطه قرار داده شده است.
۳. مطالب غیر ضرور و ذکر آراء و اقوال مختلف با حروف ریزتر مشخص شده که تنها جهت مطالعه بیشتر به آنها مراجعه می‌شود.
۴. آیات قرآن و نیز تیتراهای اصلی با قلم پررنگ تر مشخص گردیده‌اند.
۵. در مواضعی که ترجمه متن اصلی دارای ثقل و پیچیدگی بوده است، ترجمه قدری روان‌تر گردیده تا هرچه بیشتر برای دانشجویان قابل استفاده باشد.

مشخصات سوره مبارکه نور

وجه تسمیه: کلمه "نور" هفت بار در این سوره به کار رفته است و یکی از زیباترین و معروف ترین آیات قرآنی به نام آیه نور (آیه ۳۵) را در بر دارد.

تعداد آیات: ۶۴ (قاریان کوفه و بصره) و ۶۲ (قاریان مدینه)، **تعداد کلمات:** ۱۳۱۸، **تعداد حروف:** ۵۷۵۵، **ترتیب نزول:**

۱۰۲، **محل نزول:** مدینه، **حجم سوره:** حدود نیم جزء، **محتوای سوره:** بیان احکام فقهی: حد زنا، قذف، لعان، وجوب حجاب و ... داستان افک

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیان آیات

غرض این سوره همان است که سوره با آن افتتاح شده و آن بیان پاره‌ای از احکام تشریع شده، و سپس پاره‌ای از معارف الهی مناسب با آن احکام است، معارفی که مایه تذکر مؤمنین می‌شود.

سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾ الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾ الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ ۖ وَحَرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٥﴾ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَدُوا أَحَدِهِمْ أَرْبَعَ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٦﴾ وَالْخَمِيسَةَ أَنْ لَعَنَتِ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٧﴾ وَيَذَرُوا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٨﴾ وَالْخَمِيسَةَ أَنْ غَضَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٩﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

این سوره‌ای است که آن را فرو فرستادیم و عمل به احکامی را که در آن بیان شده است واجب کردیم و در آن آیاتی فرو فرستادیم که بیانگر معارف الهی است؛ باشد که شما آنها را فراگیرید و به خاطر داشته باشید (۱)

کلمه "سوره" به معنای پاره‌ای از کلمات و جمله‌بندی‌هایی است که همه برای ایفای یک غرض ریخته شده باشد، و به همین جهت در این آیه شریفه یک بار مجموع آیات سوره به اعتبار معنایی که دارند یک سوره نامیده شده، و فرموده: "این سوره را نازل کردیم" و بار دیگر ظرف برای بعضی آیاتش اعتبار شده، از باب ظرفیت مجموع برای بعضی و فرموده: "در آن آیاتی روشن نازل کردیم".

و این کلمه از کلماتی است که قرآن کریم آن را وضع کرده و هر دسته از آیاتش را یک سوره نامیده، و استعمال آن در کلام خدای تعالی مکرر آمده، و مثل اینکه وجه این نامگذاری معنای لغوی آن است، که همان دیوار دور شهر باشد که بر شهر احاطه می‌کند، چون سوره قرآن نیز حصاری است که چند آیه و یا یک غرض معینی را که در مقام ایفای آن است در بر گرفته است.

راغب می‌گوید کلمه "فرض" به معنای بریدن چیز محکم و تأثیر در آن می‌باشد، مانند، فرض آهن و... سپس گفته: فرض، همان معنای ایجاب را می‌دهد، با این تفاوت که واجب کردن چیزی را به اعتبار وقوع و ثباتش ایجاب می‌گویند، و به اعتبار بریده شدن، و یک طرفی شدن تکلیف در آن، فرض می‌گویند، هم چنان که خدای تعالی فرموده: "سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا"، یعنی سوره‌ای که ما عمل به آن را بر تو واجب کردیم.

و نیز می‌گوید: این کلمه هر جا که در جمله "فرض الله علیه- خدا بر او فرض کرد" واقع شده باشد، معنای ایجابی را می‌دهد که خدای تعالی مکلف را بدان وادار و تکلیف کرده، و هر جا در جمله "فرض الله له" واقع شده باشد، معنای توسعه و رخصت را می‌دهد، مانند: "مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ- در آنچه خدا نصیب کرده برای پیغمبر حرجی بر او نیست".^۱

پس اینکه فرمود: "سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا"، معنایش این است که این سوره را ما نازل کردیم، و عمل به آن احکامی که در آن است را واجب نمودیم، پس اگر آن حکم، ایجابی باشد، عمل به آن این است که آن را بیاورند، و اگر تحریمی باشد عمل به آن این است که آن را ترک کنند و از آن اجتناب نمایند.

و اینکه فرمود: "وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ" مراد از آن- به شهادت سیاق- آیه نور، و آیات بعد از آن است که حقیقت ایمان و کفر و توحید و شرک را ممثل می‌سازد، و این معارف الهی را تذکر می‌دهد.

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدَ عَدَاؤُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٤﴾

زن و مرد زناکننده را، به هر یک از آنها صد تازیانه بزنید، و اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید نباید مهربانی و دلسوزی به آن دو شما را فراگیرد و در کیفرشان سستی به خرج دهید، که این سهل انگاری در دین و بی اعتنائی به قانون خداست، و باید گروهی از مؤمنان در صحنه کیفر حضور داشته باشند و عقوبت آنان را نظاره کنند (۲)

کلمه "زنا" به معنای جماع بدون عقد یا بدون شبه عقد یا بدون خرید کنیز است، و کلمه "جلد" به معنای زدن تازیانه است و کلمه "رأفت" به معنای دلسوزی و تحریک شدن عواطف است، بعضی^۲ از لغویین گفته‌اند: به معنای رحمت آمیخته با دلسوزی است و کلمه "طائفه" در اصل به معنای جماعت است وقتی که کوچ می‌کنند، بعضی^۳ گفته‌اند: این کلمه بر دو نفر و حتی بر یک نفر هم اطلاق می‌شود.

"الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي... جَلْدَةٍ" - مراد مرد و زنی است که این عمل شنیع از آن دو سر زده، که باید به هر یک از آن دو صد تازیانه بزنند، و صد تازیانه حد زنا است به نص این آیه شریفه، چیزی که هست در چند صورت تخصیص خورده، اول اینکه زناکاران محصن باشند، یعنی مرد زناکار دارای همسر باشد، و زن زناکار هم شوهر داشته باشد، یا یکی از این دو محصن باشد که در این صورت هر کس که محصن است باید سنگسار شود، دوم اینکه برده نباشند که اگر برده باشند حد زنای آنان نصف حد زنای آزاد می‌باشد.

^۱ مفردات راغب، ماده "فرض"

^۲ مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۲۴ به نقل از اخفش

^۳ مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۲۴

بعضی^۱ از مفسرین گفته‌اند: اگر زن زناکار را جلوتر از مرد زناکار ذکر کرده، برای این بوده که این عمل از زنان شنیع‌تر و زشت‌تر است و نیز برای این بوده که شهوت در زنان قویتر و بیشتر است.

و خطاب در آیه متوجه به عموم مسلمین است، در نتیجه زدن با تازیانه کار کسی است که متولی امور مسلمانان است، که یا پیغمبر است و یا امام، و یا نایب امام.

"وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ..." - این نهی که از رأفت شده از قبیل نهی از مسبب است به نهی از سبب، چون رقت کردن به حال کسی که مستحق عذاب است باعث می‌شود که در عذاب کردن او تساهل شود، و در نتیجه نسبت به او تخفیف دهند، و یا به کلی اجرای حدود را تعطیل کنند، و به همین جهت کلام را مقید کرد به قید "فِي دِينِ اللَّهِ" تا جمله چنین معنا دهد که در حالتی که این سهل‌انگاری در دین خدا و شریعت او شده است.^۲

"إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ" - یعنی اگر شما چنین و چنان هستید در اجرای حکم خدا دچار رأفت نشوید و این خود تأکید در نهی است.

"وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ" - یعنی و باید جماعتی از مؤمنین ناظر و شاهد این اجرای حد باشند، تا آنان نیز عبرت گیرند و نزدیک عمل فحشاء نشوند.

بحث روایی

در کافی به سند خود از محمد بن سالم از ابی جعفر ۷ روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: سوره نور بعد از سوره نساء نازل شده، و شاهد صدق این سخن این است که خدای تعالی در سوره نساء فرمود: "و آن دسته از زنان شما که عمل زنا مرتکب می‌شوند علیه آنان استشهاد کنید به چهار نفر از خودتان، که اگر شهادت دادند ایشان را در خانه‌ها زندانی کنید تا بمیرند، و یا خدای تعالی راه نجاتی بر ایشان قرار دهد" و در سوره نور به عنوان جعل و قرارداد راه نجات فرموده: "سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ"^۳

و در تفسیر قمی و در روایت ابی الجارود از ابی جعفر ۷ در ذیل جمله "وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا" فرموده‌اند: یعنی ببینند تازیانه زدن به ایشان را "طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ" و مردم را برای دیدن آن دعوت و جمع کنند.^۴

و در تهذیب به سند خود از غیاث بن ابراهیم از جعفر از پدرش از امیر المؤمنین روایت کرده که در ذیل جمله "وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ" فرمود: مقصود از دین الله اقامه حدود خدا است و در ذیل جمله "وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ" فرمود: طائفه، یک نفر را هم شامل می‌شود.^۵

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿٣٠﴾

مرد زناکاری که حد بر او جاری شده و توبه نکرده است، جز با زنی زناکار یا مشرک ازدواج نمی‌کند، و زن زناکاری که حد خورده و توبه نکرده است، او را جز مردی زناکار یا مشرک به همسری نمی‌گیرد، و این ازدواج بر مؤمنان حرام گردیده است (۳)

^۱ همان

^۲ بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد از "دین الله" همان حکم خدا است، هم چنان که در آیه "مَا كَانَ لِأَخِي أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ" (در حکم پادشاه قانونا نمی‌توانست برادر خود را نگهدارد. سوره یوسف، آیه ۷۶) بدین معنا است، یعنی رأفت، شما را در اجرای حکم خدا و اقامه حد او نگیرد. (مجمع‌البیان، ج ۷، ص

۱۲۴ به نقل از ابن عباس)

^۳ اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷

^۴ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۵

^۵ تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۵۰، ح ۳۳

ظاهر آیه و مخصوصا با در نظر گرفتن سیاق ذیل آن، که مرتبط با صدر آن است، چنین می‌رساند که: آیه شریفه در مقام بیان حکمی تشریعی تحریمی است، هر چند که از ظاهر صدر آن بر می‌آید که از مسأله‌ای خبر می‌دهد، چون مراد از این خبر تأکید در نهی است، چون امر و نهی وقتی به صورت خبر بیان شود امر و نهی مؤکد می‌شود، و این گونه تعبیرها زیاد است، (مثلا می‌گوییم فلانی این کار را می‌کند، و یا دیگر از این کارها نمی‌کند، یعنی به هیچ وجه نباید بکند). و حاصل معنای آیه با کمک روایات وارده از طرق اهل بیت: این است که: زناکار وقتی زانی او شهرت پیدا کرد، و حد بر او جاری شد، ولی خبری از توبه کردنش نشد، دیگر حرام است که با زن پاک و مسلمان ازدواج کند بلکه باید یا با زن زناکار ازدواج کند و یا با زن مشرک، و همچنین زن زناکار اگر زنایش شهرت یافت، و حد هم بر او جاری شد ولی توبه‌اش آشکار نگشت، دیگر حرام می‌شود بر او ازدواج با مرد مسلمان و پاک، باید با مردی مشرک، یا زناکار ازدواج کند. پس این آیه، آیه‌ای است محکم و باقی بر احکام خود که نسخ نشده و احتیاج به تأویل هم ندارد، و اگر در روایات حکم را مقید کرده‌اند به صورت اقامه حد و ظهور توبه، ممکن است این قید را از سیاق آیه نیز استفاده کرد، برای اینکه حکم به تحریم نکاح، در آیه

شریفه بعد از امر به اقامه حد است، و همین بعد واقع شدن ظهور در این دارد که مراد از زانی و زانیه، زانی و زانیه حد خورده است و همچنین اطلاق زانی و زانیه ظهور در کسانی دارد که هنوز به این عمل شنیع خود ادامه می‌دهند، و شمول این اطلاق به کسانی که توبه نصوص کرده‌اند، از دأب و ادب قرآن کریم بعید است.^۱

^۱ مفسرین در معنای آیه مشاجراتی طولانی و اقوالی مختلف دارند:

یکی اینکه گفتار در آیه به منظور اخبار از مقدار لیاقت مرتکبین این عمل زشت است، و می‌خواهد بفرماید: افراد پلید همان پلیدی‌ها را دوست می‌دارند، و لیاقت بیش از آن را ندارند آدم زناکار به خاطر خیانت و پلیدی ذاتش جز به زنی مثل خود میل نمی‌کند، او از زنی خوشش می‌آید که چون خودش زناکار و پلید، و یا بدتر از خودش زنی مشرک و بی‌دین باشد و همچنین زن زناکار جز به مردی مثل خود متعفن و پلید، و یا بدتر از خودش مشرک و بی‌دین تمایل ندارد. پس آیه شریفه در مقام بیان اعم اغلب است، هم چنان که در آیه دیگر از همین سوره فرموده: "الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ" (زنان پلید برای مردان پلید، و مردان پلید برای زنان پلیدند. سوره نور آیه ۲۶) (مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۲۵ به نقل از ابن عباس)

یکی دیگر اینکه مراد از آیه شریفه تقبیح اینگونه افراد است، و معنایش این است که لایق به حال مرد زناکار این است که جز زن زناکار و یا بدتر از او را نگیرد و لایق به حال زن زناکار هم این است که جز به مرد زناکار و یا بدتر از او یعنی مشرک، شوهر نکند و مراد از "نکاح عقد" نکاح و ازدواج مشروع است و جمله "و حُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ" عطف است بر اول آیه، و مراد این است که زنا بر مؤمنین حرام شده، (نه ازدواج با زناکار) (روح‌المعانی، ج ۱۸، ص ۸۴) (فرق بین این دو وجه این است که وجه اول صرفا از تمایلات مرد و زن زناکار خبر می‌دهد که اینگونه افراد، پلیدند و وجه دومی وجهی است اخلاقی برای اجتناب از زنا" مترجم)

ولی این دو وجه از این رو صحیح نیستند که با سیاق آیه و مخصوصا با اتصال صدر و ذیل آن به یکدیگر که قبلا بدان اشاره رفت سازگار نیستند. وجه سوم اینکه اصلا این آیه شریفه نسخ شده، و ناسخ آن آیه "وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ" (سوره نور آیه ۳۲) است. (مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۲۵ به نقل از سعید بن مسیب)

جواب این وجه هم این است که نسبت میان آیه مورد بحث و این آیه نسبت عموم و خصوص مطلق است، یعنی این آیه عام است و آیه مورد بحث آن را تخصیص زده، فرموده: اینکه در آنجا به طور عموم گفتیم "دختران خود و صالحان از برده و کنیزان خود را همسر دهید" مخصوص است به غیر زناکاران مصر در زنا و در اینگونه موارد که عامی بعد از خاص وارد می‌شود آن را نسخ نمی‌کند.

بله اگر هم بگوییم نسخ شده مناسب‌تر آن است که بگوییم ناسخ آن، آیه ۲۲۱ سوره بقره است، که می‌فرماید: "وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَامَةً مُؤْمِنَةً خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفَرَةِ بِآذَنِهِ" (زنان مشرک را نکاح نکنید، تا آنکه ایمان آورند، و یک کنیز با ایمان بهتر است از یک زن مشرک، هر چند که شما را خوش آید و نیز با مردان مشرک ازدواج نکنید تا ایمان بیاورند و یک برده با ایمان بسی بهتر است از مردی مشرک، هر چند که شما را خوش آید، چون آنان شما را به سوی آتش می‌خوانند، و خدا شما را به سوی بهشت و آمرزش به اذن خودش دعوت می‌کند. سوره بقره، آیه ۲۲۱)

به این بیان که کسی ادعا کند که این آیه نیز هر چند عامی است بعد از خاص، و لیکن لسان آن لسانی است که تخصیص نمی‌پذیرد و وقتی آیه خاص آن را تخصیص نزد، قهرا آیه عام، ناسخ خاص می‌شود، بعضی از مفسرین هم ادعا کرده‌اند که نکاح کافر با زن مسلمان تا سال ششم از هجرت جایز بوده، بعد از آن در آیه ۲۲۱ سوره بقره تحریم آن نازل شده، پس شاید آیه مورد بحث که مربوط به زانی و زانیه است و ازدواج زن زناکار مسلمان را با مشرک جایز دانسته قبل

بحث روایی

در کافی به سند خود از محمد بن سالم از امام ابی جعفر ۷ روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود آیه "الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً..." در مدینه نازل شد، و در این آیه خدای تعالی زناکار از زن و مرد را مؤمن ننماید، و هیچ اهل علمی شک ندارد که رسول خدا ۶ فرمود: زناکار در حالی که زنا می‌کند مؤمن نیست، و دزد هم در حالی که دزدی می‌کند مؤمن نیست، چون این گونه افراد وقتی به چنین عملی دست می‌زنند ایمان از وجودشان کنده می‌شود، آن طور که پیراهن از تن کنده می‌شود.^۱ و در همان کتاب به سند خود از زراره روایت کرده که گفت: از امام صادق ۷ از معنای آیه "الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً" سؤال کردم، فرمود: اینها زنان و مردانی معروف به زنا بودند که به این عمل شهرت داشتند، و مردم به این عنوان آنها را می‌شناختند، مردم امروز هم مانند مردم عصر پیامبر ۶ می‌باشند پس هر کس که حد زنا بر او جاری شد و یا متهم به زنا شد سزاوار نیست مردم با او ازدواج کنند تا او را به توبه بشناسند و توبه‌اش شهرت پیدا کند.^۲

مؤلف: مثل این روایت را کافی به سند خود از ابی الصباح نیز نقل کرده. و به سند خود از محمد بن سالم از ابی جعفر ۷ به این عبارت آورده: ایشان مردان و زنانی بودند که در عهد رسول خدا ۶ مشهور به زنا بودند. پس خدای تعالی مردم را از این مردان و زنان نهی فرمود، و مردم امروز هم به مانند مردم آن روز می‌باشند پس کسی که معروف به زنا شده و یا حد بر او جاری شده باشد، باید از ازدواج با او خودداری کنند تا وقتی که توبه‌اش شناخته و معروف شود.^۳ و در همان کتاب به سند خود از حکم بن حکیم از امام صادق ۷ روایت کرده که فرمود: این تنها مربوط به زناکارهای علنی است، و اما اگر کسی احیاناً زنایی کند و توبه نماید، هر جا بخواهد می‌تواند ازدواج کند.^۴

و در الدر المنثور است که احمد و عبد بن حمید و نسایی و حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته) و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بیهقی در سنن خود، و ابو داوود در ناسخش از عبد الله بن عمر روایت کرده‌اند که گفت: زنی بود که او را ام مهزول می‌نامیدند، و به مردی زنا می‌داد، به شرطی که خرجی او را بدهد، پس یکی از اصحاب رسول خدا ۶ خواست او را تزویج کند خدای تعالی این آیه را فرستاد: "زن زناکار را نمی‌گیرد مگر مرد زناکار یا مشرک".

مؤلف: قریب به این معنا از عده‌ای از نویسندگان جوامع از نویسندگان نقل شده.^۵

باز در همان کتاب است که ابن ابی حاتم از مقاتل روایت کرده که گفت: وقتی مهاجرین مکه به مدینه آمدند به جز چند نفر انگشت شمار همه در شدت تنگی بودند، در شهر مدینه هم گرانی و قحطی بود، و نیز در بازار مدینه فاحشه‌های علنی و رسمی بود از اهل کتاب، و اما از انصار یکی امیه دختر کنیز عبد الله بن ابی بود، و یکی دیگر نسیکه دختر امیه بود، که از مردی از انصار بود، و از این کنیز زادگان انصار عده‌ای بودند که زنا می‌دادند، و هر یک به در خانه خود بیری افراشته بود تا مردان بفهمند اینجا خانه یکی از آن زنان است، و این زنان از همه اهل مدینه زندگی بهتری داشتند، و بیش از همه به دیگران کمک می‌کردند.

پس جمعی از مهاجرین برای نجات از قحطی و گرسنگی با اشاره بعضی تصمیم گرفتند با این زنان ازدواج کنند، تا به این وسیله معاششان تأمین شود. یکی گفت خوب است قبلاً از رسول خدا ۶ دستور بگیریم، پس نزد رسول خدا ۶ شده گفتند: یا رسول الله گرسنگی بر ما شدت کرده، و چیزی که سد جوع ما کند پیدا نمی‌کنیم، و در بازار فاحشه‌هایی از اهل کتاب و کنیز زادگانی از ایشان و از انصار هستند که با زنا کسب معاش می‌کنند، آیا صلاح هست ما با آنان ازدواج کنیم و از زیادی آنچه به دست می‌آورند استفاده کنیم البته هر گاه زندگی خودمان راه افتاد، و بی نیاز از ایشان شدیم، رهایشان می‌کنیم؟ در این هنگام خدا این آیه را فرستاد: "الزَّانِي لَا يَنْكِحُ..." - و بر مؤمنین حرام کرد ازدواج با زناکاران را که علنی زنا می‌دادند.^۶

مؤلف: این دو روایت سبب نزول آیه "الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً" را بیان کرده، نه شأن نزول جمله "الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً" را.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَنِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٢٧﴾
و کسانی که زنان پاکدامن را به زنا متهم می‌کنند، سپس چهار مرد را بر درستی گفته خویش شاهد نمی‌آورند، هشتاد تازیانه به آنان بزنید و هرگز شهادتشان را در هیچ امری نپذیرید که اینان فاسقند (۴)

از نزول تحریم بوده، و آیه تحریم بعد از آن نازل شده (در نتیجه آیه ۲۲۱ سوره بقره ازدواج زناکار با مشرک را نسخ کرده) (روح المعانی، ج ۱۸، ص ۸۷) البته درباره این آیه اقوال دیگری نیز هست که چون فسادش روشن بود متعرض نقل آنها نشدیم.

^۱ اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷

^۲ فروع کافی، ج ۵، ص ۳۵۴، ح ۱

^۳ فروع کافی، ج ۵، ص ۳۵۵، ح ۳

^۴ همان، ح ۶

^۵ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹

^۶ همان

معنای "رمی" (انداختن) معروف است ولی به عنوان استعاره در نسبت دادن امری ناپسند به انسان نیز استعمال می‌شود، مانند نسبت زنا و دزدی دادن، که آن را "قذف" هم می‌گویند.

و از سیاق آیه بر می‌آید که مراد از رمی، نسبت زنا دادن به زن محصنه و عقیقه است و مراد از آوردن چهار شاهد که ناظر و گواه زنا بوده‌اند، اقامه این شهود است برای اثبات نسبتی که داده و در این آیه خدای تعالی دستور داده در صورتی که نسبت دهنده چهار شاهد نیاورد او را تازیانه بزنند و از آن به بعد شهادت او را نپذیرند و در ضمن حکم به فسق او نیز کرده است و معنای آیه این است که کسانی که به زنان عقیف نسبت زنا می‌دهند و چهار شاهد بر صدق ادعای خود نمی‌آورند، باید هشتاد تازیانه به ایشان بزنند و چون ایشان فاسق شده‌اند، دیگر تا ابد شهادتی از آنان قبول نکنید. و این آیه به طوری که ملاحظه می‌فرمایید از نظر نسبت دهنده مطلق است، یعنی هم شامل مرد می‌شود و هم زن، هم حر و هم برده، روایات اهل بیت: هم آن را همین طور تفسیر کرده است.

بحث روایی

در مجمع البیان در روایت عکرمه از ابن عباس آمده که گفت: سعد بن عبادہ وقتی آیه قذف را شنید از تعجب گفت: "به به، اگر به خانه درآیم و ببینیم که مردی میان رانهای فلانی است هیچ سر و صدایی نکنم، تا بروم چهار بیگانه دیگر را بیاورم، جریان را نشان آنان بدهم؟ اگر چنین چیزی پیش بیاید به خدا سوگند که تا من بروم چهار نفر را بیاورم، آن مرد کارش را تمام کرده، می‌رود، در نتیجه اگر از دهانم بیرون کنم هشتاد تازیانه به پشتم فرود خواهد آمد.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾

مگر کسانی که پس از اجرای حد توبه کنند و کارهای خود را اصلاح نمایند، که اینان دیگر فاسق به شمار نمی‌آیند و شهادتشان پذیرفته می‌شود، چرا که خداوند آمرزنده گناهان و رحمت آورنده بر توبه کنندگان است (۵)

این استثناء هر چند راجع به جمله اخیر یعنی حکم به فسق نامبردگان است. و لیکن از آنجایی که به شهادت سیاق برای جمله "و هرگز شهادتی از ایشان نپذیرید" جنبه تعلیل را دارد که لازمه‌اش ارتفاع حکم به ارتفاع فسق است، که حکم ابدی نپذیرفتن شهادت هم برداشته شود، در نتیجه لازمه رفع دو حکم این می‌شود که استثناء به حسب معنا به هر دو جمله مربوط باشد، و معنا چنین باشد که "هرگز از آنان شهادت نپذیرید، چون فاسقند، مگر آنان که توبه نموده و عمل خود را اصلاح کنند، چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است، و چون چنین است گناهشان را می‌آمرزد، و به ایشان رحم می‌کند، یعنی حکم به فسق و نپذیرفتن ابدی شهادت آنان را بر می‌دارد.

بعضی^۱ از مفسرین گفته‌اند که "استثناء مزبور تنها و تنها راجع به جمله اخیر است، در نتیجه اگر قذف کننده بعد از اقامه حد، توبه کند و اصلاح نماید، گناهش آمرزیده می‌شود، ولی باز هم شهادتش تا ابد پذیرفته نیست، ولی بنا به گفته کسی^۲ که استثناء را راجع به هر دو جمله می‌داند نتیجه‌اش این می‌شود که هم گناهش آمرزیده می‌شود و هم شهادتش پذیرفته می‌گردد.

و ظاهر امر چنین است که این اختلاف مفسرین از یک مسأله اصولی که در علم اصول عنوان شده است منشأ می‌گیرد، و آن این است که آیا استثنایی که بعد از چند جمله واقع می‌شود به همه آنها بر می‌گردد و یا تنها به جمله آخری؟ و حق مطلب این است که استثناء فی نفسه صلاحیت برای هر دو را دارد، و تعیین یکی از آن دو وجه، محتاج قرینه است، تا ببینی از قرائنی که در کلام است چه استفاده شود و در آیه مورد بحث آنچه از سیاق بر می‌آید این است که استثناء به

^۱ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۲۶ به نقل از حسن

^۲ همان، به نقل از ابن عباس

جمله اخیر بر می‌گردد، ولی چون افاده تعلیل می‌کند- همانطور که گفتیم- به ملازمه، جمله قبلی را هم به معنای خود مقید می‌کند.

بحث روایی

در مجمع البیان در ذیل آیه "إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا" گفته: مفسرین در این استثناء اختلاف کرده‌اند که به کجا بر می‌گردد و در آن دو قول گفته‌اند: یکی اینکه تنها به فسق بر می‌گردد، و نه به جمله "وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا" تا آنجا که می‌گوید: دوم اینکه به هر دو جمله بر می‌گردد، پس اگر کذب کننده‌ای توبه کند شهادتش قبول می‌شود، چه حد خورده باشد و چه نخورده باشد (نقل از ابن عباس) تا آنجا که می‌گوید: این نظریه قول امام باقر و امام صادق ۷ نیز هست^۱ و در الدر المنثور است که عبد الرزاق و عبد بن حمید و ابن منذر از سعید بن مسیب روایت کرده که گفت: سه نفر علیه مغیره بن شعبه شهادت به زنا دادند، و زیاد که چهارمی بود از دادن شهادت خودداری کرد، در نتیجه آن سه نفر به دستور عمر حد خوردند، و عمر به ایشان گفت: توبه کنید تا شهادتتان پذیرفته شود دو نفر توبه کردند و ابوبکر توبه نکرد، و هیچ وقت هم شهادتش پذیرفته نشد، و این ابوبکر برادر مادری زیاد بود، و چون زیاد کرد آنچه را که کرد (و خود را پسر ابو سفیان و مادرش را زناکار معرفی نمود) ابوبکر سوگند خورد که تا هر چند که زنده است با او حرف نزد و حرف نزد تا مرد.^۲

و در تهذیب به سند خود از حلی از امام صادق ۷ روایت کرده که فرمود: اگر برده به حر نسبت زنا دهد هشتاد تازیانه می‌خورد، و آن گاه فرمود: این از حقوق الناس است.^۳

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٦٨﴾ وَالْخَمْسَةَ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٦٩﴾

و مردانی که همسران خود را به زنا متهم می‌کنند، و بر درستی دعوایشان گواهی‌شان ندارند، شهادت هر یک از آنان چهار مرتبه است که در هر مرتبه خدا را گواه می‌گیرد که در نسبتی که به همسرش می‌دهد از راستگویان است (۶) و پنجمین گواهی او این است که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد (۷)

یعنی کسانی که زنان خود را متهم می‌کنند و غیر از خود شاهدهی ندارند که شهادتشان را تأیید کند "فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ" چنین کسانی شهادتشان که یک شهادت از چهار شاهد است، چهار بار خواهد بود و شهادتش را متعلق به خدا کند که راست می‌گوید.

معنای مجموع این دو آیه چنین است که: کسانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند، و چهار شاهد ندارند- و طبع قضیه هم همین است، چون تا برود و چهار نفر را صدا بزند که بیایند و زنا می‌دهند و چهار شاهد دهند غرض فوت می‌شود و زناکار اثر جرم را از بین می‌برد- پس شهادت چنین کسانی که باید آن را اقامه کنند چهار بار شهادت دادن خود آنان است که پشت سر هم بگویند: خدا را گواه می‌گیرم که در این نسبتی که می‌دهم صادق و بار پنجم بعد از ادای همین شهادت اضافه کند که لعنت خدا بر من باد اگر از دروغگویان باشم.

وَيَذَرُوا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٦٨﴾ وَالْخَمْسَةَ أَنْ غَضَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٦٩﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ﴿٧٠﴾

بدین طریق اتهام شوهر به همسر خود ثابت می‌شود. و کیفر زنا بر او مقرر می‌گردد؛ و این کیفر را از او برمی‌دارد این که چهار مرتبه خدا را گواه گیرد که شوهرش از دروغگویان است (۸) و پنجمین بار گواهی دهد که خشم خدا بر او باد اگر

^۱ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۲۶

^۲ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱

^۳ تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۷۲

شوهرش از راستگویان باشد (۹) و اگر نه این بود که فضل و رحمت خدا در پرتو دین شامل حال شماسست و خداوند توبه پذیر و کارهایش براساس حکمت است، قطعاً تیره بختی شما را فرو می‌گرفت و گناه، شما را تبه می‌ساخت و نظام زندگی تان از هم می‌گسست (۱۰)

کلمه "درأ" به معنای دفع است و مراد از "عذاب" همان حد زنا است، و معنای آیه این است که اگر زن همان پنج شهادتی را که مرد داد علیه او اداء کند، حد زنا از وی بر داشته می‌شود و شهادت‌های چهارگانه زن این است که بگوید: خدا را شاهد می‌گیرم که این مرد از دروغگویان است، و در نوبت پنجم اضافه کند که "لعنت خدا بر من باد اگر این مرد از راستگویان باشد. و به این سوگند دو طرفی در فقه اسلام لعان می‌گویند، که مانند طلاق مایه انفصال زن و شوهر است.

"وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ" - جواب کلمه لو لا در این آیه حذف شده و قیودی که در فعل شرط اخذ شده آن جواب را می‌فهماند، چون معنای آیه این است که اگر فضل خدا و رحمتش نبود و اگر توبه و حکمتش نمی‌بود، هر آینه بر سرتان می‌آمد آنچه که فضل و رحمت و حکمت و توبه خدا از شما دور کرد. پس به طوری که قیود مأخوذ در شرط می‌فهماند، تقدیر آیه چنین است "لو لا ما انعم الله عليكم من نعمه الدين و توبه لمذنبیکم و تشریعه الشرائع لنظم امور حیاتکم، لزمتکم الشقوة، و اهلکتکم المعصية و الخطیئة و اختل نظام حیاتکم بالجهالة" یعنی اگر نعمت دین و توبه بر گنهکاراتان و تشریع شرایع برای نظم امور زندگیتان را خدا بر شما ارزانی نمی‌داشت، هرگز از شقاوت رهایی نداشتید، و همیشه به معصیت و خطا دچار بودید، و به خاطر جهالت، نظام امورتان مختل می‌گشت، (خدا داناتر است).

بحث روایی

رسول خدا ۶ به مردم مدینه که سعد بزرگ ایشان بود فرمود: ای گروه انصار نمی‌شنوید که سعد چه می‌گوید؟ گفتند: یا رسول الله ۶ بزرگ ما را ملامت مکن، چون او مردی بسیار غیرتمند است، و به همین جهت جز با دختران باکره ازدواج نکرده، و هیچگاه زنی را طلاق نگفته، تا مبدا کسی از ما جرأت کند و مطلقه او را بگیرد، خود سعد بن عبادہ گفت: یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد، به خدا سوگند من این حکم را جز حکم خدا نمی‌دانم، و لیکن به خاطر همان اشکالی که به ذهنم آمد و عرض کردم از این حکم تعجب کردم، حضرت فرمود خدا غیر از این را نخواسته، سعد گفت صدق الله و رسوله، به گفته خدا و رسول ایمان دارم.

پس چیزی نگذشت که پسر عمویی داشت به نام هلال بن امیه از باغ آمد در حالی که دید مردی با زنش جمع شده، پس صبح نزد رسول خدا ۶ رفت و گفت: دیروز عصر به خانه آمدم و دیدم که مردی با او است، و با دو چشم خود دیدم و با دو گوش خود شنیدم، رسول خدا ۶ خیلی ناراحت شد، به طوری که کراحت از رخساراش مشاهده گشت، هلال گفت مثل اینکه می‌بینم ناراحت شدید، به خدا قسم که من راست می‌گویم، و امیدوارم که خدا فرجی فراهم کند، رسول خدا ۶ تصمیم گرفت او را بزند.

راوی می‌گوید: پس انصار جمع شدند، گفتند: ما به همان حرفی که دیروز سعد می‌گفت: مبتلا شدیم، آیا راضی شویم که هلال تازیانه بخورد، و برای ابد شهادتش مردود گردد؟ پس وحی نازل شد. همین که شنیدند وحی نازل شده سکوت کردند، آن وحی عبارت بود از آیه "وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ..."^۱

پس رسول خدا ۶ فرمود: ای هلال بشارت باد تو را که خداوند فرج قرار داد، همان فرجی که آرزویش می‌کردی، پس فرمود، بفرستید تا همسر او بیاید، پس رسول خدا ۶ میان این زن و شوهر ملاحظه کرد بعد از آن که لعان تمام شد رسول خدا ۶ میان آن دو تفرقه افکند، و حکم کرد که فرزند از آن زن باشد، در حالی که پدر معینی نداشته باشد، ولی مردم هم فرزند او را به بدی نسبت ندهند.

آن گاه فرمود: "اگر چنین و چنان بیاورد برای شوهرش آورده، و اگر چنین و چنان بیاورد برای کسی آورده که درباره‌اش این حرفها زدند."^۱

احتمال دارد به صورت استفهام فرموده باشد یعنی حکم خدا چنین است آیا به رسم جاهلیت عمل کنیم که قیافه‌شناس بگوید اگر چنین و چنان است از شوهر اوست و گرنه از دیگران؟

مؤلف: این روایت را در الدر المنثور از عده‌ای از ارباب جوامع از ابن عباس روایت کرده است.^۲

در تفسیر قمی در ذیل جمله "وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ... إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ" روایت کرده که این آیه درباره لعان نازل شده، و سبب نزولش این بوده که وقتی رسول خدا ۶ از جنگ تبوک برگشت عویم بن ساعدة عجلانی که از انصار است نزدش آمد، و گفت: یا رسول الله همسر من به شریک بن سمعاه زنا داده، و از او حامله شده، رسول خدا ۶ از او روی بگردانید، عویم مجدداً سخن خود را تکرار کرد، و رسول خدا ۶ روی گردانید، تا چهار مرتبه این کار تکرار شد.

پس رسول خدا ۶ به خانه‌اش رفت و آیه لعان بر او نازل شد. پس برای نماز عصر بیرون شد و بعد از نماز به عویم فرمود: برو همسرت را بیاور که خدا آیه قرآنی درباره شما زن و شوهر نازل کرده. پس مرد نزد زن آمد و گفت رسول خدا ۶ تو را می‌خواهد، زن که زن آبرومندی بود با جمعی از قوم خود آمد، همین که داخل مسجد شد رسول خدا به

^۱ مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۲۸

^۲ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱

عویم فرمود: بروید نزدیک منبر و آنجا ملاعنه کنید! عویم پرسید چگونه ملاعنه کنیم؟ فرمود پیش بیا و بگو: خدا را شاهد می‌گیرم که من در آنچه به این زن نسبت داده‌ام از راستگویمانم، عویم جلو منبر آمد و یک بار صیغه لعان را جاری کرد، حضرت فرمود: اعاده کن دوباره خواند، تا چهار بار، فرمود: در نوبت پنجم بگو که لعنت خدا بر من باد اگر از دروغگویان باشم: آن گاه حضرت فرمود: "مواظب باش که لعنت، دعای مستجابی است، اگر دروغ بگویی تو را خواهد گرفت".

آن گاه باو فرمود: برو کنار و به همسرش فرمود: مثل او شهادت بده، و گرنه حد خدا را بر تو جاری می‌کنم، زن به صورت افراد فامیلش نگریست و گفت: من این رویها را در این شبانگاه سیاه نمی‌کنم، پس نزدیک منبر آمد و گفت خدا را شاهد می‌گیرم که عویم در این نسبت که به من بسته از دروغگویان است، حضرت فرمود: اعاده کن، تا چهار نوبت اعاده کرد سپس فرمود: حالا خودت را لعنت کن اگر او از راستگویان باشد، زن در نوبت پنجم گفت غضب خدا بر من باد اگر چنانچه عویم در نسبتی که به من داده از راستگویان باشد، حضرت فرمود: وای بر تو! این نفرین مستجاب است! اگر دروغگو باشی تو را می‌گیرد.

پس رسول خدا ۶ به شوهرش فرمود: برو که دیگر تا ابد این زن بر تو حلال نیست، گفت پس آن مالی که من به او داده‌ام چه می‌شود؟ حضرت فرمودند: اگر تو در این نسبت که به او دادی دروغگو باشی که آن مال از خود این زن نیز از تو دورتر شده است، و اگر راست گفته باشی آن مال مهریه این زن، و عوض کامی است که از او گرفته‌ای، و رحم او را برای خود حلال کرده‌ای، (تا آخر حدیث).^۱

بیان آیات

این آیات به داستان افک اشاره می‌کند، که اهل سنت آن را مربوط به عایشه ام المؤمنین دانسته‌اند، ولی شیعه آن را درباره ماریه قبطیه مادر ابراهیم معتقد است، همان ماریه که "مقوقس" پادشاه مصر او را به عنوان هدیه برای رسول خدا ۶ فرستاد، و هر دو حدیث - چه آن حدیثی که از سنی‌ها است و چه آن حدیثی که از شیعه‌ها رسیده - خالی از اشکال نیست، که هم خودش و هم اشکالش در بحث روایی خواهد آمد - ان شاء الله تعالی.

پس بهتر این است که به بحث پیرامون متن آیات پرداخته و به کلی فعلا از روایات صرف نظر کنیم، ولی در عین حال این نکته را باید مسلم بدانیم که افک مورد بحث مربوط به یکی از خانواده‌های رسول خدا ۶ بوده، حال یا همسرش و یا کنیز ام ولدش که شاید همین نکته هم به طور اشاره از جمله "و تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ" استفاده شود و همچنین از آیات این داستان که می‌رساند مطلب در میان مسلمانان شهرت یافت، و سر و صدا به راه انداخت و از اشارات دیگری که در آیات هست این معنا فهمیده می‌شود. و از آیات بر می‌آید که به بعضی از خانواده رسول خدا ۶ نسبت فحشاء دادند و نسبت دهندگان چند نفر بوده و داستان را در میان مردم منتشر کرده و دست به دست گردانده‌اند، و نیز به دست می‌آید که بعضی از منافقین یا بیمار دلان در اشاعه این داستان کمک کرده‌اند، چون به طور کلی اشاعه فحشاء در میان مؤمنین را دوست می‌داشتند، و لذا خدا این آیات را نازل کرده، و از رسول خدا ۶ دفاع فرمود.

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ ۚ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم ۚ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۚ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ ۚ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠﴾ لَّوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿١١﴾ لَّوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ ۚ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَٰئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَذِبُونَ ﴿١٢﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٣﴾ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ

^۱ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۸

عَلَّمُ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَنٌ عَظِيمٌ ﴿١٦﴾ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾ وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٢٠﴾ يَتَأَيَّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢١﴾ وَلَا يَأْتِلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا ۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٢﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾ يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿٢٥﴾ الْحَنِثَتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ ۚ أَطْيَبَتْ لِلْطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَٰئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ ۚ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٢٦﴾

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٢٧﴾

قطعاً کسانی که آن بهتان را مطرح کردند، دسته‌ای توطئه گر از شما بودند. آنان با متهم ساختن یکی از زنان پیامبر خواستند خانواده او را آلوده نشان دهند و بر او طعنه زنند. شما آن بهتان را شری برای خود مپندارید، بلکه آن در نهایت برای شما خیر است، زیرا برای هر یک از آنان، آثار ناهنجار گناهی را که مرتکب شده است خواهد بود. و شما بدین وسیله منحرفان جامعه خود را می‌شناسید، و آن کس از ایشان که سهم عمده‌ای در گسترش آن بهتان را بر عهده داشته است، عذابی بزرگ خواهد داشت (۱۱)

کلمه "افک" - به طوری که راغب گفته- به معنای مطلق دروغ است، و معنایش در اصل، هر چیزی است که از وجهه اصلی‌اش منحرف شود، وجهه‌ای که باید دارای آن باشد، مانند اعتقاد منحرف از حق به سوی باطل و عمل منحرف از

صحت و پسندیدگی به سوی قباحت و زشتی، و کلام بر گشته از صدق به سوی کذب و در کلام خدای تعالی در همه این معانی و موارد استعمال شده است.^۱

و نیز راغب می‌گوید: کلمه "عصبه" به معنای جماعت دست به دست هم داده و متعصب است^۲ و بعضی^۳ دیگر گفته‌اند: در عدد ده تا چهل استعمال می‌شود.

خطاب در آیه شریفه و آیات بعدی‌اش به مؤمنین است، آن مؤمنینی که ظاهر ایمان را دارند، چه اینکه واقعا هم ایمان داشته‌اند، یا منافق بوده‌اند و در دل مرض داشته‌اند.^۴

و معنای آیه این است که کسانی که این دروغ را تراشیدند- لام در کلمه "الافک" لام عهد است- جماعت معدودی از شما هستند، که با هم تبانی و ارتباط دارند. و این تعبیر خود اشاره است به اینکه در این تهمت توطئه‌ای در کار بوده، مبنی بر اینکه این دروغ را بتراشند، و آن را اشاعه هم بدهند، تا قداست و نزاهت رسول خدا ۶ را لکه‌دار ساخته، و او را در میان مردم رسوا سازند.^۵

"لَا تَخْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ" - مقتضای اینکه گفتیم خطاب متوجه عموم مؤمنین است، و مراد از آن نفی شریت و اثبات خیریت این پیشامد است، این است که یکی از سعادتهای مجتمع صالح این است که اهل ضلالت و فساد در آن مجتمع شناخته شوند، تا جامعه نسبت به وضع آنها بصیرت پیدا کند، و برای اصلاح این اعضای فاسده دست به اقدام زند، مخصوصا در مجتمع دینی که سر و کارش با وحی آسمانی است، و در هر پیشامدی وحیی بر آنان نازل می‌شود، و ایشان را موعظه و تذکر می‌دهد که چگونه از این پیشامد استفاده کنند، و دیگر نسبت به امور خود سهل‌انگاری و غفلت روا ندارند، بلکه در امر دین خود و هر مهم دیگر زندگیشان احتیاط کنند.

دلیل بر این معنا، جمله "لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ" است، چون اثم عبارت است از آثار سوئی که بعد از گناه برای آدمی باقی می‌ماند، پس ظاهر جمله این است که آنهایی که این تهمت را زده بودند به آثار سوء عملشان شناخته می‌شوند، و از دیگران متمایز می‌گردند و در نتیجه به جای اینکه رسول خدا ۶ را رسوا کنند خود مفتضح می‌شوند.^۶

^۱ مفردات راغب، ماده "افک"

^۲ مفردات راغب، ماده "عصب"

^۳ روح المعانی، ج ۱۸، ص ۱۱۴

^۴ و اما قول بعضی از مفسرین که گفته‌اند مخاطب به چهار خطاب اول، و یا تنها مخاطب به خطاب دوم و سوم و چهارم رسول خدا ۶ و آن زن و مرد متهم است صحیح نیست (روح المعانی، ج ۱۸، ص ۱۱۵)، زیرا مستلزم تفکیک میان خطابهایی است که در ده آیه اول از آیات مورد بحث قرار دارند، چون بیشتر خطابهایی مذکور که بیست و چند خطاب است متوجه عموم مؤمنین است، و با این حال بدون شک معنا ندارد چهار و یا سه خطاب اول آن، متوجه افراد معینی باشد.

بدتر از این حرف سخن بعضی دیگر است که گفته‌اند: خطابهایی چهارگانه و یا سه‌گانه‌ای که گفته شد، به مؤمنینی است که از این پیش آمد متأثر شده بودند، چون علاوه بر اینکه همان اشکال تفکیک در سیاق لازم می‌آید، گراف گویی نیز هست، (چون نه وجهی برایش متصور است و نه دلیلی بر آن هست). مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۱ به نقل از حسن)

^۵ پس معلوم شد که جمله مذکور فایده‌ای را افاده می‌کند و آن طور که بعضی پنداشته و گفته‌اند از باب تسلیت رسول خدا ۶، و یا تسلیت آن جناب و مؤمنین متأثر از این پیشامد نیست، چون سیاق با تسلیت سازگار نیست.

و اما قول مفسری که گفته: مراد از "خیر بودن این پیشامد برای متهمین"، این است که خدا به خاطر این تهمت اجرشان می‌دهد، هم چنان که مرتکبین آن را رسوا می‌کند (روح المعانی، ج ۱۸، ص ۱۱۵)، در صورتی درست است که خطاب در آیه متوجه خصوص متهمین باشد، و خواننده محترم در نظر دارد که گفتیم چنین نیست.

"وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ" - مفسرین^۱ کلمه "کبره" را به معنای بخش معظم تهمت معنا کرده‌اند، و ضمیر آن را به تهمت بر گردانده و گفته‌اند: معنایش این است: کسی که معظم این افک و مسئولیت بیشتر آن را گردن گرفته باشد و از میان تهمت زندگان از همه بیشتر آن را در میان مردم اشاعه داده باشد عذابی عظیم خواهد داشت.

لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ

چرا وقتی آن بهتان را درباره همکیش خود شنیدید، مردان و زنان مؤمن در حق او که از خودشان به شمار می‌رفت گمان نیک نبردند و نگفتند: این بهتانی آشکار است (۱۲)

این آیه توبیخ کسانی است که وقتی داستان افک را شنیدند آن را رد نمودند، و متهمین را اجل از چنین اتهامی ندانسته و نگفتند که این صرفاً افترا بی است آشکار.

جمله "ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ" از باب به کار بردن اسم ظاهر در جای ضمیر است، و اصل آن "و لو لا ظننتم بانفسکم" بوده و اگر اینطور نفرمود و آن طور فرمود برای این بود که بر علت حکم دلالت کند و بفهماند که صفت ایمان طبعاً مؤمن را از فحشاء و منکرات عملی و زبانی رادع و مانع است پس کسی که متصف به ایمان است باید به افراد دیگری که چون او متصف به ایمان هستند ظن خیر داشته باشد، و درباره آنان بدون علم سخنی نگوید، زیرا همه اهل ایمان همچون شخص واحدی هستند که متصف به ایمان و لوازم و آثار آن است.

بنابراین، معنای آیه چنین می‌شود که چرا وقتی افک را شنیدید به جای اینکه نسبت به مؤمنین متهم، حسن ظن داشته باشید، به تراشیده افک، حسن ظن پیدا کردید و بدون علم درباره اهل ایمان سخنی گفتید؟.

و اینکه فرمود: "قَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ" معنایش این است که شما مؤمنین و مؤمنات که شنونده افک بودید نگفتید که این مطلب، افک و دروغی است آشکار، با اینکه بر حسب قاعده دینی خبری که مخبر آن علمی‌بدان ندارد، و ادعایی که مدعی آن شاهی بر آن ندارد، محکوم به کذب است، چه اینکه در واقع هم دروغ باشد، یا آنکه در واقع راست باشد، دلیل بر این معنایی که ما کردیم جمله "فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ" است، که می‌فرماید: وقتی مدعی، شاهد نیاورد، نزد خدا - شرعاً - محکوم است به دروغگویی.

لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ

چرا مدعیان بر آن بهتانی که زدند چهار مرد را گواه نیاوردند؟ پس چون گواهان را نیاورده‌اند، آنان نزد خدا قطعاً دروغگو به شمار می‌روند (۱۳)

یعنی اگر در آنچه می‌گویند و نسبت می‌دهند راستگو باشند، باید بر گفته خود شاهد بیاورند و شهود چهارگانه را که گفتیم شهود در زنا هستند حاضر سازند، پس وقتی شاهد نیاورند شرعاً محکومند به کذب، برای اینکه ادعای بدون شاهد کذب است و افک.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

^۱ مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۳۱

و اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت بر شما نبود، قطعاً به خاطر بهتانی که در آن وارد شدید، در هر دو جهان عذابی بزرگ دامنگیرتان می‌شد (۱۴)

"افاضه" در حدیث به معنای سر و صدا راه انداختن و تعقیب کردن یک داستان است و اینکه فرمود: "اگر فضل خدا نبود..." عطف است بر جمله "لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ..." و در جمله مورد بحث بار دیگر به مؤمنین حمله شده است و اگر فضل و رحمت خدا را مقید به دنیا و آخرت کرده برای این بوده که دلالت کند بر اینکه عذابی که در ذیل آیه می‌آید عذاب دنیا و آخرت (هر دو) است.

و معنای آیه این است که اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت متوجه شما نمی‌شد، به خاطر این خوض و تعقیبی که درباره داستان افک کردید، عذاب عظیمی در دنیا و آخرت به شما می‌رسید.

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾

آری، هنگامی شما وارد آن بهتان شدید که بی هیچ اندیشه‌ای در درستی یا نادرستی آن، زبان به زبان آن را می‌گرفتید و چیزی را می‌گفتید که از آن هیچ گونه آگاهی نداشتید و گفت و شنود آن را آسان می‌پنداشتید درحالی که نزد خدا امری بزرگ بود (۱۵)

ظرف "اذ" متعلق به جمله "افضتم" است. و تلقی قول، به معنای گرفتن و پذیرفتن سخنی است که به انسان القاء می‌کنند و اگر تلقی را مقید به السنه کرد، برای این بود که دلالت کند بر اینکه داستان افک صرف انتقال سخنی از زبانی به زبانی دیگر است، بدون اینکه درباره آن سخن، تدبر و تحقیقی به عمل آورند. و بنابراین، اینکه فرمود: "وَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ" از قبیل عطف تفسیری است که همان تلقی را تفسیر می‌کند. و باز اگر گفتن را مقید به دهانها کرد برای اشاره به این بود که قول عبارت است از گفتن بدون تحقیق و تبیین قلبی، که جز دهانها ظرف و موطنی ندارد و از فکر و اندیشه و تحقیق سر چشمه نگرفته است.

و معنای آیه این است که شما بدون اینکه درباره آنچه شنیده‌اید تحقیقی کنید، و علمی به دست آورید، آن را پذیرفتید و در آن خوض کرده دهان به دهان گردانیدید و منتشر ساختید.

و اینکه فرمود: "وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ" معنایش این است که شما این رفتار خود را کاری ساده پنداشتید و حال آنکه نزد خدا کار بس عظیمی است، چون بهتان و افتراء است علاوه بر این بهتان به پیغمبر خدا ۶ است، چون شیوع افک درباره آن جناب در میان مردم باعث می‌شود که آن حضرت در جامعه رسوا گشته و امر دعوت دینی‌اش تباه شود.

وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ﴿١٦﴾

و چرا وقتی آن را شنیدید نگفتید: ما حق نداریم این شایعه بی دلیل را بر زبان آوریم - خداوندا، تو منزهی و خانواده پیامبرت از هر آلودگی پیراسته‌اند - این سخن، افترای بزرگ و بهت آور است (۱۶)

"این آیه عطف است بر آیه "لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ..." و در آن برای با رسوم به مؤمنین حمله شده، و ایشان را توبیخ می‌فرماید که چرا چنین نگفتید؟ و کلمه "سبحانک" در این میان، کلمه‌ای است معترضه، و این از ادب قرآن کریم است که هر جا می‌خواهد کسی را منزّه از عیب معرفی کند، برای رعایت ادب نخست خدا را منزّه می‌کند.

کلمه "بهتان" به معنای افتراء است، و اگر آن را بهتان نامیده‌اند، چون شخص مورد افتراء را مبهوت می‌کند که یا للعجب من کی چنین حرفی را زده و یا چنین کاری را کرده‌ام؟ و اگر آن را بهتانی عظیم خوانده، بدین جهت بوده که تهمت

مربوط به ناموس، آن هم ناموس متعلق به رسول خدا بوده. و بهتان بودنش بدین سبب بوده که اخباری بدون علم و ادعایی بدون شاهد بوده، آن شاهی که شرحش در ذیل جمله "فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ" گذشت. و معنای آیه روشن است.

يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾ وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾

خدا به شما پند می‌دهد که اگر ایمان دارید، هرگز مثل چنین کاری را تکرار نکنید و به سخنان بی پایه نپردازید (۱۷) خداوند احکام دین خود را که از آیات او به شمار می‌رود برای شما بیان می‌کند، و خدا به مصلحت شما داناست و آنچه را برایتان مقرر می‌دارد حکیمانه مقرر می‌دارد (۱۸)

این دو آیه اندرز می‌دهد که تا ابد چنین عملی را تکرار نکنند. و معنای دو آیه روشن است.

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾

کسانی که دوست دارند کار زشت در میان مؤمنان شایع شود، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهد بود، و خدا می‌داند که چه چیزی خشم او را در پی دارد و شما نمی‌دانید (۱۹)

اگر این آیه با آیات راجع به افک نازل شده باشد و متصل به آنها باشد و مربوط به نسبت زنا به مردم دادن و شاهد نیاوردن باشد، قهراً مضمونش تهدید تهمت زندگان است، چون افک از مصادیق فاحشه است، و اشاعه آن در میان مؤمنین به خاطر این بوده که دوست می‌داشتند عمل زشت و هر فاحشه‌ای در بین مؤمنین شیوع یابد. پس مقصود از "فاحشه" مطلق فحشاء است، چون زنا و قذف و امثال آن، و دوست داشتن اینکه فحشاء و قذف در میان مؤمنین شیوع پیدا کند، خود مستوجب عذاب الیم در دنیا و آخرت برای دوست دارنده است. و بنابراین، دیگر علت ندارد که ما عذاب در دنیا را حمل بر حد کنیم، چون دوست داشتن شیوع گناه در میان مؤمنین حد نمی‌آورد، بلکه اگر لام در "الفاحشه" را برای عهد بدانیم، و مراد از فاحشه را هم قذف تنها بگیریم، و حب شیوع را کنایه از قصد شیوع و خوض و دهن به دهن گرداندن قذف بدانیم، در آن صورت ممکن است عذاب را حمل بر حد کرد. ولی سیاق با آن نمی‌سازد.

علاوه بر این قذف به مجرد ارتکاب حد می‌آورد، و جهت ندارد که ما آن را مقید به قصد شیوع کنیم، و نکته‌ای هم که موجب این کار باشد در بین نیست.

"وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ" - این جمله تأکید و بزرگ داشت عملی است که موجب سخط و عذاب خدا است، هر چند مردم از بزرگی آن بی خبر باشند.

بحث روایی

در کافی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از بعضی اصحابش از امام صادق ۷ روایت شده که فرمود: هر کس درباره مؤمنین چیزی بگوید که با دو چشم خود دیده و با دو گوش خود شنیده باشد، تازه از کسانی خواهد بود که دوست دارند فحشاء در بین مؤمنین منتشر شود.^۱
مؤلف: این روایت را قمی هم در تفسیر خود از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام از آن جناب^۱، و نیز صدوق در امالی به سند خود از ابن ابی عمیر، از محمد بن حمران، از آن جناب^۲، و همچنین مفید در اختصاص از آن جناب به طور مرسل نقل کرده.^۳

^۱ اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۲

باز در همان کتاب به سند خود از اسحاق بن عمار، از امام صادق ۷ روایت کرده که فرمود: رسول خدا ۶ فرمود: هر کس عمل زشتی را اشاعه دهد، مثل کسی می‌ماند که آن را باب کرده باشد.^۴

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٢٠﴾

و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود و این که خدا رئوف و مهربان است، قطعاً به سزای آنچه کردید شما را کیفر می‌داد (۲۰)

این جمله تکرار همان امتنانی است که قبلاً هم یادآور شده بود، و معنایش روشن است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢١﴾﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از پی گام‌های شیطان نروید، که هر کس از پی گام‌های شیطان برود، به کارهای زشت و ناروا گرایش می‌یابد، زیرا شیطان به کار زشت و ناپسند فرمان می‌دهد. و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، هرگز احدی از شما پیراسته و پاک نمی‌شد، ولی خدا هر که را بخواهد (او را شایسته پاکی بداند)، پاک می‌سازد، و خدا شنونده درخواست‌های مردم و دانا به حال آنان است (۲۱)

تفسیر این آیه در ذیل آیه ۲۰۸ از سوره بقره در جلد دوم این کتاب گذشت.

"وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا..." - در این آیه باز هم به یادآوری امتنان به فضل و رحمت بازگشت شده و این اهتمام خود مؤید این احتمال است که افک مورد بحث در آیه مربوط به رسول خدا ۶ بوده، و اهتمام به خاطر احترامی است که آن جناب نزد خدای سبحان داشته است.

در این آیه که برای بار سوم امتنان به فضل و رحمت یادآوری می‌شود، جواب لو لا را آورده، و فرموده اگر فضل و رحمت خدا به شما نبود هیچ یک از شما ابداً تزکیه و پاک نمی‌شد و این معنایی است که عقل هم بر آن دلالت دارد، چون افاضه کننده خیر و سعادت تنها خدای سبحان است، و تعلیم قرآنی نیز آن را افاده می‌کند، هم چنان که در جای دیگر فرموده: "بَيِّدَكَ الْخَيْرُ"^۵ - خیر تنها به دست تو است" و نیز فرموده: "مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ"^۶ - آنچه خیر به تو می‌رسد از خدا است".

و اینکه فرموده: "وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ" اعراض از مطالب قبلی است، و حاصلش این است که خدای تعالی هر که را بخواهد تزکیه می‌کند. پس امر منوط به مشیت او است، و مشیت او تنها به تزکیه کسی تعلق

^۱ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۰

^۲ آمالی صدوق ص ۲۷۶ ح ۱۶

^۳ الاختصاص، ص ۲۲۲

^۴ اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۶، ح ۲

^۵ سوره آل عمران، آیه ۲۶

^۶ سوره نساء، آیه ۷۹

می‌گیرد که استعداد آن را داشته، و به زبان استعداد آن را درخواست کند، که جمله "وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ" اشاره به همین درخواست به زبان استعداد است، یعنی، خدا شنوای خواسته کسی است که تزکیه را به زبان استعداد درخواست کند، و دانا به حال کسی است که استعداد تزکیه را دارد.

وَلَا يَأْتِلْ أَوْلُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٢﴾

و از میان شما، آنان که ثروتی بیش از مخارج خویش دارند و از گشایش روزی برخوردارند، نباید از انفاق به خویشاوندان و مستمندان و هجرت کنندگان در راه خدا کوتاهی کنند؛ هرچند آنان دچار خطاها و لغزش‌هایی شده باشند. توانگران باید خطای آنان را ببخشند و از لغزششان چشم‌پوشی کنند. آیا دوست ندارید که خدا گناهانتان را ببامرزد؟ و خداوند آمرزنده و مهربان است (۲۲)

کلمه "ایتلاء" به معنای تقصیر و ترک و سوگند است، و هر سه معنا با هم تناسب دارند، و معنای آیه این است که صاحبان فضل و سعه یعنی توانگران از شما نباید در دادن اموال خود به خویشاوندان و مساکین و مهاجرین در راه خدا کوتاهی کنند. و یا معنایش این است که توانگران چنین کاری را ترک نکنند و یا این است که توانگران هیچ وقت سوگند نخورند که دیگر به نامبردگان چیزی نمی‌دهیم، "و لیعفوا عنهم و لیصفحوا" اگر هم از نامبردگان عمل ناملایمی دیدند صرف نظر کنند، و ببخشایند. "آن گاه توانگران را تحریک نموده و می‌فرماید: "أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ" مگر دوست نمی‌دارید که خدا هم بر شما ببخشاید؟ و خدا آمرزنده و مهربان است."

در این آیه بنا به فرضی که با آیات افک نازل شده و متصل به آنها باشد، دلالت بر این معنا است که یکی از مؤمنین تصمیم گرفته بوده که احسان همیشه خود را از کسانی که مرتکب افک شده‌اند قطع کند، و خدای تعالی او را از این عمل نهی کرده، و سفارش اکید فرموده که هم چنان احسان خود را ادامه دهد، که باز هم بیانی در این باره خواهد آمد.

بحث روایی

در مجمع‌البیان است که بعضی گفته‌اند: آیه "وَلَا يَأْتِلْ أَوْلُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ..." درباره ابی بکر و مسطح بن اثاثه و پسر خاله وی نازل شده و او از مهاجرین، و از جمله بدریین و مردی فقیر بود، و ابوبکر زندگی‌اش را تأمین می‌کرد و خرجی‌اش را می‌داد، همین که در قضیه افک شرکت جست، ابوبکر نفقه‌اش را قطع کرد، و سوگند خورد که تا ابد کمترین نفعی به او نرساند، ولی وقتی آیه فوق نازل شد، به روش نخست خود برگشت و گفت به خدا سوگند من دوست می‌دارم خدا مرا ببامرزد، و به خدا تا زنده‌ام این مرسوم را از او قطع نمی‌کنم، (نقل از ابن عباس و عایشه و ابن زید).
باز در مجمع‌البیان است که بعضی گفته‌اند: درباره جماعتی از صحابه نازل شده، که سوگند خورده بودند به هیچ یک از کسانی که در داستان افک حرفی زدند چیزی انفاق و صدقه ندهند، و با ایشان مواسات نکنند، (نقل از ابن عباس و غیر او).^۱

مؤلف: این روایت را الدر المنثور هم از ابن جریر و ابن مردویه، از ابن عباس روایت کرده.^۲

در تفسیر قمی و در روایت ابی الجارود، از امام باقر ۷ آمده که درباره آیه "وَلَا يَأْتِلْ أَوْلُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى" فرمود: منظور از "أُولَى الْقُرْبَى" خویشاوندان رسول خدا ۷ می‌باشد، و در آیه "وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَصْفَحُوا" فرمود: بعضی از شما از بعضی دیگر گذشت کند و از یکدیگر درگذرید. و اگر چنین کنید رحمت خداوند بر شماست. خداوند می‌فرماید: "أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ"^۳

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾

^۱ مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۳۳

^۲ الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۵.

^۳ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۰

به یقین، کسانی که زنان پاکدامن بی خبر مؤمن را به فحشا متهم می‌کنند، در دنیا و آخرت لعنت شده و از رحمت خدا دور گردیده‌اند، و برای آنان عذابی بزرگ خواهد بود (۲۳)

"اینکه از مؤمنات سه صفت را بر شمرده، به منظور دلالت بر عظمت معصیت بوده، چون صفت شوهر داشتن و عفت و غفلت و ایمان هر یک سبب تامی هستند برای اینکه نسبت زنا را ظلم، و نسبت دهنده را ظالم و متهم بی گناه را مظلوم جلوه دهند، تا چه رسد به اینکه همه آن صفات با هم جمع باشند، یعنی زن متهم به زنا، هم شوهردار باشد، هم عقیف، هم با ایمان، و هم غافل از چنین نسبت که در این صورت نسبت زنا به او دادن ظلمی بزرگتر، و گناهی عظیم‌تر خواهد بود، و کیفرش لعنت در دنیا و آخرت، و عذاب عظیم خواهد بود، ولی این آیه شریفه هر چند که در جمله آیات افک نازل شده باشد مضمونش عام است، و تنها مربوط به خصوص داستان افک به خانواده رسالت نیست، هر چند که سبب نزولش آن داستان باشد.

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾

آن عذاب در روزی است که زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان بر ضد آنان به آنچه می‌کردند گواهی می‌دهند (۲۴)

ظرف "یوم" متعلق است به عذاب عظیم در آیه قبل. و مراد از جمله "بما كانوا يعملون" به مقتضای اطلاقی که دارد مطلق اعمال زشت است،- هم چنان که دیگران هم گفته‌اند- نه خصوص نسبت‌های زشت و ناروا تا شهادت زبان و دست و پا شهادت به عمل رمی و نسبت ناروا باشد پس مقصود از شهادت، شهادت اعضای بدن بر گناهان و همه معاصی است، البته هر عضوی به آن گناهی شهادت می‌دهد که مناسب با خود او است، پس گناه اگر از سنخ گفتار باشد، مانند قذف (نسبت زنا دادن)، دروغ، غیبت و امثال آن روز قیامت زبانها به آن شهادت می‌دهند، و هر چه از قبیل افعال باشد، همچون سرقت و راه رفتن برای سخن چینی و سعایت و امثال آن، بقیه اعضاء بدان گواهی می‌دهند و چون بیشتر گناهان به وسیله دست و پا انجام می‌شود از این رو آن دو را نام برده است.

و در حقیقت شاهد بر هر عملی خود آن عضوی است که عمل از او سرزده هم چنان که آیه "شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ" ^۱ و آیه "إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا" ^۲ و آیه "الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلَّمْنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ" ^۳ نیز به این معنا اشاره دارند، و به زودی بحث جداگانه‌ای درباره شهادت اعضاء در روز قیامت در تفسیر سوره "حم سجده" ان شاء الله تعالی خواهد آمد.

بحث روایی

در کافی به سند خود از محمد بن سالم از امام باقر ۷ نقل کرده که در ضمن حدیثی فرمود: آیه "وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ"، در مدینه نازل شد.

^۱ گوش و چشم و پوستشان علیه ایشان شهادت می‌دهند به آنچه می‌کردند. سوره حم سجده، آیه ۲۰

^۲ گوش و چشم و قلب و همه اینها مسئول آن بوده‌اند، سوره اسری، آیه ۳۶

آمریز مهر بر زبانها می‌زنیم (چون احتیاج نداریم که زبان آنان اقرار کند) بلکه دستشان با ما حرف می‌زند، و پاهایشان گواهی می‌دهد به آنچه که کسب می‌کردند. سوره یس، آیه ۶۵.

و خدای تعالی از نامیدن چنین کسانی در صورتی که به عمل افتراء ادامه دهند به نام مؤمن دریغ نموده و فرموده است: "أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ" ^۱ و در جای دیگر فاسق را از اولیای شیطان خوانده، و فرموده: "إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ" ^۲ و در جای دیگر رامی محصنات را ملعون خوانده و فرموده: "إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ، يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ" و البته جوارح علیه مؤمن شهادت نمی‌دهد، بلکه علیه کسی شهادت می‌دهد که کلمه عذاب درباره‌اش حتمی شده، و اما مؤمن نامه‌اش را به دست راستش می‌دهند، هم چنان که خدای عز و جل فرموده: "فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يَظْلَمُونَ فَتِيلًا" ^{۳، ۴}

يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿٢٥﴾

در آن روز خداوند جزای بایسته آنان را به تمام و کمال به آنان می‌دهد، و آن روز خواهند دانست که خداست حق روشن و آشکار (۲۵)

"مراد از "دین" جزاء است، هم چنان که در جمله "مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ" ^۵ نیز به همین معنا است، و کلمه "یوفیه" به معنای اداء و پرداختن چیزی است به تمام و کمال. و معنای این آیه است که در روز قیامت خداوند پاداش و کیفر حق آنان را به تمام و کمال می‌دهد، و آن وقت می‌فهمند که خدا حق مبین است.

این از نظر اتصال آیه به ما قبل، و وقوعش در سیاق آیات قبلی بود، و اگر نه از نظر اینکه خودش آیه‌ای است مستقل، ممکن است بگوییم: مراد از "دین"، آن معنایی است که مرادف با کلمه "ملت و کیش" است، یعنی سنت زندگی که در این صورت آیه شریفه در مقام بیان معنایی عالی خواهد بود، و آن این است که روز قیامت حقایق برای بشر ظهور پیدا می‌کند، و این معنا با جمله "وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ" سازگارتر است.

این آیه از غرر و آیات برجسته قرآنی است، که معرفت خدای را تفسیر می‌کند، چون جمله "وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ" خبر می‌دهد که حق به هیچ وجه از وجوه و به هیچ تقدیری از تقادیر، ستر و خفاء ندارد و بدیهی‌ترین بدیهیات است که جهل به آن تعلق نمی‌گیرد، ولی بسیار می‌شود که یک امر بدیهی مورد غفلت قرار می‌گیرد، پس علم به خدای تعالی معنایش دانستن امری مجهول نیست، بلکه معنایش ارتفاع غفلت از درک او است، که بسا از این ارتفاع غفلت به علم و معرفت تعبیر می‌شود، و می‌گویند فلانی معرفت به خدا دارد و خداشناس است که معنای واقعی‌اش این است که فلانی از خدا غافل نیست، و همین معنایی است که روز قیامت برای همه دست می‌دهد، و می‌فهمند که خدا حق مبین و آشکار است، (چون در قیامت دیگر عواملی برای غفلت نیست).

و به مثل این معنا، آیه "لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ" ^۶ اشاره می‌فرماید.

الْحَيِّثُ لِلْحَيِّثِينَ وَالْحَيِّثُونَ لِلْحَيِّثِ وَالطَّيِّبُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٢٦﴾

^۱ آیا کسی که مؤمن است مثل کسی است که فاسق است؟ هرگز برابر نیستند سوره سجده، آیه ۱۸

^۲ مگر ابلیس که از جن بود و از امر پروردگارش فسق ورزید. سوره کهف، آیه ۵۰.

و اما کسی که نامه‌اش را به دست راستش دهند آنان کتاب خود را می‌خوانند، و حتی یک نخ کوچک هم ظلم نمی‌شوند. سوره اسری، آیه ۷۱ ^۳

^۴ اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲، ضمن ح ۱

^۵ سوره حمد، آیه ۴

^۶ تو از این معنا در غفلت بودی، ما پرده غفلت را بر داشتیم، اینک امروز تیز می‌بینی. سوره ق، آیه ۲۲

زنان پلید از آن مردان پلیدند و مردان پلید از آن زنان پلید. و زنان پاک از آن مردان پاکند و مردان پاک از آن زنان پاک. اینان به خاطر پاکی و ایمانشان، از تهمت‌هایی که درباره‌شان مطرح می‌کنند برکنارند. برای آنان آمرزش و روزی ارجمند (زندگی پاک در دنیا و پاداش نیکو در آخرت) خواهد بود (۲۶)

اینکه در ذیل این آیه فرموده: "أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ" دلیل است بر اینکه مراد از "خبیثات و خبیثین" و "طبیبات و طیبین"، مردان و زنان متصف به خباثت و طهارتند. بنابراین، آیه متمم آیات افک و متصل به آنها و در سیاق مشارک با آنها است. و این آیه عام است، و از جهت الفاظ هیچ تخصصی ندارد.

پس مراد از طیب و طهارتی که باعث می‌شود از آنچه مردم درباره ایشان می‌گویند مبراء باشند، به طوری که از آیات سابق فهمیده می‌شود همان معنایی است که اتصاف به ایمان و احسان مقتضی آن است. پس مؤمنین و مؤمنات با احسان، طیبین و طبیاتند، و هر یک مختص به دیگری است، و ایشان به حکم ایمان و احسان شرعا از نسبت‌های ناروایی که شاهی بر آن اقامه نشود مبرا هستند، و از جهت ایمانی که دارند محکوم به مغفرتند، هم چنان که فرموده: "وَأَمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ"^۱ و نیز به همان جهت رزق کریمی خواهند داشت. و آن رزق کریم همان حیات طیب در دنیا و آخرت، و اجر نیکوی آخرت است، که در آیه "مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ"^۲ بدان نوید داده است.

و مراد از خبیث در خبیثین و خبیثات که غیر از مؤمنین هستند این است که حالتی پلید دارند، و به خاطر کفر وضعی ناخوشایند به خود می‌گیرند. و اگر زنان خبیث را به مردان خبیث، و مردان خبیث را به زنان خبیث اختصاص داده، به خاطر هم جنسی و هم سنخی است، و در نتیجه اینگونه افراد از تلبس به فحشاء مبراء نیستند،-البته صرف این اختصاص، حکم به تلبس و اتصاف نیست-

پس از آنچه گذشت چند نکته روشن گردید:

۱- آیه شریفه از نظر لفظ عام است و مؤمنین را برای همیشه به پاکی توصیف می‌کند، هر چند که سبب نزولش موردی خاص باشد.

۲- دلالت دارد بر اینکه مؤمنین شرعا محکوم به براءتند از آنچه که به ایشان نسبت بدهند و اقامه بینه نکنند.

۳- دلالت دارد بر اینکه مؤمنین همه محکوم به مغفرت و رزق کریمند. و همه اینها البته حکم ظاهری است، ظاهر حال مؤمنین چنین، و ظاهر حال کفار بر خلاف این است، چون مؤمنین نزد خدا محترمند.

بحث روایی

در الدر المنثور است که عبد الرزاق، احمد، بخاری، عبد بن حمید، مسلم، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه و بیهقی (در کتاب شعب) همگی از عایشه روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا ۶ همواره وقتی می‌خواست به سفری برود در میان همسرانش قرعه می‌انداخت، و قرعه به نام هر کس بیرون می‌شد او را با خود به سفر می‌برد. در سفری در میان ما قرعه انداخت، قرعه به نام من در آمد. و من با رسول خدا ۶ به سفر رفتم، و سفر سفر جنگ بود. و این در هنگامی بود که دستور حجاب نازل شده بود، و مرا به همین جهت همواره در هودجی سوار می‌کردند، و در همان هودج نیز منزل می‌کردم. هم چنان می‌رفتیم تا رسول خدا ۶ از جنگ فارغ شد و برگشت. همین که نزدیکیهای مدینه رسیدیم، شبی منادی ندای کوچ داد که سوار شوید. من برخاستم و از لشکرگاه گذشتم، تا قضای حاجت کنم. بعد از قضای حاجت به محل رحل خود برگشتم. پس ناگاه متوجه شدم که گلوبندم که از مهره‌های یمانی بود پاره شده و افتاده، به دنبال آن می‌گشتم و جستجوی گلوبند باعث شد که درنگ کنم و مأمورین

^۱ و ایمان آوردید تا از گناهانتان ببخشاید. سوره احقاف، آیه ۳۱

^۲ هر که از زن و مرد عمل صالح کند در حالی که مؤمن باشد، ما ایشان را به حیاتی طیب زنده نموده، اجرشان را بهتر از آنچه می‌کردند می‌دهیم. سوره نحل،

هودج من هودجم را بلند کرده بالای شتر من گذاشتند، به خیال اینکه من در هودجهم، (خواهی گفت چطور بودن و نبودن یک زن در هودج را نمی‌فهمیدند؟ جواب این است که در آن ایام زنها خیلی کم گوشت و سبک بودند، چون غذایشان قوت لایموت بود)، لذا مأمورین از سیکی هودج تعجب نکردند، علاوه بر این من زنی نورس بودم به هر حال شتر را می‌کردند و رفتند. و من در این میان گلویندم را پیدا کردم اما من وقتی گلویندم را یافته‌م که کاروان رفته بود. من خود را به محل کاروان، و آن محلی که خودم منزل کرده بودم رسانیده قدری ایستادم، شاید به جستجوی من برگردند، ولی همین طور که نشسته بودم خوابم برد.

از سوی دیگر صفوان بن معطل سلمی‌ذکرانی که مأمور بود از عقب لشکر حرکت کند هنگام صبح بدانجا که من خوابیده بودم رسید و از دور شیخ انسانی دید، نزدیک آمد و مرا شناخت، چون قبل از دستور حجاب مرا دیده بود وقتی مرا شناخت استرجاع گفت و من به صدای او که می‌گفت: "إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ" بیدار شدم، و صورت خود را پوشاندم، به خدا سوگند که غیر از همین استرجاع دیگر حتی یک کلمه با من حرف نزد، و من نیز از او جز همان استرجاع را نشنیدم. پس شتر خود را خوابانید و من سوار شدم. سپس به راه افتاد تا به لشکرگاه رسیدیم، و آن منزلی بود کنار نحر ظهیره و این قضیه باعث شد که عده‌ای درباره من سخنانی بگویند و هلاک شوند.

و آن کسی که این تهمت را درست کرد عبد الله بن ابی بن سلول بود. پس به مدینه آمدم و من از روزی که وارد شدیم تا مدت یک ماه مریض شدم مردم دنبال حرف تهمت زندگان را گرفته بودند، و سر و صدا به راه افتاده بود، در حالی که من از جریان به کلی بی‌خبر بودم. تنها چیزی که مرا در آن ایام به شک می‌انداخت این بود که من هیچ وقت به مثل آن ایامی که مریض بودم از رسول خدا ۶ لطف ندیدم. همواره بر من وارد می‌شد و سلام می‌کرد، و می‌پرسید چطوری؟ و این مایه تعجب و شک من می‌شد. ولی به شری که پیش آمده بود پی نمی‌بردم، تا بعد از آنکه نقاهت یافته از خانه بیرون آمدم، درحالی که ام مسطح هم جهت رفع حاجت با من بیرون آمده بود تا به مناصع برود. و مناصع محل رفع حاجت بود، که زنان جز در شبها از این شب تا شب دیگر بدانجا نمی‌رفتند و این قبل از رسم شدن مستراح در خانه‌ها بود، تا آن روز به رسم عرب قدیم برای قضای حاجت به گودالها می‌رفتیم و از اینکه در خانه مستراح بسازیم ناراحت و متأدی بودیم.

پس من و ام مسطح از در خانه بیرون شده لباس خود را بلند کردم که بنشینیم، ام مسطح پایش به جامه‌اش گیر کرد و افتاد، و گفت: هلاک باد مسطح، من گفتم: این چه حرف بدی بود که زدی، به مردی که در جنگ بدر شرکت کرده بد می‌گویی؟ گفت: ای خانم! مگر نشنیده‌ای که چه حرفهایی می‌زند؟ گفتم: نه، مگر چه می‌گوید؟ آن گاه شروع کرد داستان اهل افک را نقل کردن که از شنیدن آن مرضم بدتر شد.

و همین که به خانه برگشتم رسول خدا ۶ به دیدنم آمد و بر من سلام کرد و پرسید چطوری؟ گفتم: اجازه می‌دهی به سراغ پدر و مادرم بروم؟- می‌گوید: من از این اجازه خواستن این منظور را داشتم که از پدر و مادرم داستان افک را بشنوم.- آن گاه می‌گوید: رسول خدا ۶ به من اجازه داد. پس به خانه پدر و مادرم رفتم، و به مادرم گفتم: ای مادر مردم چه می‌گویند؟ گفت: دخترم ناراحت مباحث کمتر زنی زیبا پیدا می‌شود که نزد شوهرش محبوب باشد و با داشتن چند هوو حرفی دنبالش نزنند، گفتم: سبحان الله مردم این طور می‌گویند؟ پس گریه مرا گرفت و آن شب تا صبح گریستم و نتوانستم از اشکم خودداری کنم و خواب به چشمم نیامد، تا صبح شد و من هنوز می‌گریستم.

رسول خدا ۶ علی بن ابی طالب و اسامه بن زید را خواست و با ایشان درباره جدایی از همسرش گفتگو و مشورت کرد، اسامه چون از براءت خانواده او آگاهی داشت، و چون نسبت به خانواده او خیرخواه بود گفت: یا رسول الله همسرت را داشته باش که ما جز خیر سابقه‌ای از ایشان نداریم، و اما علی بن ابی طالب گفت: یا رسول الله ۶ خدا که تو را در مضیقه گذاشته و حطی زن هم نیست علاوه بر این از کنیز او اگر بررسی تو را تصدیق می‌کند پس رسول خدا ۶ دستور داد بریره بیايد، چون آمد حضرت پرسید: ای بریره آیا چیزی که مایه شک و شبهات باشد از عایشه دیده‌ای؟ گفت: نه به آن خدایی که تو را به حق مبعوث کرده من از او هیچ سابقه سویی ندارم، جز اینکه او جوان است، و خوابش سنگین، بارها شده که برای خانه خمیر می‌کند و همان جا خوابش می‌برد، تا آنکه حیوانات اهلی می‌آیند و خمیر را می‌خورند.

پس رسول خدا ۶ بر خاسته درباره عبد الله بن ابی استعذار^۱ نمود، و در منبر فرمود: ای گروه مسلمانان! کیست که اگر من مردی را که شرش به اهل بیت من رسیده کیفر کنم عذر مرا بفهمد و مرا ملامت نکند؟ چون به خدا سوگند من جز خیر هیچ سابقه‌ای از همسرم ندارم و این تهمت را درباره مردی زده‌اید که جز خیر سابقه‌ای از او نیز ندارم، او هیچ وقت بدون من وارد خانه من نمی‌شد.

پس سعد بن معاذ انصاری برخاست و عرض کرد: من راحت می‌کنم، اگر از اوس باشد گردنش را می‌زنم، و اگر از برادران ما یعنی بنی خزرج باشد هر امری بفرمایی اطاعت می‌کنم، سعد بن عباد که رئیس خزرج بود و قبلاً مردی صالح بود آن روز دچار حمیت و تعصب شده، از جا برخاست و به سعد گفت: به خدا سوگند دروغ گفتی، و تو او را نمی‌کنی، و نمی‌توانی بکشی، پس از وی اسید بن حضیر پسر عموی سعد برخاست و به سعد بن عباد گفت: تو دروغ می‌گویی، چون مردی منافق هستی، و از منافقین دفاع می‌کنی، پس دو قبيله اوس و خزرج از جای برخاسته به هیجان آمدند، و تصمیم گرفتند که با هم بجنگند در همه این احوال رسول خدا ۶ بر فراز منبر ایستاده بود، و مردم را مرتب آرام می‌کرد، تا همه ساکت شدند و آن جناب هم سکوت کرد.

من آن روز مرتب گریه می‌کردم و اشکم بند نمی‌آمد، و چشمم به خواب نرفت، پدر و مادرم نزد آمدند، و دیدند که دو شب و یک روز است که کارم گریه شده، ترسیدند که از گریه جگرم شکافته شود. هنگامی که آن دو نشسته بودند و من همچنین گریه می‌کردم، زنی از انصار اجازه خواست و وارد شد و او هم با گریه مرا کمک کرد، در این بین ناگهان رسول خدا ۶ وارد شد و نشست و تا آن روز هرگز آن جناب نزد من نمی‌نشست، و به من همان حرفهایی را زد که قبلاً می‌زد.

این را هم بگویم که یک ماه بود وحی بر آن جناب نازل نشده و درباره گرفتاری من از غیب دستوری نرسیده بود پس رسول خدا ۶ وقتی می‌نشست تشهد خواند، و سپس فرمود: اما بعد، ای عایشه به من چنین و چنان رسیده، اگر تو از این تهمت‌ها مبری باشی که خدا در براءت تو آیه قرآنی می‌فرستد، و اگر گنهکار باشی باید استغفار کنی و به خدا توبه ببری، که بنده خدا وقتی به گناه خود اعتراف کند، و آن گاه توبه نماید، خدا توبه‌اش را می‌پذیرد بعد از آنکه سخنان رسول خدا ۶ تمام شد ناگهان اشکم خشک شد، و دیگر قطره‌ای اشک نیامد، من به پدرم گفتم پاسخ رسول خدا ۶ را بده گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم چه بگویم به مادرم گفتم: جواب رسول خدا ۶ را بده گفت: به خدا سوگند نمی‌فهمم چه بگویم.

و خودم در حالی که دختری نورس بودم و قرآن زیاد نمی‌دانستم، گفتم: من به خدا سوگند می‌دانستم که شما این جریان را شنیده‌اید، و در دلها پتان جای گرفته، و آن را پذیرفته‌اید، لذا اگر بگویم من بری و بی‌گناهم، و خدا می‌داند که بری از چنین تهمتی هستم، تصدیق نمی‌کنید، و اگر اعتراف کنم، به کاری اعتراف کرده‌ام که به خدا سوگند نکرده‌ام، ولی شما تصدیق نمی‌کنید. و به خدا سوگند مثالی برای خودم و شما سراغ ندارم الا کلام پدر یوسف ۷ که گفت: "قَصَبٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُونَ" آن گاه روی گردانیده در بستر خوابیدم، در حالی که از خود خاطر جمع بودم، و می‌دانستم که خدا مرا تبرئه می‌کند، ولی احتمال نمی‌دادم که درباره من وحیی بفرستد، که تا

^۱ استعذار یعنی کسی بگوید اگر فلانی را به سبب کار ناشایسته‌اش کیفر کنم چه کسی عذر و انگیزه مرا درک می‌کند و مرا به خاطر کیفر دادن او نکوهش نمی‌کند

قیامت بخوانند، چون خود را حقیرتر از آن می‌دانستم که خدا درباره‌ام آیهای از قرآن بفرستد که تلاوت شود، بلکه امیدوار بودم رسول خدا ۶ رؤیایی ببیند، و به این وسیله تبرئه شوم.

سپس می‌گوید: به خدا سوگند رسول خدا ۶ تصمیم به برخاستن نگرفته بود، و احدی از حضار هم از جای خود برنخاسته بودند که وحی بر او نازل شد، و همان حالت بیهوشی که همواره در هنگام وحی به او دست می‌داد دست داد و از شدت امر عرقی مانند دانه‌های مروارید از او سرازیر شد، با اینکه آن روز روز سردی بود. همین که حالت وحی تمام شد به خود آمد، در حالی که می‌خندید و اولین کلمه‌ای که گفت این بود که: ای عایشه بشارت باد تو را که خداوند تو را تبرئه کرد. مادرم گفت: برخیز و بنشین. گفتم به خدا بر نمی‌خیزم و جز خدا کسی را سپاس نمی‌گویم، آن گاه آیه "إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ" و ده آیه بعد از آن را نازل فرمود. و بعد از آنکه خداوند این آیات را در برابرتم نازل فرمود، ابوبکر که همواره به مسطح بن اثاثه به خاطر فقر و خویشاوندیش کمک می‌کرد، گفت: به خدا سوگند دیگر من به مسطح هیچ کمکی نمی‌کنم، زیرا درباره دخترم عایشه چنین بلوایی به راه انداخت، خدای تعالی در رد او این آیه را فرستاد: "وَلَا يَأْتِلُ أُولَؤُلَا الْفُضْلُ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ... رَحِيمٌ" پس ابوبکر گفت: به خدا سوگند من دوست دارم که خدا مرا بیمارزد، پس رفتار خود را درباره مسطح دوباره از سر گرفت، و به او اتفاق کرد و گفت: به خدا تا ابد از انفاق به او دریغ نمی‌کنم. عایشه می‌گوید: رسول خدا ۶ از زینت دختر جحش از وضع من پرسید، و فرمود: ای زینت تو چه می‌دانی و چه دیده‌ای؟ گفت یا رسول الله ۶ چشم و گوشم از این جریان بی‌خبر است، و من جز خیر از او چیزی ندیده‌ام، با اینکه زینب از میان همسران رسول خدا ۶ تنها کسی بود که با من تکبر می‌کرد و خداوند او را با ورع و تقوی عصمت داد، و خواهرش حمنه که چنین تقوایی نداشت، و با او ستیز می‌کرد، جزو اصحاب افک شد، و هلاک گشت.^۱

مؤلف: این روایت به طرقی دیگر نیز از عایشه، از عمر، ابن عباس، ابو هریره، ابو اليسر انصاری، ام رومان مادر عایشه، و دیگران نقل شده، و با این روایت مقداری اختلاف دارد. و در آن آمده که منظور از "الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ" عبد الله بن ابی بن سلول، و مسطح بن اثاثه (که از اصحاب بدر و از سابقین اولین از مهاجرین است)، و حسان بن ثابت و حمنه خواهر زینب همسر رسول خدا ۶ بودند.

و نیز در آن آمده که رسول خدا ۶ بعد از نزول آیات افک، ایشان را خواست، و بر آنان حد جاری ساخت، چیزی که هست عبد الله بن ابی را دو بار حد زد، برای اینکه کسی که همسر رسول خدا ۶ را نسبت زنا بدهد دو حد دارد.^۲

و در این روایت که با هم قریب المضمون می‌باشند در جریان قصه از چند جهت اشکال است:

جهت اول اینکه: از خلال این روایات برمی‌آید که رسول خدا ۶ درباره عایشه سوء ظن پیدا کرده بود، مثلا یک جای روایات آمده که حال آن جناب نسبت به عایشه در ایام مرضی تغییر یافته بود، تا آیات تبرئه نازل شد، جای دیگر آمده که عایشه گفت: بحمد الله نه به حمد تو، و در بعضی از روایات آمده که رسول خدا ۶ به پدرش دستور داد برو و به عایشه بشارت بده، ابوبکر وقتی بشارت را داد گفت بحمد الله نه به حمد صاحب که تو را فرستاده، و مقصودش رسول خدا ۶ بوده، و در جای دیگر روایات آمده که وقتی رسول خدا ۶ او را نصیحت می‌کرد که اگر واقعا این کار را کرده‌ای توبه کن، زنی جلو در خانه نشسته بود، عایشه گفت از این زن خجالت نمی‌کشی که برود و شنیده‌های خود را بازگو کند؟ و معلوم است که این جور حرف زدن با رسول خدا ۶ - که منظور در همه آنها اهانت و اعتراض است - وقتی از عایشه سر می‌زند که رسول خدا ۶ را در امر خود دچار سوء ظن ببیند، علاوه بر این در روایت عمر تصریح شده که گفت: در قلب رسول خدا ۶ از آنچه می‌گفتند سوء ظنی پیدا شده بود.

و کوتاه سخن اینکه دلالت عموم روایات بر سوء ظن رسول خدا ۶ نسبت به عایشه جای هیچ حرفی نیست، و حال آنکه رسول خدا ۶ اجل از این سوء ظن است و چطور نباشد؟ با اینکه خدای تعالی سایر مردم را از این سوء ظن توبیخ نموده و فرمود: "چرا وقتی مؤمنین و مؤمنات این را شنیدند حسن ظن به یکدیگر از خود نشان ندادند، و نگفتند که این افترا بی‌اساس است آشکار؟" و وقتی حسن ظن به مؤمنین از لوازم ایمان باشد، رسول خدا ۶ سزاوارتر به آن است، و سزاوارتر از اجتناب از سوء ظن است که خود یکی از گناهان می‌باشد و مقام نبوت و عصمت الهی او با چنین گناهی نمی‌سازد.

علاوه بر این قرآن کریم تصریح کرده به اینکه رسول خدا ۶ دارای حسن ظن به مؤمنین است و فرموده: "وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ، يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَ رَحْمَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ، وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ".^۳

از این هم که بگذریم اصولا اگر بنا باشد گناهانی چون زنا در خانواده پیغمبر نیز راه پیدا کند، مایه تنفر دلها از او شده و دعوت او لغو می‌گردد، و بر خدا لازم است که خاندان او را از چنین گناهانی حفظ فرماید، و این حجت و دلیل عقلی عفت زنان آن جناب را به حسب واقع ثابت می‌کند، نه عفت ظاهری را فقط، و با اینکه عقل همه ما این معنا را درک می‌کند، چطور رسول خدا ۶ آن را درک نکرده و نسبت به همسر خود دچار تردید می‌شود.

جهت دوم اینکه: آنچه از روایات بر می‌آید این است که داستان افک از روزی که سازندگان آن را به راه انداختند، تا روزی که به همین جرم تازیانه خوردند، بیش از یک ماه طول کشیده، و با اینکه حکم قذف در اسلام معلوم بوده، که هر کس شخصی را قذف کند و شاهد نیاورد باید تازیانه بخورد، و شخص متهم تبرئه شود، با این حال چرا رسول خدا ۶ بیش از یک ماه حکم خدا را در حق قذف کنندگان جاری نکرد و منتظر وحی ماند تا دستوری در امر عایشه برسد و در نتیجه این مسامحه، قضیه دهان به دهان برگردد و مسافران از اینجا به آنجا بکشاند و کار به جایی برسد که دیگر وصله بر ندارد؟ مگر آیه شریفه غیر آن حکم ظاهری چیز زایدی آورد؟ و حیی هم که آمد همان را بیان کرد که آیه قذف بیان کرده بود که مقذوف به حکم ظاهری شرعی براءت دارد. و اگر بگوییم که آیات مربوط به افک چیز زایدی بیان کرد، و آن طهارت واقعی عایشه، و براءت نفس الامری او است، و آیه قذف این را نمی‌رساند، و شاید انتظار رسول خدا ۶ برای همین بوده که آیه‌ای نازل شود، و بی گناهی عایشه را به حسب واقع بیان کند.

^۱ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۵

^۲ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۷ و ۲۸.

^۳ از آنها کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند او خوش باور و (سر تا پا) گوش است، بگو خوش باور بودن او به نفع شما است او ایمان به خدا دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند و رحمت است برای کسانی که از شما که ایمان آورده‌اند، و آنها که فرستاده خدا را آزار می‌دهند عذاب دردناکی دارند. سوره توبه، آیه ۶۱

در جواب می‌گوییم هیچ یک از آیات شانزدگانه افک دلالتی بر براءت واقعی ندارد، تنها حجت عقلیه‌ای که گذشت که باید خانواده‌های انبیاء از لوث فحشاء پاک باشند آن را افاده می‌کند.

و اما آیات ده‌گانه اول، که در آن شائبه اختصاصی هست، روشن‌ترین آنها در دلالت بر براءت عایشه آیه "لَوْ لَا جَاؤُا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ، فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَافِرُونَ" است، که در آن استدلال شده بر دروغگویی اصحاب افک، به اینکه شاهد نیاورده‌اند، و معلوم است که شاهد نیاوردن دلیل بر براءت ظاهری، یعنی حکم شرعی به براءت است، نه براءت واقعی، چون پر واضح است که بین شاهد نیاوردن و براءت واقعی حتی ذره‌ای هم ملازمه نیست.

و اما آیات شش‌گانه اخیر که حکم به براءت طیبین و طیبات می‌کند، حکم عامی است که در لفظ آن تخصصی نیامده و در نتیجه شامل عموم طیبین و طیبات می‌شود و براءتی که اثبات می‌کند در بین عموم آنان مشترک است، و این نیز واضح است که براءت عموم مقدوفین (البته در قذفی که اقامه شهود نشده باشد) با حکم ظاهری شرعی مناسب است نه با براءت واقعی.

پس حق مطلب این است که هیچ گریزی از این اشکال نیست، مگر اینکه کسی بگوید: آیه قذف قبل از داستان افک نازل نشده بوده، بلکه بعد از آن نازل شده، و علت توقف رسول خدا ۶ هم این بوده که حکم این پیش آمد و نظایر آن در اسلام نازل نشده بوده، و رسول خدا ۶ منتظر حکم آسمانی آن بوده.

و از جمله روشن‌ترین ادله بر نادرستی این روایت این است که رسول خدا ۶ در مسجد از مردم درباره شخص قاذف استعذار کرد (یعنی فرمود: شر او را از من دور کنید به طوری که ملامتی متوجه من نشود) و سعد بن معاذ آن پاسخ را داد، و سعد بن عباد به او مجادله کرد، و سر انجام در میان اوس و خزرج اختلاف افتاد.

و در روایت عمر آمده که بعد از ذکر اختلاف مزبور، این گفت: یا للأوس و آن گفت: یا للخزرج، پس این دو قبیله دست به سنگ و گشش زده به تلاطم در آمدند، تا آخر حدیث، و اگر آیه قذف قبل نازل شده بود، و حکم حد قاذف معلوم گشته بود، سعد بن معاذ پاسخ نمی‌داد که من او را می‌کشم، بلکه او و همه مردم پاسخ می‌دادند که یا رسول الله ۶ حکم قذف را درباره‌اش جاری کن، قدرت هم که داری، دیگر منتظر چه هستی؟.

اشکال سومی که به این روایات وارد است این است که این روایات تصریح می‌کنند به اینکه قاذفین، عبد الله بن ابی و مسطح و حسان و حمنه بودند، آن وقت می‌گویند: که رسول خدا ۶ عبد الله بن ابی را دو بار حد زد، ولی مسطح و حسان و حمنه را یک بار، آن گاه تعلیل می‌آورند که قذف همه جا یک حد دارد، ولی در خاندان رسول خدا ۶ دو حد و این خود تناقضی است صریح، چون همه نامبردگان مرتکب قذف شده بودند و فرقی در این جهت نداشتند.

بله در روایات آمده که عبد الله بن ابی "تَوَلَّى كِبْرَهُ" یعنی تقصیر عمده زیر سر او بوده، و لیکن هیچ یک از امت اسلام نگفته که صرف این معنا باعث این می‌شود که دو حد بر او جاری شود، و عذاب عظیم را در آیه "الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ" تفسیر به دو حد نکرده‌اند.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه "إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ..." گفته که: عامه روایت کرده‌اند که این آیات درباره عایشه نازل شد، که در جنگ بنی المصطلق از قبیله خزاعه نسبت ناروا به او دادند، ولی شیعه روایت کرده‌اند که درباره ماریه قبطیه نازل شده، که عایشه نسبت ناروا به او داد.

بعد می‌گوید: محمد بن جعفر برای ما حدیث کرد که محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، برایمان حدیث کرد، که عبد الله بن بکیر از زراره برایمان نقل کرد که گفت: از امام ابی جعفر ۷ شنیدم که می‌فرمود: وقتی ابراهیم فرزند رسول خدا ۶ از دنیا رفت، آن جناب سخت غمگین شد، عایشه گفت: چه خبر شده؟ چرا اینقدر بر مرگ این کودک می‌گریی؟ او که فرزند تو نبود، بلکه فرزند جریح بود، پس رسول خدا ۶ علی ۷ را فرستاد تا جریح را به قتل برساند، علی ۷ با شمشیر حرکت کرد، و جریح مردی قبطی بود که در باغی زندگی می‌کرد، علی ۷ در باغ را کوبید، جریح پشت در آمد که آن را باز کند، همین که علی را غضبناک دید، به داخل باغ گریخت، و در را باز نکرد، علی ۷ از دیوار پرید و وارد باغ شد و او را دنبال کرد، وقتی دید نزدیک است خوش ریخته شود، به بالای درختی رفت، علی ۷ هم به دنبالش بالا رفت، او خود را از درخت پرت کرد، و در نتیجه عورتش نمایان شد، و علی ۷ دید که او اصلاً هیچیک از آلت تناسلی مردان و زنان را ندارد، پس نزد رسول خدا ۶ برگشت و عرضه داشت یا رسول الله ۶ هر وقت به من فرمانی می‌دهی که من مانند سیخ داغ در داخل کرک باشم و یا آنکه با احتیاط اقدام کنم؟ حضرت فرمود: نه البته باید که با احتیاط باشی، عرضه داشت به آن خدایی که تو را به حق مبعوث فرموده جریح نه از مردان را دارد، و نه از زنان را، حضرت فرمود: الحمد لله شکر خدایی را که این سوء را از ما اهل بیت بگردانید.^۱

و در همان کتاب در روایت عبید الله بن موسی، از احمد بن راشد، از مروان بن مسلم، از عبد الله بن بکیر، روایت شده که گفت: به امام صادق ۷ عرض کردم: فدایت شوم، اینکه رسول خدا ۶ دستور داد مرد قبطی را بکشد، آیا می‌دانست که عایشه دروغ می‌گوید، یا نمی‌دانست؟ و خدا خون قبطی را به خاطر احتیاط علی ۷ حفظ کرد؟ فرمود: نه، به خدا سوگند می‌دانست، و اگر دستور رسول خدا ۶ به علی از باب عزیمت و تکلیف حتمی بود، علی بر نمی‌گشت، مگر بعد از کشتن او و لیکن رسول خدا ۶ این دستور را طوری داد که هم او کشته نشود و هم عایشه از گناهش برگردد، ولی از گناهش برنگشت، و از اینکه خون مسلمان بی گناهی ریخته می‌شود هیچ باکی نکرد.^۲

مؤلف: البته در این میان روایات دیگری هست که غیر عایشه را هم شریک عایشه در این نسبت ناروا دانسته، و جریح نامبرده خادم ماریه قبطیه و مردی خواجه بوده که مقوقس بزرگ مصر او را با ماریه نزد رسول خدا ۶ هدیه فرستاده بود، تا ماریه را خدمت کند.

ولی این روایات هم خالی از اشکال نیست:

اما اولاً: برای اینکه داستانی که در این روایات آمده با آیات افک منطبق نمی‌شود، مخصوصاً با آیه "إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ..." و آیه "لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا" و آیه "إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ..." زیرا حاصل این آیات این است که در این داستان جماعتی با هم دست داشته‌اند، و داستان را اشاعه می‌دادند تا رسول خدا ۶ را رسوا کنند، و مردم هم آن را دهان به دهان می‌گردانند و در نتیجه قضیه، منتشر شده، و مدتی طولانی در بین مردم باقی مانده، و این جماعت هیچ حرمتی را برای رسول خدا ۶ رعایت نکردند، این مطالب کجا و مضمون حدیث فوق کجا؟ خدا می‌داند، مگر اینکه بگوییم در روایات در شرح مفصل داستان، کوتاهی شده.

و اما ثانیاً: مقتضای براءت ماریه قبطیه این است که حد خدای را بر عایشه جاری کرده باشند، و حال آنکه جاری نکردند، و هیچ مغری از این اشکال نیست، جز اینکه بگوییم این قصه قبل از نزول حکم قذف واقع شده، و آیه قذف بعد از مدت زمانی نازل شده است.

ولی آنچه در حل اشکال حد بر هر دو صنف از روایات باید گفت- همان طور که گذشت- این است که بگوییم آیات افک قبل از آیه حد قذف نازل شده و با نزول آیه افک هم غیر از براءت مقدوف در صورت اقامه نشدن شاهد و غیر از حرمت این عمل چیزی تشریع نشد، یعنی حد قاذف در آن آیه تشریع نشد، چون اگر حد قاذف قبل از داستان افک

^۱تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۹

^۲تفسیر برهان، ج ۳، ص ۱۲۷ ح ۳

تشریع شده بود، هیچ مجوزی برای تأخیر آن، و به انتظار وحی نشستن نبود، و هیچ یک از قاذف‌ها هم از حد رهایی نمی‌یافتند، و اگر هم با خود آیات افک تشریع شده بود، باید در آنها اشاره‌ای به آن شده بود، و لاف‌افک آیات متصل به آیات قذف می‌شد، و کسی که عارف به اسلوبهای کلام است هیچ شکی نمی‌کند در اینکه آیه "إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ" تا آخر آیات، هیچ گونه اتصالی با ما قبل خود ندارد.

و اینکه هر کس به یکی از زنان رسول خدا ۶ نسبت ناروا دهد دو بار حد دارد، باید در خلال آیات افک که آن همه تشدید و نص تهدید به عذاب در آنها هست به این مسأله اشاره می‌شد، و نشده.

و این اشکال در صورتی که آیه قذف با آیات افک نازل شده باشد شدیدتر است، برای اینکه لازمه چنین فرضی این است که مورد ابتلاء حکم دو حد باشد آن وقت حکم یک حد نازل شود.

در مجمع البیان در ذیل آیه "الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ..." آمده که در معنای آن اقوالی گفته‌اند، تا آنجا که می‌گوید: سوم اینکه زنان پلید مال مردان پلید، و مردان پلید مال زنان پلیدند، (نقل از ابی مسلم و جبائی) از امام باقر و امام صادق ۷ روایت شده که این آیه مثل آیه "الرَّأْيَى لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً" می‌باشد، چیزی که هست بعضی تصمیم گرفتند که از زنان پلید بگیرند، خدا از این کار نهیشان کرد، و آن را برای ایشان نپسندید.^۱

و در خصال از عبد الله بن عمر و ابو هریره روایت کرده که گفتند: رسول خدا ۶ فرمود: وقتی قلب کسی پاک باشد، جسدش هم پاک می‌شود، و چون قلب پلید شد، بدن هم به سوی پلیدی می‌گراید.^۲

و در احتجاج، از حسن بن علی ۷ روایت کرده که در ضمن گفتاری که با معاویه و اصحاب او داشت و آنان به علی ۷ ناسزا گفتند، فرمود: "الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ" و به خدا سوگند ای معاویه این مردان و زنان خبیث، تو هستی و اصحاب تو و شیعیان تو، و الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ..." و این مردان و زنان پاک، علی بن ابی طالب و اصحاب و شیعیان اویند.^۳

بیان آیات

در این آیات احکام و شرایعی که متناسب و مناسب با مطالب گذشته است تشریع شده.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٦٦﴾ فَإِنْ لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٦٧﴾ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَعٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿٦٨﴾ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٦٩﴾ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ ءَابَائِهِنَّ أَوْ ءَبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّبَاعِينَ غَيْرُ أُولَىٰ إِلَٰرَبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ

^۱ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۵

^۲ الخصال، ص ۳۱، ج ۱۱۰

^۳ احتجاج، ج ۱، ص ۴۱۵

بَارِجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ^{٢٦} مِنْ زِينَتِهِنَّ^{٢٧} وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٢٨﴾
وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَى^{٢٩} مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ^{٣٠} إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ^{٣١}
وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٢﴾ وَلَيْسَتَعَفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ^{٣٣} وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ
الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا^{٣٤} وَءَاتُوهُمْ مِّنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي ءَاتَاكُمْ^{٣٥} وَلَا
تُكْرِهُوا فَتِيَّتَكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ^{٣٦} إِنْ أَرَدْنَ خَصْنًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا^{٣٧} وَمَنْ يُكْرِهْنَهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ
بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣٨﴾ وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ ءَايَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا لِّلَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ
وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٣٩﴾

يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٤٠﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌هایی که خانه‌های شما نیست وارد نشوید تا به ساکنانش آشنایی دهید و ورود خود را بر آنان، اعلام نمایید و بر اهل آن سلام کنید. این برای شما بهتر است، باشد که در اثر پای بندی به این شیوه پسندیده همواره وظایف اجتماعی خود را به خاطر داشته باشید (۲۷)

"انس به هر چیز و به سوی هر چیز" به معنای الفت گرفتن به آن و آرامش یافتن قلب به آن است، و کلمه "استیناس" به معنای عملی است که به این منظور انجام شود، مانند: استیناس برای داخل شدن خانه به وسیله نام خدا بردن، و یا، یا الله گفتن، یا تنحج کردن و امثال آن، تا صاحب خانه بفهمد که شخصی می‌خواهد وارد شود، و خود را برای ورود او آماده کند، چه بسا می‌شود که صاحب خانه در حالی قرار دارد که نمی‌خواهد کسی او را به آن حال ببیند، و یا از وضعی که دارد با خبر شود.

از اینجا معلوم می‌شود که مصلحت این حکم پوشاندن عورات مردم، و حفظ احترام ایمان است، پس وقتی شخص داخل شونده هنگام دخولش به خانه غیر، استیناس کند، و صاحب خانه را به استیناس خود آگاه سازد، و بعد داخل شده و سلام کند، در حقیقت او را در پوشاندن آنچه باید بپوشاند کمک کرده، و نسبت به خود ایمنی‌شان داده است. و معلوم است که استمرار این شیوه پسندیده، مایه استحکام اخوت و الفت و تعاون عمومی بر اظهار جمیل و ستر قبیح است و جمله "ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ" هم اشاره به همین فواید است، یعنی شاید با استمرار بر این سیره متذکر وظیفه خود بشوید، که چه اموری را باید رعایت کنید، و چگونه سنت اخوت را در میان خود احیاء سازید، و در سایه آن، قلوب را با هم مألوف نموده، به تمامی سعادهای اجتماعی برسید.^۱

^۱ بعضی از مفسرین گفته‌اند: "جمله "لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ" تعلیل است برای مطلبی محذوف و تقدیر آن "به شما چنین گفته شده تا شاید متذکر مواظب خدا بشوید و بدانید که علت و فلسفه این دستورات چیست" می‌باشد (روح‌المعانی، ج ۱۸، ص ۱۳۶)، و بعضی دیگر گفته‌اند تقدیر جمله "حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا" "حتی تسلموا و تستانسا" می‌باشد (مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۳۶)، ولی خواننده بی اعتباری آن را خود درک می‌کند.

بحث روایی

در تفسیر قمی به سند خود از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از امام صادق ۷ روایت کرده که در ذیل آیه: "لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بِيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا" فرموده: "استیناس" عبارت است از صدای پا و سلام کردن.^۱

مؤلف: این روایت را صدوق هم در معانی الاخبار از محمد بن حسن به طور مرفوع از عبد الرحمن نامبرده از امام صادق ۷ نقل کرده است.^۲ و در مجمع البیان از ابی ایوب انصاری روایت کرده که گفت: به رسول خدا ۶ عرض کردم: که استیناس به چه نحو صورت می گیرد؟ فرمود به اینکه آدمی تسبیح و حمد و تکبیر گوید و تنحنج کند تا اهل خانه بفهمند.^۳

و از سهل بن سعد روایت شده که گفت مردی سر زده وارد یکی از اطافهای رسول خدا ۶ شد، رسول خدا ۶ داشت سر خود را شانه می زد، و فرمود: اگر من بدانم که تو نگاه می کردی همان شانه را به دو چشم می کویدم، اینطور استیذان کردن همان نگاه کردن و حرام است.

و روایت شده که مردی از رسول خدا ۶ پرسید آیا از مادرم هم اذن دخول بخواهم؟ فرمود: آری، گفت: آخر او غیر از من خادمی ندارد، باز هر وقت بر او وارد می شوم استیذان کنم؟ فرمود آیا دوست داری او را برهنه ببینی؟ آن مرد گفت نه فرمود: پس استیذان کن.

و نیز روایت شده که مردی می خواست به خانه رسول خدا ۶ در آید تنحنج کرد، حضرت از داخل خانه به زنی به نام روضه فرمود: بر خیز به این مرد یاد بده که به جای تنحنج بگوید السلام علیکم آیا داخل شوم؟ آن مرد شنید و همین طور گفت. پس فرمود: داخل شو.^۴

مؤلف: در الدر المنثور هم از جمعی از صاحبان جوامع حدیث روایت اولی را از ابی ایوب، و دومی را از سهل بن سعد، و چهارمی را از عمرو بن سعد ثقفی آورده.^۵

و در الدر المنثور است که ابن مردویه از عبادۀ بن صامت روایت کرده که شخصی از رسول خدا ۶ پرسید: چرا در هنگام ورود به خانه ها باید استیذان کرد؟

فرمود: کسی که قبل از استیذان و سلام کردن چشمش داخل خانه مردم شود خدا را نافرمانی کرده، و دیگر احترامی ندارد، و می شود اذنی نداد.^۶

فَإِنْ لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨﴾

پس اگر کسی را در آن خانه ها نیافتید، وارد آنها نشوید، تا به شما اجازه ورود داده شود؛ و اگر اجازه نیافتید و به شما گفته شد: بازگردید. بازگردید، که این برای شما پاک تر و بالنده تر است، و خدا به آنچه می کنید داناست (۲۸)

یعنی اگر دانستید که احدی در خانه نیست- البته کسی که اختیار دار اجازه دخول است- پس داخل نشوید تا از ناحیه مالک اذن، به شما اجازه داده شود. و منظور این نیست که سر به داخل خانه مردم کند، اگر کسی را ندید داخل نشود، چون سیاق آیات شاهد بر این است که همه این جلوگیریها برای این است که کسی به عورات و اسرار داخلی مردم نظر نیندازد.

این آیه شریفه حکم داخل شدن در خانه غیر را در صورتی که کسی که بتوان از او اجازه ورود گرفت در آن نباشد بیان کرده، و آیه قبلی حکم آن فرضی را بیان می کرد که اجازه دهنده ای در خانه باشد، و اما حکم این صورت که کسی در خانه باشد ولی اجازه ندهد، بلکه از دخول منع کند آیه "وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ" آن را بیان کرده.

بحث روایی

^۱ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۱

^۲ معانی الاخبار، ص ۱۶۳

^۳ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۵

^۴ همان، ص ۱۳۶

^۵ الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۸ و ۳۹

^۶ الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۹

در تفسیر قمی در ذیل آیه: "فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ" گفته: امام فرمود: معنایش این است که اگر کسی را نیافتید که به شما اجازه دخول دهد داخل نشوید، تا کسی پیدا شود و به شما اجازه دهد.^۱

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿٢٩﴾

بر شما گناهی نیست که به خانه‌های غیرمسکونی (از قبیل تجارتخانه‌ها، کاروانسراها، حمام‌ها و دیگر اماکن عمومی) که استفاده‌ای برای شما در آنهاست، بدون اجازه وارد شوید، و بدانید که خدا آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌دارید می‌داند (۲۹)

ظاهر سیاق این است که جمله "فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ" صفت بعد از صفت برای کلمه "بُيُوتًا" است، نه اینکه جمله‌ای نو و ابتدایی باشد، و جمله "لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ" را تعلیل کند و ظاهراً کلمه "متاع" به معنای استمتاع و بهره‌گیری باشد. بنابراین آیه مورد بحث تجویز می‌کند داخل شدن در خانه‌هایی را که برای استمتاع بنا شده و کسی در آن سکونت طبیعی ندارد، مانند کاروانسراها و حمامها و آسیابها و امثال آن، زیرا همین که برای عموم ساخته شده است خود اذن عام برای داخل شدن است.^۲

بحث روایی

در تفسیر قمی در ذیل آیه "لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ" از امام صادق ۷ روایت کرده که فرمود: منظور از این بیوت حمامها و کاروانسراها و آسیابها است که می‌توانی بدون اجازه داخل شوی.^۳

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٣٠﴾

ای پیامبر، به مردان مؤمن بگو چشمان خود را از شرمگاه‌های دیگران فرو بندند و شرمگاه‌های خود را نیز از دید دیگران بپوشانند، که اگر فرمانشان دهی چنین کنند. این شیوه برای آنان پاکیزه تر و بالنده تر است. قطعاً خدا به آنچه می‌کنند آگاه است (۳۰)

کلمه "غض" به معنای روی هم نهادن پلک‌های چشم است، و کلمه "ابصار" جمع بصر است که همان عضو بیننده باشد و از اینجا معلوم می‌شود که کلمه "من" در جمله "مِنْ أَبْصَارِهِمْ" برای ابتدای غایت است، و یا برای بیان جنس، و یا تبعیض باشد که هر یک را مفسری^۴ گفته، و معنایش این است که مؤمنین چشم‌پوشی را از خود چشم شروع کنند. پس در جمله "قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ" از آنجایی که کلمه "یغضوا" مترتب بر "قل- بگو" می‌باشد نظیر ترتبی که جواب شرط بر شرط دارد قهراً دلالت می‌کند بر اینکه قول در اینجا به معنای امر است، و معنای جمله این است که به مؤمنین امر کن که چشم خود را بپوشند، و تقدیر آن این است که: "ایشان را امر به غض و چشم‌پوشی کن که اگر امر بکنی چشم خود را می‌پوشند"، و این آیه به جای اینکه نهی از چشم‌چرانی کند، امر به پوشیدن چشم کرده و فرقی ندارد، آن امر این نهی را هم افاده می‌کند و چون مطلق است نگاه به زن اجنبی را بر مردان، و نگاه به مرد اجنبی را بر زنان تحریم فرموده.

^۱ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۰

^۲ و چه بسا بعضی گفته باشند که مراد از متاع، معنای اسمی کلمه است، یعنی ائاث و چیزهایی که برای خرید و فروش عرضه می‌شود، مانند تیمچه‌ها و بازارها که صرف ساخته شدنش برای این کار اذن عام برای دخول است، ولی این وجه خالی از بعد نیست (مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۳۶)، چون لفظ آیه از افاده آن قاصر است.

^۳ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۱

^۴ کشف، ج ۳، ص ۲۲۹ و روح‌المعانی، ج ۱۸، ص ۱۳۸

و جمله "وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ" نیز به معنای این است که به ایشان امر کن تا فرج خود را حفظ کنند و کلمه "فرجه" و "فرج" به معنای شکاف در میان دو چیز است که با آن از عورت کنایه آورده‌اند، و در قرآن کریم هم که سرشار از اخلاق و ادب است همیشه این کنایه را استعمال کرده، به طوری که راغب گفته در عرف هم به خاطر کثرت استعمال مانند نص و اسم صریح برای عورت شده است.^۱

و مقابله‌ای که میان جمله "يَعْضُوا مِنْ أُنْصَارِهِمْ" با جمله "يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ" افتاده، این معنا را می‌رساند که مراد از "حفظ فروج" پوشاندن آن از نظر نامحرمان است، نه حفظ آن از زنا و لواط که بعضی پنداشته‌اند، در روایت هم از امام صادق ۷ رسیده که فرمود: تمامی آیاتی که در قرآن درباره حفظ فروج هست به معنای حفظ از زنا است، به غیر این آیه که منظور در آن حفظ از نظر است.

و بنابراین ممکن است جمله اولی از این دو جمله را با جمله دومی تقیید کرده، و گفت مدلول آیه تنها نهی از نظر کردن به عورت، و امر به پوشاندن آن است.

آن گاه به مصلحت این حکم اشاره نموده، و با بیان آن مردم را تحریک می‌کند که مراقب این حکم باشند و آن اشاره این است که می‌فرماید: "این بهتر شما را پاک می‌کند، علاوه بر این خدا به آنچه می‌کنید با خبر است".

بحث روایی

در کافی به سند خود از سعد الاسکاف از ابی جعفر ۷ روایت کرده که فرمود: جوانی از انصار در کوچه‌های مدینه به زنی برخورد که می‌آمد- و در آن ایام زنان مقنعه خود را پشت گوش می‌انداختند- وقتی زن از او گذشت او را تعقیب کرد، و از پشت او را می‌نگریست، تا داخل کوچه تنگی که امام آن را زقه بنی فلان نامید، شد، و در آنجا استخوان و یا شیشه‌ای که در دیوار بود به صورت مرد گیر کرده آن را بشکافت، همین که زن از نظرش غایب شد متوجه گردید که خون به سینه و لباسش می‌ریزد، با خود گفت: به خدا سوگند نزد رسول خدا ۶ می‌شوم و جریان را به او خبر می‌دهم.

سپس فرمود: جوان نزد آن جناب شد و رسول خدا ۶ چون او را بدید پرسید چه شده؟ جوان جریان را گفت پس جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد: "قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغْضُوا مِنْ أُنْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَرْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ".^۲

مؤلف: نظیر این روایت را الدر المنثور از ابن مردویه، از علی بن ابی طالب ۷ روایت کرده، و ظاهر آن این است که مراد از امر به چشم‌پوشی در آیه شریفه، نهی از مطلق نگاه به زن اجنبی است، هم چنان که ظاهر بعضی از روایات سابق این است که آیه شریفه نهی از نگاه به خصوص فرج غیر است.^۳

در آن کتاب (کافی) به سند خود از مروک بن عبید، از بعضی از اصحاب امامیه از امام صادق ۷ روایت کرده که گفت: به وی عرض کردم: زنی که به انسان محرم نیست چه مقدار نگاه به او حلال است؟ فرمود: صورت و کف دو دست، و دو قدمها.^۴

مؤلف: این روایت را صدوق در خصال از بعضی از اصحاب ما امامیه از آن جناب آورده، و عبارت روایت او چنین است: "صورت و دو کف و دو قدم".^۵ و در قرب الاسناد حمیری از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر ۷ نقل کرده که به آن جناب عرضه داشتیم: برای مرد چه مقدار جایز است که به زن غیر محرم نگاه کند؟ فرمود: صورت و کف دست و محل سوار (دستبند).^۶

در کافی به سند خود از عباد بن صهیب روایت کرده که گفت: از امام صادق ۷ شنیدم می‌فرمود: نظر کردن به سر اهل تهامه، و اعراب بادیه و همچنین اهل سواد و علوج (کفار) عیبی ندارد، چون اگر ایشان را نهی کنی منتهی نمی‌شوند.

و نیز فرمود: زن دیوانه و کم عقل، که نگاه کردن به موی او و به بدنش عیبی ندارد، در صورتی است که نگاه عمدی نباشد.^۷

مؤلف: گویا مقصود امام ۷ از جمله "در صورتی که عمدی نباشد" ربه و شهوت است.

و در خصال است که رسول خدا ۶ به امیرالمؤمنین ۷ فرمود: یا علی اولین نظری که به زن اجنبی کنی عیبی ندارد، ولی نظر دوم مسئولیت دارد و جایز نیست.^۱

^۱ مفردات راغب، ماده "فرج"

^۲ کافی، ج ۵، ص ۵۲۱، ح ۵

^۳ الدر المنثور، ج ۵، ص ۴۰

^۴ کافی، ج ۵، ص ۵۲۱، ح ۲

^۵ الخصال، ص ۳۰۲، ح ۷۸

^۶ قرب الاسناد، ص ۱۰۲

^۷ کافی، ج ۵، ص ۵۲۴، ح ۱

مؤلف: نظیر این روایت را الدرالمنثور از جمعی از اصحاب جوامع حدیث از بریده از آن جناب نقل کرده، که عبارتش چنین است: رسول خدا ۶ به علی ۷ فرمود: دنبال نگاه به نامحرمات نگاه دیگر مکن، که اولی برایت بس است، و دومی را حق نداری.^۲
و در جوامع الجامع از ام سلمه روایت آورده که گفت: نزد رسول خدا ۶ بودم، و میمونه هم حاضر بود، که پسر ام مکتوم آم. د، و این در موقعی بود که ما را به حجاب امر فرموده بود، به ما فرمود: در پرده شوید، عرضه داشتیم یا رسول الله ۶ این ام مکتوم که نابینا است ما را نمی بیند؟ فرمود آیا شما هم نابینا هستید؟ مگر شما او را نمی بینید؟^۳
مؤلف: این را الدرالمنثور هم از ابی داوود و ترمذی و نسایی و بیهقی از ام سلمه نقل کرده اند.^۴

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَحَفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا
وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءَ بُعُولَتِهِنَّ
أَوْ أَبْنَاءِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءَ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانَهُنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرَ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا
يَضْرِبْنَ بَأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣١﴾

و به زنان مؤمن نیز بگو چشمان خود را از شرمگاه های دیگران فروبندند و شرمگاه های خود را نیز از دید دیگران بپوشانند و زیبایی هایشان را جز آنچه خود نمایان است آشکار نسازند و اطراف مقنعه خود را بر سینه خویش بیندازند تا سینه شان را بپوشانند اگر به آنان بگویی قطعاً چنین خواهند کرد. و زیبایی های خود را آشکار نسازند جز برای شوهرانشان یا پدران شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران شوهرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنان همکیش خود یا بردگانی که مالک آنها شده اند یا مردان سفیهی که سرپرستی دارند و شهوت جنسی ندارند یا کودکان نابالغی که بر اندام خاص زنان چیرگی نیافته اند، و زنان نباید پاهایشان را بر زمین بکوبند تا زیورهای که پنهان می دارند معلوم شود. ای مؤمنان، همگی با پیمودن راه خدا به سوی او باز گردید، باشد که سعادت مند شوید (۳۱)

کلام در جمله "وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ..." همان است که در جمله "قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ..." گذشت. پس برای زنان هم جایز نیست نظر کردن به چیزی که برای مردان جایز نیست، و بر ایشان هم واجب است که عورت خود را از اجنبی - چه مرد و چه زن - بپوشانند.

و اما اینکه فرمود: "وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا" کلمه "ابداء" به معنای اظهار است و مراد از "زینت زنان"، مواضع زینت است، زیرا اظهار خود زینت از قبیل گوشواره و دست بند حرام نیست، پس مراد از اظهار زینت، اظهار محل آنها است.

خدای تعالی از این حکم آنچه را که ظاهر است استثناء کرده. و در روایت آمده که مقصود از آنچه ظاهر است صورت و دو کف دست و قدمها می باشد، که بحثش به زودی خواهد آمد. ان شاء الله.

"وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ" - کلمه "خمر" به دو ضمه - جمع خمار است، و "خمار" آن جامه ای است که زن سر خود را با آن می پیچد، و زاید آن را به سینه اش آویزان می کند. و کلمه "جیوب" جمع جیب - به فتح جیم و سکون یاء

^۱ الخصال، ص ۳۰۶

^۲ الدرالمنثور، ج ۵، ص ۴۰

^۳ جوامع الجامع، ص ۳۱۴

^۴ الدرالمنثور، ج ۵، ص ۴۲

است که معنایش معروف است، و مراد از جیوب، سینه‌ها است، و معنایش این است که به زنان دستور بده تا اطراف مقنعه‌ها را به سینه‌های خود انداخته، آن را بیوشانند.

"و لَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ... أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ" - کلمه "بعوله" به معنای شوهران است. و طوایف هفتگانه‌ای که قرآن از آنها نام برده محرم‌های نسبی و سببی هستند. و اجداد شوهران حکمشان حکم پدران ایشان، و نوه‌های شوهران حکمشان حکم فرزندان ایشان است. و اینکه فرمود: "نسائهن" و زنان را اضافه کرد به ضمیر زنان، برای اشاره به این معنا بوده که مراد از "نساء" زنان مؤمنین است که جایز نیست خود را در برابر زنان غیر مؤمن برهنه کنند، از روایات وارده از ائمه اهل بیت: هم همین معنا استفاده می‌شود. اطلاق جمله "أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ" هم شامل غلامان می‌شود و هم کنیزان، و از روایات نیز این اطلاق استفاده می‌شود، هم چنان که به زودی خواهد آمد، و این جمله یکی از مواردی است که کلمه "ما" در صاحبان عقل استعمال شده، و در معنای "من - کسی که" به کار رفته است.

"أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ" - کلمه "اربه" به معنای حاجت است، و منظور از این حاجت شهوتی است که مردان را محتاج به ازدواج می‌کند، و کلمه "من الرجال" بیان تابعین است. و مراد از این رجال تابعین افراد سفیه و ابلهی هستند که تحت قیمومت دیگران هستند و شهوت مردانگی ندارند.

"أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ" - الف و لام در "الطفل" برای استغراق است و کلیت را می‌رساند، یعنی جماعت اطفالی که بر عورت‌های زنان غلبه نیافته‌اند یعنی آنچه از امور زنان که مردان از تصریح به آن شرم دارند، اطفال زشتی آن را درک نمی‌کنند، و این به طوری که دیگران هم گفته‌اند کنایه از حد بلوغ است.

"و لَا يَضْرِبْنَ بَأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ" - پاهای خود را محکم به زمین نزنند تا صدای زیورآلاتشان از قبیل خلخال و گوشواره و دستبند به صدا در نیاید.

"و تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ" - مراد از "توبه" به طوری که از سیاق بر می‌آید بازگشت به سوی خدای تعالی است، به امتثال اوامر او، و انتهای از نواهی و خلاصه پیروی از راه و صراطش.

بحث روایی

در کافی به سند خود از ابو عمر و زبیری از امام صادق ۷ روایت کرده که در حدیثی درباره واجبات اعضاء فرمود: بر چشم واجب کرده که به آنچه خدا بر او حرام کرده ننگرد و از آنچه بر او حلال نیست اعراض کند، و ایمان و وظیفه چشم این است.

و خدای تبارک و تعالی فرموده: "قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ" و مؤمنین را نهی کرده از اینکه به عورت یکدیگر نگاه کنند، و مرد به عورت برادرش نگاه کند، و عورت خود را از اینکه دیگران ببینند حفظ کند، و نیز فرموده: "و قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ" و زنان مؤمن را نهی کرده از اینکه به عورت خواهر خود نگاه کنند، و نیز عورت خود را از اینکه دیگران به آن نگاه کنند حفظ نمایند.

آن گاه اضافه فرمودند که در هر جای قرآن درباره "حفظ فرج" آیهای هست مقصود حفظ آن از زنا است، مگر این آیه که منظور در آن حفظ از نگاه است.^۱

مؤلف: قمی هم در تفسیر خود ذیل این حدیث را از پدرش از ابن ابی عمیر از ابی بصیر از آن جناب روایت کرده، و نظیر آن را از ابی العالیه و ابن زید روایت کرده است.^۲ و در فقیه آمده که حفص ابن البختری از امام صادق ۷ روایت کرده که فرمود: سزاوار نیست برای زن که در برابر زنان یهود و نصاری برهنه شود، چون می‌روند و نزد شوهران خود تعریف می‌کنند.^۳

و در مجمع‌البیان در ذیل جمله: "أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ" گفته است که بعضی گفته‌اند: منظور از آن غلام و کنیز، از بردگان است، و این قول از امام صادق ۷ هم روایت شده.^۴

^۱ اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰

^۲ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۱

^۳ نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۹۳ به نقل از فقیه

^۴ مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۳۸

و در کافی به سند خود از عبد الرحمن بن ابی عبد الله روایت کرده که گفت: از آن جناب پرسیدم: منظور از "غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ" کیست؟ فرمود: احمق و اشخاص تحت ولایت غیر، که زن نمی‌خواهند.^۱

وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ ۚ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٢﴾

ای مؤمنان، به مردان و زنان بی همسری که از [همکیشان] شما هستند و به آن بندگان و کنیزانتان که شایستگی ازدواج را دارند، همسر دهید. اگر تهیدستانند، خداوند آنان را از فضل خود توانگر خواهد ساخت، که خداوند دارای بخششی گسترده است و به حال کسی که صلاح او در گشایش است داناست (۳۲)

کلمه "انکاح" به معنای تزویج، و کلمه "ایامی" جمع "ایم" به فتحه همزه و کسره یاء و تشدید آن - به معنای پسر عزب و دختر عزب است، و گاهی به دختران عزب ایمه هم می‌گویند و مراد از "صالحین" صالح برای تزویج است، نه صالح در اعمال.

"إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ" - وعده جمیل و نیکویی است که خدای تعالی داده، مبنی بر اینکه از فقر نترسند که خدا ایشان را بی نیاز می‌کند و وسعت رزق می‌دهد، و آن را با جمله "وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ" تأکید کرده البته رزق هر کس تابع صلاحیت او است، هر چه بیشتر بیشتر، البته به شرطی که مشیت خدا هم تعلق گرفته باشد.^۲

بحث روایی

در کافی به سند خود از محمد بن جعفر از پدرش از آبانش : روایت کرده که فرمود: رسول خدا ۶ فرمود: هر کس از ترس عیالمند شدن ازدواج نکند، نسبت به خدای عز و جل سوء ظن دارد و خدا می‌فرماید "إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ".^۳
مؤلف: در معانی گذشته روایات بسیار زیادی از ائمه اهل بیت : رسیده، که هر کس بخواهد باید برای دیدن آنها به کتب حدیث مراجعه نماید.

وَلَيْسْتَغْفِرِ الَّذِينَ لَا سِجْدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا ۚ وَآتُوهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ ۚ وَلَا تَكْرِهُوا فَتِيَّتَكُمْ عَلَىٰ الْبِغَاءِ ۚ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا ۚ وَمَن يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِن بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣٣﴾

و باید کسانی که هزینه ازدواج و مخارج زندگی را نمی‌یابند پاکدامنی پیشه کنند و از کارهای زشت بپرهیزند تا خداوند آنان را از فضل خود توانگر کند. و از میان بردگانتان، آنان که می‌خواهند با قراردادی مکتوب ثمن خود را بپردازند و آزادی خود را باز یابند، اگر شایستگی این کار را در آنان سراغ دارید، درخواستشان را بپذیرید و با آنان قرارداد بنویسید، و از مالی که خدا به شما ارزانی کرده است به عنوان زکات به ایشان بدهید [تا بتوانند بهای خود را بپردازند.] و اگر کنیزانتان خواهان عفت اند، برای دستیابی به متاع ناپایدار دنیا آنان را به زنا وادار نکنید، و هر کس آنان را به این کار وادار کند

^۱ فروع کافی، ج ۵، ص ۵۲۳، ح ۳.

^۲ و- ان شاء الله- به زودی در سوره ذاریات آیه ۲۳ که می‌فرماید: "فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَخَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ" بحثی درباره معنای وسعت رزق خواهد آمد.

^۳ کافی، ج ۵، ص ۳۳۰، ح ۵.

اکیفر خواهد دید و [البته خداوند گناه کنیزان را پس از آن که به این کار زشت مجبور شده‌اند می‌آمرزد و رحمت خود را از آنان دریغ نمی‌دارد (۳۳)]

کلمه "استعفاف" و "تعفف" با همدیگر قریب المعنا هستند. و مراد از نیافتن نکاح قدرت نداشتن بر مهریه و نفقه است. و معنای آیه این است که کسانی که قدرت بر ازدواج ندارند از زنا احتراز بجویند تا خداوند ایشان را از فضل خود بی نیاز کند.

"وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا..." - مراد از "کتاب" مکاتبه است، (به اینکه صاحب برده با برده قرار بگذارد که بهای خود را از راه کسب و کار به او بپردازد و آزاد شود) و "ابتغاء مکاتبه" این است که برده از مولای خود در خواست کند که با او مکاتبه نماید، به این که مالی را از او بگیرد و او را آزاد کند در این آیه شریفه به صاحبان برده سفارش فرموده در خواست بردگان را بپذیرند، البته در صورتی که در ایشان چیزی سراغ دارند. و مراد از خیر، صلاحیت آزاد شدن ایشان است.

"وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ" - اشاره به این است که از بیت المال سهمی از زکات را به اینگونه افراد که قرآن ایشان را "فِي الرِّقَابِ" ^۱ خوانده اختصاص دهند، و همه مال المکاتبه و یا مقداری از آن را بدهند. ^۲

"وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَانَكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْتُمْ تَحَصُّنًا" - کلمه "فتیات" به معنای کنیزان و فرزندان ایشان است. و کلمه "بغاء" به معنای زنا است، و این کلمه مفاعله از بغی است، و "تحصن" به معنای تعفف و ازدواج کردن است، و "ابتغاء عرض حیات دنیا" به معنای طلب مالی است. و معنای آیه روشن است.

و اگر نهی از اکراه را مشروط کرده به اینکه: (اگر خودشان خواستند تعفف کنند)، بدان جهت است که اکراه در غیر این صورت تحقق پیدا نمی‌کند، سپس در صورت اکراه آنان را وعده مغفرت داده و فرموده: "و هر یک از زنان نامبرده که مالکشان ایشان را اکراه به زنا کرد، و بعد از اکراه به این عمل دست زدند، خدا آمرزنده و رحیم است"، و معنای آیه روشن است.

بحث روایی

در کتاب فقیه است که علاء از محمد بن مسلم از ابی عبد الله ۷ روایت کرده که در معنای آیه: "فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا" فرمود: خیر این است که مسلمان شوند و شهادت به وحدانیت حق و رسالت خاتم الانبیاء ۶ بدهند، و یک کاری در دست داشته باشند که بتوانند مال المکاتبه را بپردازند و یا صنعت و حرفه‌ای داشته باشند. ^۳

مؤلف: در این معنا باز روایات دیگری هست. و در کافی به سند خود از علاء بن فضیل از امام صادق ۷ روایت کرده که در تفسیر آیه "فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا" فرمود: اگر نخواستی بهای او را کم کنی، بعضی اقساط او را می‌بخشی، البته بیشتر از مقدار استطاعت هم نمی‌بخشی، عرضه داشتیم: مثلاً چقدر ببخشم؟ فرمود: امام ابو جعفر ۷ از شش هزار درهم هزار درهم را صرف نظر کرد. ^۴

مؤلف: و در مجمع البیان، و همچنین در الدر المنثور از علی ۷ روایت شده که آن مقدار چهار یک قیمت است ^۵ و آنچه از ظواهر اخبار استفاده می‌شود این است که حدی برای آن معین نشده، که با اصل قیمت نسبت معین از یک ششم و یا یک چهارم و یا غیر آن داشته باشد. ^۱

^۱سوره توبه، آیه ۶۰

^۲در این آیه و آیات سابق چند بحث فقهی مهم است که باید به کتب فقهی مراجعه شود.

^۳نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۰۰ به نقل از فقیه

^۴کافی، ج ۶، ص ۱۸۹، ح ۱۷

^۵مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۴۰ و الدر المنثور، ج ۵، ص ۴۶

و در تفسیر قمی در ذیل آیه "وَلَا تُكْرَهُوا قِتَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا" گفته که: عرب و قریش رسمشان این بود که کنیزانی را می خریدند و از ایشان ضریب سنگین (نوعی مالیات) می گرفتند، بعد می گفتند بروید زنا کنید و برای ما پول بیاورید، که خدای تعالی در این آیه ایشان را از این عمل نهی فرمود، در آخرهم فرمود: خداچنین کنیزانی را در صورتی که مجبور به این کار شده باشند می آمرزد.^۱

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ

همانا ما آیاتی روشنگر که راه سعادت را به شما نشان می دهد و شرحی از آنان که پیش از شما درگذشتند - چه نیکانسان و چه تبهکارانشان - به سوی شما نازل کردیم تا کارهای شایسته و ناشایسته را بشناسید، و برای تقوایپیشگان شما نیز اندرزی فرو فرستادیم (۳۴)

کلمه "مثل" به معنای صفت است، و ممکن است که جمله: "وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا..."، حال از فاعل در جمله "توبوا" باشد، که در آیه قبلی بود، و ممکن هم هست که جمله استینافیه و نو باشد. و معنای آیه این است که سوگند می خورم که به سوی شما آیاتی نازل کردیم که معارفی از دین برایتان بیان می کنند که مایه رستگاری شما است، و صفتی است از سابقین، از اخیارشان و اشرارشان و با این آیات برایتان روشن کردیم که چه چیزهایی را بگیرید و از چه چیزهایی اجتناب کنید، و نیز آیاتی است که برای متقین از شما موعظه است.

بیان آیات

این آیات متضمن مقایسه مؤمنین حقیقی با کفار است، و مؤمنین را به داشتن این امتیازات معرفی می کند که به وسیله اعمال صالح هدایت یافته، و به نوری از ناحیه پروردگارشان راه یافته اند که ثمره اش معرفت خدای سبحان، و سلوک و راه یابی به بهترین پاداش، و نیز به فضل خدای تعالی است، در روزی که پرده از روی دلها و دیده هایشان کنار می رود. به خلاف کفار که اعمالشان ایشان را جز به سرایی بدون حقیقت راه نمی نماید، و در ظلماتی چند طبقه و بعضی روی بعض قرار دارند، و خدا برای آنان نوری قرار نداده، نور دیگری هم نیست که با آن روشن شوند. این حقیقت را به این بیان ارائه داده که خدای تعالی دارای نوری است عمومی، که با آن آسمان و زمین نورانی شده، و در نتیجه به وسیله آن نور، در عالم وجود، حقایقی ظهور نموده که ظاهر نبود. و باید هم این چنین باشد، چون ظهور هر چیز اگر به وسیله چیز دیگری باشد باید آن وسیله خودش به خودی خود ظاهر باشد، تا دیگران را ظهور دهد، و تنها چیزی که در عالم به ذات خود ظاهر و برای غیر خود مظهر باشد همان نور است. پس خدای تعالی نوری است که آسمانها و زمین با اشراق او بر آنها ظهور یافته اند، هم چنان که انوار حسی نیز این طورند، یعنی خود آنها ظاهرند و با تأییدن به اجسام ظلمانی و کدر، آنها را روشن می کنند، با این تفاوت که ظهور اشیاء به نور الهی عین وجود یافتن آنها است، ولی ظهور اجسام کثیف به وسیله

^۱ و در ذیل جمله: "وَفِي الرِّقَابِ" (سوره توبه، آیه ۶۰)، در جلد نهم این کتاب روایتی از عیاشی گذشت که به مکاتب از سهم فی الرقاب چیزی از زکات داده می شود. (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۳، ح ۷۶)

^۲ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۲

و در مجمع البیان در ذیل جمله "لِتَبْتَغُوا غَرْصَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا" گفته که بعضی گفته اند: عبد الله بن ابی شش کنیز داشت و آنان را مجبور می کرد به زنا دادن، همین که آیه "تحریم زنا" نازل شد کنیزان او نزد رسول خدا ۶ آمدند و از آن جناب تکلیف خواسته و از وضع خود شکوه کردند، پس آیه شریفه نازل شد. (مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۴۱)

مؤلف: در اینکه عبد الله بن ابی کنیزانی داشت و آنان را به زنا اکراه می کرد، روایات دیگری هست، که الدر المنثور آنها را نقل کرده، و این روایت را هم آورده. (الدر المنثور، ج ۵، ص ۴۶) و اما اینکه این جریان بعد از نزول تحریم زنا باشد ضعیف است، برای اینکه زنا در مدینه تحریم نشد، بلکه در مکه و قبل از هجرت تحریم شد، و بلکه حرمت آن از همان آغاز ظهور دعوت حقه از ضروریات این دین به شمار می رفت، و در تفسیر سوره انعام گذشت که حرمت فواحش که یکی از آنها زنا است از احکام عامه ای است که اختصاص به شریعت اسلام نداشته.

انوار حسی غیر از اصل وجود آنها است. در این میان نور خاصی هست که تنها مؤمنین با آن روشن می‌شوند، و به وسیله آن به سوی اعمال صالح راه می‌یابند و آن نور معرفت است که دلها و دیده‌های مؤمنین در روزی که دلها و دیده‌ها زیر و رو می‌شود، به آن روشن می‌گردد، و در نتیجه به سوی سعادت جاودانه خود هدایت می‌شوند، و آنچه در دنیا برایشان غیب بود در آن روز برایشان عیان می‌شود. خدای تعالی این نور را به چراغی مثل زده که در شیشه‌ای قرار داشته باشد و با روغن زیتونی در غایت صفا بسوزد و چون شیشه چراغ نیز صاف است، مانند کوکب دری بدرخشد، و صفای این با صفای آن، نور علی نور تشکیل دهد، و این چراغ در خانه‌های عبادت آویخته باشد، خانه‌هایی که در آنها مردانی مؤمن، خدای را تسبیح کنند، مردانی که تجارت و بیع ایشان را از یاد پروردگارشان و از عبادت خدا باز نمی‌دارد. این مثال، صفت نور معرفتی است که خدای تعالی مؤمنین را با آن گرمی داشته، نوری که دنبالش سعادت همیشگی است، و کفار را از آن محروم کرده، و ایشان را در ظلماتی قرار داده که هیچ نمی‌بینند. پس کسی که مشغول با پروردگار خویش باشد و از متاع حیات دنیا اعراض کند به نوری از ناحیه خدا اختصاص می‌یابد، و خدا هر چه بخواهد می‌کند، ملک از آن او است، و باز گشت به سوی او است، و هر حکمی بخواهد می‌راند، قطره باران و تگرگ را از یک ابر می‌بارد، و شب و روز را جابجا می‌کند، گروهی از حیوانات را طوری قرار داده که با شکم راه بروند، و گروهی دیگر با دو پا و گروه سوم با چهار پا، با اینکه همه آنها را از آب آفریده. این آیات چنان نیست که به کلی با آیات قبلی اجنبی باشد، بلکه وجه اتصالی با آنها دارد، چون آیات قبل که احکام و شرایع را بیان می‌کرد بدینجا خاتمه یافت که "وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ" که در آن گفتگو از "بیان" شد، و معلوم است که بیان به معنای اظهار حقایق معارف، و در نتیجه تنویری است الهی. علاوه بر این در آیه مذکور کلمه "آیات" آمده بود، و آیات همان قرآن است که خدای تعالی در چند جا آن را نور خوانده، مانند آیه "وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا".^۱

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ مَثَلُ نُورِهِ ۚ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ ۚ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ ۚ الزُّجَاجَةُ ۚ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ ۚ نُورٌ عَلَى نُورٍ ۚ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ ۚ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ ۚ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (٢٤) فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴿٢٥﴾ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ ۚ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ ۚ وَالْأَبْصَارُ ﴿٢٦﴾ لِيَجْزِيَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ ۚ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢٧﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ تَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ ۚ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٢٨﴾ أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ

^۱ به سوی شما نازل کردیم نوری آشکارا. سوره نساء، آیه ۱۷۴

مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ۚ ظَلَمْتُ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا ۚ وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ ﴿٤٥﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّتِ كُلُّهُنَّ عِلْمَ صَلَاتِهِ وَتَسْبِيحُهُ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤٦﴾ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٤٧﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ تَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ ۚ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَرِ ﴿٤٨﴾ يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ۚ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿٤٩﴾ وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّنْ مَّاءٍ ۖ فَمِنْهُمْ مَّنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ ۖ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ ۚ تَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٥٠﴾ لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ ۖ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥١﴾

❖ **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ ۚ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ ۚ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ ۚ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ ۚ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ ۚ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٥٢﴾**

خداوند نوری است که آسمان‌ها و زمین به سبب آن پدید آمده‌اند و برای او نوری ویژه مؤمنان است. این نور در مثل همچون چراغدانی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ در بلوری، که وزش باد شعله‌اش را نلرزاند و از فروغش نکاهد. آن بلور چنان بدرخشد که گویی اختری تابان است. آن چراغ با روغنی که از درخت پربرکت زیتون فراهم آمده است افروخته می‌شود؛ درختی که نه در جانب شرق است و نه در جانب غرب که تنها یک سوی آن از تابش خورشید بهره برد؛ نزدیک است روغن آن از شدت صافی روشنی بخشد، هرچند آتشی به آن نرسیده و شعله‌ورش نکرده باشد؛ نوری است شدید بر روی نوری شدید. خدا هر که را بخواهد (شایسته بداند)، به نور هدایتش راه می‌نماید، و خدا این مثل‌ها را برای مردم می‌آورد و خدا به هر چیزی داناست (۳۵)

کلمه "مشکاة" به طوری که راغب^۱ و دیگران گفته‌اند طاقچه و شکاف بدون منفذ و روزنه‌ای است که در دیوار خانه می‌سازند، تا اثاث خانه و از آن جمله چراغ را در آن بگذارند، و این غیر از فانوس است، (چون فانوس جا چراغی منقول و متحرک را می‌گویند).

و کلمه "کوکب دری" به معنای ستاره پر نور است که در آسمان چند عدد انگشت شمار از آنها دیده می‌شود، و کلمه "ایقاد" به معنای روشن کردن چراغ یا آتش است، و کلمه "زیت" به معنای روغنی است که از زیتون می‌گیرند.

^۱ مفردات راغب، ماده "شکا".

و کلمه "نور" معنایی معروف دارد، و آن عبارت است از چیزی که اجسام کثیف و تیره را برای دیدن ما روشن می‌کند و هر چیزی به وسیله آن ظاهر و هویدا می‌گردد، ولی خود نور برای ما به نفس ذاتش مکشوف و هویدا است و چیز دیگری آن را ظاهر نمی‌کند. پس نور عبارت است از چیزی که ظاهر بالذات و مظهر غیر است و مظهر اجسام قابل دیدن می‌باشد. این اولین معنایی است که کلمه نور را برای آن وضع کردند و بعداً به نحو استعاره یا حقیقت ثانوی به طور کلی در هر چیزی که محسوسات را مکشوف می‌سازد استعمال نمودند، در نتیجه خود حواس ظاهر ما را نیز نور یا دارای نور که محسوسات به آن ظاهر می‌گردد خواندند، مانند حس سامعه و شامه و ذائقه و لامسه و سپس از این هم عمومی‌ترش کرده شامل غیر محسوسات هم نمودند، در نتیجه عقل را نوری خواندند که معقولات را ظاهر می‌کند، و همه این اطلاقات با تحلیلی که در معنای نور است، که گفتیم معنایش عبارت است از ظاهر بنفسه و مظهر غیر.

و چون وجود و هستی هر چیزی باعث ظهور آن چیز برای دیگران است، مصداق تام نور می‌باشد، و از سوی دیگر چون موجودات امکانی، وجودشان به ایجاد خدای تعالی است، پس خدای تعالی کامل‌ترین مصداق نور می‌باشد، او است که ظاهر بالذات و مظهر ما سوای خویش است، و هر موجودی به وسیله او ظهور می‌یابد و موجود می‌شود.

پس خدای سبحان نوری است که به وسیله او آسمانها و زمین ظهور یافته‌اند، این است مراد جمله "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ"، چون نور را اضافه کرده به آسمانها و زمین، و آن گاه آن را حمل کرده بر اسم جلاله "اللَّهُ" و فرموده نور آسمان و زمین الله است، ناچار منظور آن کسی هم که آیه را معنا کرده به "اللَّهُ منور السماوات و الارض" - خدا نورانی کننده آسمانها و زمین است - همین است، و منظور عمده‌اش این بوده که کسی خیال نکند که خدا عبارت از نور عاریتی قائم به آسمانها و زمین است، و یا به عبارت دیگر از وجودی که بر آنها حمل می‌شود و گفته می‌شود: آسمان وجود دارد، زمین وجود دارد، [نور خدا هم بر آنها حمل می‌شود به طوری که آسمان معروض و نور عارض بر آنها باشد] این سخن بسیار باطل است و خدا بزرگ‌تر از اینها است.

از اینجا استفاده می‌شود که خدای تعالی برای هیچ موجودی مجهول نیست، چون ظهور تمامی اشیاء برای خود و یا برای غیر، ناشی از اظهار خدا است، اگر خدا چیزی را اظهار نمی‌کرد و هستی نمی‌بخشید ظهوری نمی‌یافت. پس قبل از هر چیز ظاهر بالذات خدا است.

و به این حقیقت اشاره کرده و بعد از دو آیه فرموده: "أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبِغُ لَهٗ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلِّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ" مگر نمی‌بینی که برای خدا تسبیح می‌کند هر کس که در آسمانها و زمین است، و مرغ در حالی که بدون بال زدن پرواز می‌کند، و هر یک از آنها نماز و تسبیح خود را می‌دانند، برای اینکه این آیه برای تمامی موجودات تسبیح اثبات می‌کند، و لازمه آن این است که تمامی موجودات خدا را بشناسند، چون تسبیح و صلات از کسی صحیح است که بداند چه کسی را تسبیح می‌کند، و برای چه کسی عبادت می‌کند، پس این آیه نظیر آیه "وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ"^۱ می‌باشد که به زودی بحث آن خواهد آمد - ان شاء الله تعالی.

پس تا اینجا این معنا به دست آمد که مراد از نور در جمله "خدا نور آسمانها و زمین است" نور خداست، که از آن، نور عام عالمی نشأت می‌گیرد، نوری که هر چیزی به وسیله آن روشن می‌شود، و با وجود هر چیزی مساوی است، و عبارت اخرای آن است و این همان رحمت عام الهی است.

^۱ هیچ چیز نیست مگر آنکه خدای را حمد و تسبیح می‌گوید ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید. سوره اسراء، آیه ۴۴

"مثل نوره" - این آیه شریفه، نور خدا را توصیف می‌کند، و اگر کلمه "نور" را اضافه به ضمیر خدا کرده، و فرموده "نور او" - با در نظر گرفتن اینکه اضافه مذکور، لامیه است و معنایش "نوری که مال اوست" می‌باشد - خود دلیل بر این است که مراد وصف آن نور که خود خداست نیست، بلکه مراد وصف آن نوری است که خدا آن را اضافه می‌کند، البته باز مراد از آن، نور عامی که اضافه‌اش کرده، و به وسیله آن هر چیزی ظهور یافته و آن عبارت است از وجودی که هر چیزی به آن وصف می‌گردد نیست به دلیل اینکه بعد از تتمیم مثل فوق، فرموده: "خدا هر که را بخواهد به سوی نور خود هدایت می‌کند" و اگر مقصود "وجود" بود که همه موجودات به آن رسیده‌اند، (و همه موجودات از وجود برخوردارند) دیگر به موجود خاصی اختصاص نداشت، بلکه مراد از آن نور، نوری است خاص که خدای تعالی آن را تنها به مؤمنین اختصاص داده و آن به طوری که از کلام استفاده می‌شود حقیقت ایمان است. هم چنان که در سایر موارد قرآن کریم می‌بینیم خدای سبحان این نور خاص را به خود نسبت داده، مثلاً فرموده: "يُرِيدُونَ لَيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ" و نیز فرموده: "أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا" و نیز فرموده: "يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ" و نیز فرموده: "أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ".^۴

و این نور همان نور ایمان و معرفت است که گفتیم خداوند به مؤمنین اختصاص داده تا در راه به سوی پروردگارشان از آن استفاده کنند.^۵

"كَمْشَكَاهُ فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ فِي زُجَاجَةٍ" - آنچه تشبیه به مشکات شده، به مشکات و همه خصوصياتی که در آیه برای آن آمده تشبیه شده، نه تنها به کلمه مشکات، یعنی "فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ فِي زُجَاجَةٍ..." همه در این تشبیه دخالت دارند، چون اگر تنها به مشکات تشبیه شده باشد معنا فاسد می‌شود، و این در تمثیلات قرآن نظایر زیادی دارد. "الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ" - تشبیه "زجاجه" به "کوکب دری" به خاطر شدت و بسیاری لمعان نور مصباح و تابش آن است، معمولاً وقتی شیشه را روی چراغ بگذارند بهتر می‌سوزد، و دیگر با وزش باد نوسان و اضطراب پیدا نمی‌کند و در نتیجه مانند کوکب دری می‌درخشد و درخشش آن ثابت است.

"وَقَدْ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ، لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ، وَلَوْ أَلَمْ نَمْسَسْهُ نَارٌ" - این آیه خبر بعد از خبر است برای مصباح، یعنی مصباح می‌سوزد در حالی که اشتعال خود را از درخت مبارک زیتونی گرفته که نه غربی است و نه شرقی، یعنی اشتعالش از روغن است که از درخت زیتون گرفته می‌شود. و مقصود از اینکه فرمود آن درخت نه شرقی است و نه غربی این است که نه در جانب مشرق رویده و نه در جانب مغرب، تا در نتیجه سایه آن در جانب مخالف بیفتد،

^۱ می‌خواهند نور خدای را با دهنهایشان خاموش کنند، ولی خدا نور خود را تمام و تکمیل خواهد کرد. سوره صف، آیه ۸.

^۲ آیا کسی که مرده بود، و ما او را زنده کردیم، و برایش نوری قرار دادیم، که با آن نور در میان مردم مشی می‌کند، مثلش مثل کسی است که در ظلمتهایی باشد که از آن بیرون شدنی نباشد. سوره انعام، آیه ۱۲۲

^۳ تا به شما دو برابر از رحمت خود دهد، و برای شما نوری قرار دهد که با آن زندگی کنید. سوره حدید، آیه ۲۸

^۴ آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای پذیرفتن اسلام استعداد و وسعت داده، و در نتیجه دارای نوری از پروردگارش شده. سوره زمر، آیه ۲۲

^۵ و مراد از آن قرآن نیست، هم چنان که بعضی (مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۴۲ به نقل از ابن عباس) پنداشته‌اند برای اینکه آیه، در مقام توصیف عموم مؤمنین است که قبل از نزول قرآن چه وضعی داشتند و بعد از آن چه وضعی به خود گرفتند، علاوه بر این در چند جای قرآن صریحاً این نور را وصف مؤمنین خوانده از آن جمله فرموده: "لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ" (سوره حدید، آیه ۱۹) و نیز فرموده "يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا" (پروردگارا نور ما را تکمیل و تمام کن. سوره تحریم، آیه ۸۰) و معنا ندارد که قرآن وصف مؤمنین باشد، و اگر به اعتبار معارفی که قرآن برای آنان کشف می‌کند در نظر گرفته شود، باز به همان معنایی که ما گفتیم بر می‌گردد.

و میوه‌اش به خوبی نرسد و روغنش صاف و زلال نشود، بلکه در وسط قرار دارد و میوه‌اش به خوبی می‌رسد و روغنش زلال می‌شود.

دلیل بر این معنا، جمله "يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ، وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ" است، چون ظاهر سیاق این است که مراد از آن، صفا و زلالی روغن و کمال استعداد آن برای اشتعال است و این صفای روغن از درختی حاصل می‌شود که دارای آن دو صفت نه شرقی و نه غربی باشد.^۱

"نُورٌ عَلَى نُورٍ" - این جمله خبر است برای مبتدای محذوف و آن مبتدا ضمیری است که به نور زجاجه بر می‌گردد، و نور زجاجه از سیاق فهمیده می‌شود و معنایش این است که نور زجاجه مذکور نوری است عظیم بالای نور عظیمی دیگر، یعنی نوری در کمال تلمع و درخشش.

و مراد از "بودن نور بالای نور" به طوری که بعضی^۲ گفته‌اند: دو چندان بودن و شدت آن است نه تعددش. پس مراد این نیست که نور معین یا غیر معینی است بالای نوری دیگر نظیر آن، و نیز مراد این نیست که آن نور مجمع دو نور است، بلکه مراد این است که آن نوری است مضاعف و دو چندان، بدون اینکه هر یک از دیگری متمایز باشد، و این گونه تعبیرات در کلام شایع است.

و این معنا خالی از جودت و زیبایی نیست و هر چند که مراد از آن را تعدد نور بدانیم باز خالی از لطف و دقت نمی‌باشد، چون همانطور که نور صادر از مصباح نسبتی به مصباح دارد، هم چنین نسبتی هم به شیشه لوله دارد که باعث درخشش آن شده، چیزی که هست نسبتش به مصباح بالاصالة و بالحقیقه است، و نسبتش به زجاجه به مجاز و استعاره و در عین اینکه نور با تعدد و تغایر دو نسبت، متعدد می‌شود، در عین حال به حسب حقیقت یک نور بیش نیست و زجاجه خودش نور ندارد. پس زجاجه از نظر تعدد نسبت، نوری دارد غیر از نور چراغ، ولی نور او قائم به نور چراغ است و از آن استمداد جسته است.

و این اعتبار بعینه در نور خدای تعالی که ممثل له این مثال است جریان دارد، چون نور ایمان و معرفت در دل‌های مؤمنین نوری است عاریتی و مقتبس از نور خدا و قائم به آن و مستمد از آن است. پس تا اینجا این مطلب به دست آمد که "ممثل له" عبارت است از نور خدا که به دل‌های مؤمنین تابیده و "مثل" عبارت است از نور تابیده از لوله شیشه چراغ، چراغی که از روغنی پاک و زلال می‌سوزد، و در شیشه قرار دارد، زیرا نور چراغ که از زجاجه (لوله شیشه‌ای) به بیرون می‌تابد تابش آن بهتر و قویتر می‌باشد، چون آن شیشه و مشکات نور را جمع‌آوری نموده و به کسانی که طالب نورند منعکس می‌کند.

پس آوردن قید مشکات برای این است که بر اجتماع نور در شکم آن، و انعکاشش به جو خانه دلالت کند، و قید روغن آن هم از درخت زیتونی نه شرقی و نه غربی برای این است که بر صفا و زلالی روغن، و جودت آن، و در نتیجه صفای نور آن به خاطر خوش‌سوزیش دلالت کند، چون دنبالش می‌فرماید، روغنی است که تو گویی بدون کبریت هم می‌خواهد مشتعل شود، (اینقدر شدت احتراق دارد).

^۱ و اما گفتار بعضی از مفسرین که گفته‌اند: مراد از جمله "لَا شَرْقِيَّةٌ وَلَا غَرْبِيَّةٌ" این است که درخت مذکور درخت دنیایی نیست تا در مشرق و یا در مغرب بروید بلکه درخت بهشتی است (مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۴۳ به نقل از حسن) و همچنین گفتار بعضی دیگر که گفته‌اند: مراد این است که این درخت از درختان مشرق معمور و مغرب معمور دنیا نیست، بلکه از درختان شام است در میان مشرق و مغرب قرار دارد که زیت آن بهترین زیت است (همان، به نقل از ابن زید)، قابل قبول نیست، چون از سیاق فهمیده نمی‌شود.

^۲ کشاف، ج ۳، ص ۲۴۱

و وصف "نُورٌ عَلَى نُورٍ" برای دلالت بر دو برابری نور، و یا به آن احتمال دیگر بر استمداد نور زجاج از نور مصباح است. "يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ" - این جمله اول مطلب است، و اختصاص به مؤمنین را به نور ایمان و معرفت و محرومیت کفار را از آن، تعلیل می‌کند و از سیاق چنین معلوم می‌شود که مراد از "من يشاء- هر که را بخواهد" همان مردمی هستند که در آیه "رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ..." یادشان کرده است، و خلاصه مؤمنینی هستند که دارای کمال ایمان باشند.

و معنای آیه این است که خدای تعالی به سوی نور خود هدایت می‌کند کسانی را که دارای کمال ایمان باشند، نه کسانی را که متصف به کفر باشند، - که به زودی درباره ایشان سخن می‌گوید- و این به خاطر صرف مشیت او است.

و معنای آیه این نیست که خدا به مشیت خود بعضی افراد را به سوی نورش هدایت می‌کند و بعضی را هدایت نمی‌کند، تا در تعمیم آن محتاج شویم به اینکه بگوییم وقتی هدایت بعضی مورد مشیت و خواست او قرار می‌گیرد که محل مستعد برای قبول هدایت باشد، یعنی حسن سریره و عمل داشته باشد، و این محل تنها دل‌های اهل ایمان است، نه اهل کفر، (دقت بفرمایید).

دلیل بر اینکه معنای آیه همان است که ما گفتیم نه معنی دیگری، جمله "وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ..." است به بیانی که - ان شاء الله - خواهد آمد.

"وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ" - این جمله اشاره است به اینکه در باطن مثلی که زده شد اسراری از علم نهفته است، اگر به عنوان مثل آورده شد برای این بود که از آسان‌ترین طرق، آن حقایق و دقایق را رسانده باشد، تا عالم و عامی هر دو آن را بفهمند، و هر یک نصیب خود را از آن بگیرد، هم چنان که فرموده: "وَلِلَّهِ الْأَمْثَالُ لِنَصْرِبِهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ".^۱

بحث روایی

در کتاب توحید به سند خود از عباس بن هلال روایت کرده که گفت: از حضرت رضا ۷ معنای آیه "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" را پرسیدم، فرمود: یعنی هادی اهل آسمانها و هادی اهل زمین است.^۲

و در روایت برقی فرمود: منظور هدایت کسانی است که در آسمانها و زمینند.

مؤلف: اگر مراد از این هدایت، هدایت خاص باشد که گفتیم به سوی سعادت دینی است که در این صورت کلام امام تفسیر آیه است به مرتبه‌ای از معنا، و اگر مراد از آن هدایت عام باشد که به معنای رساندن هر موجودی است به کمال لایق آن، در این صورت با مطالب گذشته ما منطبق می‌شود.

و در کافی به سند خود از اسحاق بن جریر روایت کرده که گفت: زنی از من درخواست کرد که او را نزد امام صادق ۷ ببرم، من از آن جناب برایش اجازه خواستم، اجازه داد و زن وارد شد، در حالی که کنیز آزاد شده‌اش نیز با او بود، پرسید یا ابا عبد الله اینکه خدای تعالی فرموده: "زَيْتُونُهُ لَا شَرْقِيَّةَ وَلَا غَرْبِيَّةَ" منظورش چیست؟ فرمود: ای زن! خدای تعالی این مثل را برای درخت زده بلکه برای بنی آدم زده.^۳

و در تفسیر قمی به سند خود از طلحه بن زید از جعفر بن محمد از پدرش ۷ روایت کرده که در تفسیر این آیه فرمود: ابتدا نور خود را ذکر کرد و فرمود: "مَثَلُ نُورِهِ" یعنی هدایتش در قلب مؤمن، "كَمْشَاكَا فِيهَا مِصْبَاحٌ" و مصباح جوف مؤمن است و قندیل قلب او و مصباح نوری است که خدا در قلب مؤمن نهاده و درباره "يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ" فرمود: شجره خود مؤمن است و درباره "زَيْتُونُهُ لَا شَرْقِيَّةَ وَلَا غَرْبِيَّةَ" فرمود: بالای کوه که لا غربیه یعنی شرق ندارد، و لا شرقیه یعنی غربی نیست، چون وقتی آفتاب طلوع کند از بالای آن طلوع می‌کند، و چون غروب می‌کند باز از بالای آن غروب می‌کند "يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ" نزدیک است که نور دل او خودش روشن شود، بدون اینکه کسی با او سخنی بگوید (و او را هدایت کند).

"نُورٌ عَلَى نُورٍ" واجبی بالای واجبی دیگر و سنتی بالای سنتی دیگر، "يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ" خدا هر که را بخواهد به واجبات و سنت‌های خود هدایت می‌کند، "وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ" که یکی همین مثلی است که برای مؤمن زده. آن گاه فرمود: پس مؤمن در پنج نور قرار دارد و در آنها آمد و شد می‌کند، مدخلش نور، مخرجش نور، علمش نور، کلامش نور و مصیرش در روز قیامت به سوی بهشت نور است، من عرضه داشتیم: اینها می‌گویند این مثل، مثل برای نور خدا است، فرمود: سبحان الله، خدا که مثل ندارد، مگر خودش نفرموده: "فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ" - برای خدا مثل نزنید!^۴

^۱ و آن مثلاً را برای مردم می‌زنیم ولی جز عالمان آن را به طور کامل نمی‌فهمند. سوره عنکبوت، آیه ۴۳

^۲ توحید صدوق، ص ۱۵۵، ح ۱

^۳ کافی، ج ۳، ص ۹۱

^۴ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۳

مؤلف: این حدیث مؤید بیان قبلی ما است که در تفسیر آیه گذراندیم، و امام ۷ در تفسیر آیه به بیان بعضی از فقرات آن اکتفاء کرده به این که پاره‌ای از مصادیق برایش آورده، مثل مصادیقی که در ذیل جمله "يَكَاذُ زَيْتُهَا يُضِيءُ" و ذیل جمله "نُورٌ عَلَى نُورٍ" بیان داشت.

و اما اینکه از در تعجب فرمود: سبحان الله خدا مثل ندارد، منظور امام این بوده که مثل در آیه، مثل برای نور خدا که اسم خدا است و بر او حمل می‌شود نیست، چون اگر مثل برای او باشد، لازم می‌آید که درباره خدا قائل به حلول و یا انقلاب شویم، (چون معنای آیه این می‌شود که خدا که نور است در آسمان و زمین حلول کرد و یا اصلاً خود آسمان و زمین شده) و خدا منزله از این معانی است بلکه مثل مذکور مثل نوری است که خدا به آسمانها و زمین افاضه کرده، و اما ضمیر در جمله "مَثَلُ نُورِهِ" اشکالی پدید نمی‌آورد، چون هیچ عیبی ندارد که ضمیر مذکور به خود خدای تعالی بر گردد و در عین حال معنای صحیح هم محفوظ باشد.

و در توحید است که از امام صادق ۷ روایت شده که از آیه "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ" سؤال شد، حضرت فرمود: این مثلی است که خدا برای ما اهل بیت زده که پیغمبر و ائمه: از ادله خدا و آیات اویند، آیاتی که مردم به وسیله آن به سوی توحید و مصالح دین و شرایع اسلام و سنن و فرائض هدایت می‌شوند" و لا قوة الا بالله العلی العظیم".^۱

مؤلف: این روایت از قبیل اشاره به بعضی مصادیق است و آن افضل مصادیق است که رسول خدا ۶ و طاهرین از اهل بیت آن جنابند، و گرنه آیه شریفه به ظاهرش شامل غیر ایشان نیز می‌شود و انبیاء و اوصیاء و اولیاء همه را شامل می‌گردد.

بله، عمومیت آیه این قدر هم نیست که همه مؤمنین را هم شامل شود، چون در وصف مصادیق صفاتی را قید کرده که شامل همه نمی‌شود، مانند اینکه بیع و تجارت ایشان را از یاد خدا غافل نمی‌سازد و معلوم است که غیر نام بردگان هر قدر هم ایمانشان کامل باشد باز دچار غفلت می‌شوند.

روایات متعددی هم از طرق شیعه وارد شده که مفردات آیه نور را به رسول خدا ۶ و اهل بیت او تطبیق می‌کند و این البته صرف تطبیق است نه تفسیر، دلیل اینکه تطبیق است نه تفسیر، اختلاف این روایات است، مثلاً در روایت کلینی در روضه کافی که به سند خود از جابر از ابی جعفر ۷ آورده، آمده که "مشکاة" قلب رسول خدا ۶ و "مصباح" نوری است که علم در آن است و "زجاجه" علی و یا قلب علی ۷ و "شجره مبارکه زیتونه" - که نه شرقی است و نه غربی - ابراهیم خلیل ۷ است، که نه یهودی بود و نه نصرانی، و جمله "يَكَاذُ زَيْتُهَا يُضِيءُ" را معنا کرده که نزدیک است اولاد ایشان به نبوت سخن گویند، و لو فرشته وحی به ایشان نازل نشود.^۲

ولی در روایتی که توحید به سند خود از عیسی بن راشد از امام باقر ۷ آورده، آمده است که "مشکاة" نور علم در سینه رسول خدا ۶ و "زجاجه" سینه علی ۷ است که "يَكَاذُ زَيْتُهَا يُضِيءُ" و "لَوْ لَمْ تَمْسَسْنَهُ نَارٌ" نزدیک است عالم از آل محمد به علم تکلم کند قبل از آنکه سؤال شود، "نُورٌ عَلَى نُورٍ" امامی است که مؤید به نور علم و حکمت است که بعد از امامی دیگر از آل محمد: قرار دارد.^۳

و در روایت کافی به سند خود از صالح بن سهل همدانی، از امام صادق ۷ آمده که "مشکاة" فاطمه (سلام‌الله‌علیها) و مصباح حسن و "زجاجه" حسین (علیهما‌السلام) و "شجره مبارکه" ابراهیم خلیل ۷ و "نه شرقی و نه غربی" یهودی و نصرانی نبودن آن حضرت، و "نُورٌ عَلَى نُورٍ" امامی بعد از امام دیگر است، و "يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ" معنایش این است که خدا هر که را بخواهد به سوی این ائمه راهنمایی می‌کند.^۴

و در الدر المنثور است که ابن مردویه از ابی هریره از رسول خدا ۶ روایت کرده که در معنای "زَيْتُونُهُ لَا شَرْقِيَّةٌ وَلَا غَرْبِيَّةٌ" فرمود: قلب ابراهیم است که نه یهودی بود و نه نصرانی.^۵

مؤلف: این نیز از باب ذکر بعضی مصادیق است که نظیرش از طرق شیعه از بعضی ائمه اهل بیت: گذشت.

فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ

آن چراغ پرفروغ در خانه‌هایی است که خدا رخصت داده است که قدر و منزلت آنها رفعت یابد چرا که رخصت داده است که نام خدا در آنها برده شود. در آن خانه‌ها هر بامداد و عصرگاه مردانی او را تسبیح می‌گویند (۳۶)

"اذن" در هر چیز، به معنای اعلام این معنا است که مانعی از انجام آن نیست. و مراد از "رفع بیوت" رفع قدر و منزلت و تعظیم آنهاست و چون عظمت و علو، خاص خدای تعالی است و احدی شریک او نیست، مگر آنکه باز منتسب به او باشد که به مقدار انتسابش به او، از آن بهره‌مند می‌شود، پس اذن خدا به اینکه این بیوت رفیع‌المقام باشند به خاطر این است که این بیوت منتسب به خود اویند.

از اینجا معلوم می‌گردد که علت رفعت این خانه‌ها همان "يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ" است، یعنی همین است که در آن بیوت نام خدا برده می‌شود. و چون از سیاق بر می‌آید که این ذکر نام خدا استمراری است، و یا حداقل آماده آن هست، لذا برگشت

^۱ توحید صدوق، ص ۱۵۷، ح ۲

^۲ روضه کافی، ج ۸، ص ۳۷۹، ح ۵۷۴

^۳ توحید، ص ۱۵۸، ح ۴

^۴ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۵.

^۵ الدر المنثور، ج ۵، ص ۴۹

معنا به این می‌شود که: اهل این خانه‌ها همواره نام خدا را می‌برند، و در نتیجه قدر و منزلت آن خانه‌ها بزرگ و رفیع می‌شود.

و کلمه "فی بیوت" متعلق به جمله "کمشکاه" در آیه قبلی است و یا متعلق به کلمه "يَهْدِي اللَّهُ..." است، و برگشت هر دو به یک چیز است. از مصادیق یقینی این بیوت مساجد است که آماده هستند تا ذکر خدا در آنها گفته شود، و صرفاً برای این کار ساخته شده‌اند، هم چنان که فرموده: "وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا".^۱

"يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ..." - "تسبیح خدا" به معنای تنزیه او از هر چیزی است که لایق به ساحت قدس او نیست. و کلمه "غدو" جمع غداة به معنای صبح است. و کلمه "آصال" جمع اصیل به معنای عصر است. و کلمه "الهاء" به معنای بازداشتن کسی است از راهی که می‌خواست برود یا کار مهمی که می‌خواست انجام دهد. و کلمه "تجارة" به طوری که راغب گفته به معنای تصرف در رأس المال و سرمایه است به منظور فایده، می‌گوید: در کلام عرب هیچ لغتی نیست که در آن جیم بعد از تاء آمده باشد مگر این لغت.^۲

و کلمه "بیع" باز به طوری که او می‌گوید به معنای دادن کالا و گرفتن بهای آن است^۳، و کلمه "قلب" به طوری که وی گفته به معنای برگرداندن چیزی از این رو به آن رو است^۴، و چون به باب تفعیل برود مبالغه در این عمل را می‌رساند، پس تقلیب یعنی بسیار زیر و رو کردن یک چیزی، و تقلب هم قبول همان تقلیب است پس "تقلب قلوب و ابصار" عبارت است از برگشتن دلها و دیده‌ها از وجهه ادراکی که باید داشته باشند به وجهه‌ای دیگر.

جمله مورد بحث، صفت بیوت و یا جمله‌ای است استینافیه و نو، که جمله "يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُهُ" را بیان می‌کند، که چگونه نام خدا را می‌برند. و در صبح و شام بودن تسبیح اشاره و کنایه است از استمرار ایشان در این کار، نه اینکه این تسبیح را تنها در این دو هنگام می‌گویند و در غیر این دو وقت اصلاً تسبیح نمی‌گویند، و اگر تنها نام تسبیح را برد و از تحمید اسمی نبرد، برای اینکه خدا با جمیع صفاتش برای همه روشن است و هیچ پرده و حجابی ندارد، چون نور است و نور چیزی است که ظاهر به ذات و مظهر غیر است، پس خلوص در معرفت تنها محتاج به این است که آدمی نقائص را از او نفی نموده و او را منزّه از آنها بداند، یعنی تسبیح او گوید، همین که تسبیح کامل شد دیگر معرفت تمام می‌شود و چون معرفت خدا تمام شد، آن وقت حمد و ثنا در جای خود قرار می‌گیرد.

و کوتاه سخن اینکه جای توصیف به صفات کمال که همان حمد است بعد از حصول معرفت می‌باشد هم چنان که فرموده: "سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ"^۵ که خدای را از توصیف خلق منزّه نموده، مگر توصیف آنهایی که خدا ایشان را خالص برای خود کرده است.^۶

و به بیانی دیگر: حمد خدای تعالی عبارت است از ثنای او به صفات کمال، و این مساوق و هم زمان است با حصول معرفت، ولی تسبیح که تنزیه خدا است از آنچه لایق او نیست مقدمه برای حصول معرفت است، و آیه شریفه در مقام بیان خصال از مؤمنین است که خاصیت آنها هدایت مؤمنین به سوی نور خدا است، به همین جهت در این مقام تنها به ذکر تسبیح قناعت کرده که جنبه مقدمه برای آن دارد، (دقت بفرمایید).

^۱ مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود سوره حج، آیه ۴۰

^۲ مفردات راغب، ماده "تجارة"

^۳ مفردات راغب، ماده "بیع"

^۴ مفردات راغب، ماده "قلب"

^۵ ذات پاک خدا از آنچه که به او نسبت می‌دهند منزّه است، جز بندگان پاک با اخلاص. سوره صافات، آیه ۱۶۰

^۶ و معنای حمد در تفسیر سوره حمد گذشت.

بحث روایی

در الدر المنثور است که ابن مردویه از انس بن مالک و بریده روایت کرده که گفتند: رسول خدا ۶ وقتی آیه "فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ" را خواند، مردی برخاست و پرسید: یا رسول الله! این کدام بیوت است؟ فرمود:

بیوت انبیاء. پس ابوبکر برخاست و گفت: یا رسول الله! لابد یکی از این بیتها بیت علی و فاطمه است؟ فرمود: بله، از بهترین آن بیوت است.^۱

مؤلف: این روایت را صاحب مجمع البیان نیز به طور مرسل از آن جناب نقل کرده.^۲

و همین معنا را قمی در تفسیر خود به سند خویش از جابر از امام باقر ۷ به این عبارت آورده: منظور از این بیوت، بیوت انبیاء است، که بیت علی ۷ نیز یکی از آنها است^۳ و به هر حال این روایت و آن روایت همه از قبیل ذکر بعضی مصادیق است، چنانچه گذشت.

**رِجَالٌ لَا تُلْهِمُهُمُ تِجَارَةً وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ
وَالْأَبْصَارُ ﴿٣٧﴾**

مردانی در آن خانه‌ها تسبیح خدا می‌گویند که نه هیچ تجارت و نه هیچ خرید و فروشی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات بازمی‌دارد. آنان از روزی می‌هراسند که دل‌ها و دیده‌های همگان (مؤمنان و کافران) در آن دگرگون می‌شود. (دل‌ها و دیدگان مؤمنان به نور خدا بینا می‌شود و کرامت‌های الهی را می‌نگرند، و دل‌ها و دیدگان کافران کور می‌گردد و چیزی جز رنج نمی‌بینند) (۳۷)

کلمه "تجارة" وقتی در مقابل کلمه "بیع" استعمال شود، از نظر عرف استمرار در کسب از آن فهمیده می‌شود، ولی از بیع، فروختن برای یک بار فهمیده می‌شود. پس فرق بین این دو کلمه فرق بین یک دفعه و استمرار است. بنابراین معنای نفی بیع بعد از نفی تجارت با اینکه با نفی تجارت بیع هم نفی می‌شود این است که اهل این خانه‌ها نه تنها تجارت استمراری از خدا بی خبرشان نمی‌کند، بلکه تک تک معاملات هم ایشان را بی خبر نمی‌کند.

بعضی^۴ از مفسرین گفته‌اند: وجه اینکه بعد از نفی "الهاء تجارة"، "الهاء بیع" را هم نفی کرده، این است که سود و ربح معامله در بیع، نقدی و چشم‌گیر است، ولی در تجارت دو هوا و مشکوک است، بنابراین اگر تجارت از خدا بی خبرشان نکند، لازمه‌اش این نیست که بیع هم از خدا بی خبرشان نکند، چون ربح بیع نقدی است و در بی خبر کردن انسان از خدا مؤثرتر است، لذا بعد از آنکه فرمود تجارت ایشان را از خدا بی خبر نمی‌کند، فرمود بیع هم از خدا بی خبرشان نمی‌کند، و به همین جهت کلمه "لا" را تکرار کرد، تا نفی را بهتر یادآوری نماید و مطلب را تأکید کند، و این وجه وجه خوبی است.

"عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ" - کلمه "اقام" همان اقامه است که تائید آن به منظور تخفیف حذف شده. و مراد از اقامه نماز و ایتاء زکات، آوردن همه اعمال صالح است که خدای تعالی بندگان را بدانها مأمور کرده که در زندگی دنیایشان انجام دهند. اقامه نماز و وظایف عبودیت بنده را برای خدای سبحان ممثل می‌کند، و ایتاء زکات وظایف او را نسبت به خلق ممثل می‌سازد، چون نماز و زکات هر یک در باب خود رکنی هستند.

^۱ الدر المنثور، ج ۵، ص ۵۰

^۲ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۴۴

^۳ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۴

^۴ روح المعانی، ج ۱۸، ص ۱۷۷

و اینکه بین ذکر خدا و بین اقامه نماز و دادن زکات مقابله انداخته با در نظر گرفتن اینکه این دو- و مخصوصا نماز- از مصادیق ذکر خدایند این معنا را می‌رساند که مراد از "ذِكْرِ اللَّهِ" ذکر قلبی است، که مقابل فراموشی و غفلت از یاد خدا است، و خلاصه مراد از آن ذکر علمی و مراد از نماز و زکات ذکر عملی است.

پس مقابله مذکور این معنا را می‌رساند که مراد از جمله "عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ" این است که اهل این خانه‌ها از یاد مستمری خدا در دل‌هایشان و ذکر موقت به اعمالشان از نماز و زکات منصرف نشده و به هیچ چیز دیگری نمی‌پردازند، اینجا است که خواننده درک می‌کند که تقابل بین تجارت و بیع و بین ذکر خدا و اقامه نماز و دادن زکات چقدر زیبا است، چون این تقابل این معنا را می‌رساند که اهل این خانه را مله‌ی مستمر و موقت از یاد مستمر و موقت باز نمی‌دارد، (دقت فرمایید).

"يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ" - منظور از این روز، روز قیامت است. و مراد از "قلوب" و "ابصار" دل‌ها و دیدگان عموم مردم- اعم از مؤمن و کافر- است، برای اینکه این دو کلمه در آیه شریفه به صیغه جمع، و با الف و لام آمده که افاده عموم می‌کند.

و اما علت تقلب قلوب و ابصار، از آیاتی که در وصف روز قیامت آمده بر می‌آید که این تقلب به خاطر ظهور حقیقت و کنار رفتن پرده‌ها از روی حقایق است، مانند آیه "فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ"^۱ و آیه "وَ بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ"^۲ و آیاتی دیگر.

در نتیجه این تقلب دل‌ها و دیدگان در آن روز از مشاهده و رؤیت دنیایی که خاصیتش غفلت از خدا و حق و حقیقت است به سوی سنخ دیگری از مشاهده و رویت منصرف می‌شود، و آن عبارت است از رؤیت به نور ایمان و معرفت که مؤمن آن روز با نور پروردگارش بینا می‌گردد، در نتیجه چشمش به کرامت‌های خدا می‌افتد، بر خلاف کفار که آن روز از جهت این نور کورند. و جز آنچه مایه بدبختی ایشان است نمی‌بینند، هم چنان که درباره آن روز فرموده: "وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا"^۳ و نیز فرموده: "يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأُيْمَانِهِمْ"^۴ و نیز فرموده: "وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى"^۵ و همچنین فرموده: "وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ"^۶ و نیز فرموده: "كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ"^۷.

از آنچه گذشت چند نکته روشن گردید:

اول، علت اینکه در میان همه اوصاف قیامت، صفت تقلب قلوب و ابصار را ذکر فرمود این است که منظور آیه بیان آن وسیله‌ای است که باید با آن، به سوی هدایت خدا به نورش که همان نور ایمان و معرفت و نور مخصوص به روز قیامت و بینایی در آن روز است توسل جست، و معلوم است که در چنین مقامی از میان صفات قیامت مناسب‌تر همان تقلب قلوب و ابصار می‌باشد.

دوم اینکه: مراد از قلوب و ابصار جانها و بصیرتها است.

^۱ پندهات را از مقابلت برداشتیم به همین جهت امروز دیده‌ات نیز می‌بیند. سوره ق، آیه ۲۲

^۲ از ناحیه خدا حقایقی بر ایشان کشف شد که هیچ احتمالش را نمی‌دادند، سوره زمر، آیه ۴۷

^۳ سوره زمر، آیه ۶۹

^۴ روزی که مؤمنین را می‌بینی در حالی راه می‌روند که نورشان از پیش رو و دستشان در حرکت است. سوره حدید، آیه ۱۲

^۵ آنکه در این سرا کور است در آخرت هم کور است. سوره اسراء، آیه ۷۲

^۶ و دل‌هایی که در این روز خرم و به سوی پروردگارشان نظر افکنند. سوره قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳

^۷ حاشا که ایشان در امروز از دیدن پروردگارشان در پندهاند. سوره مطففین، آیه ۱۵

سوم اینکه: توصیف روز قیامت به دو صفت "تقلب قلوب" و "تقلب ابصار" به منظور بیان علت خوف است، زیرا اهل این خانه از این نظر از روز قیامت می‌ترسند که در آن روز دلها و دیده‌ها زیر و رو می‌گردد و از این تقلب بیم دارند، چون یکی از دو طرف محروم شدن از نور خدا و از نظر به کرامت او است، که خود شقاوت دائمی و عذاب جاودانی است. پس اهل این خانه در حقیقت از خودشان می‌ترسند.

بحث روایی

در نهج البلاغه از کلام علی ۷ آمده که وقتی آیه "رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ" را تلاوت کرد، فرمود: برای ذکر، اهلی است که از دنیای خود به جای هر چیز دیگری ذکر را بر گیرند، آن چنان که هیچ تجارت و بیعی ایشان را در طول زندگی از آن باز نمی‌دارد، ایشان همواره سایرین را نیز بدان دعوت نموده و با تذکر کلمات و اندرزهایی که از محارم خدا نمی‌کند غافلان را اندرز می‌دهند، امر به عدل و قسط می‌کنند و خود قبل از هر کس فرمانبر آن چیزی هستند که به آن امر می‌کنند و از آنچه دیگران را نمی‌کنند باز می‌ایستند. گویی راه دنیا به سوی آخرت را طی کرده، و به ماورای دنیا رسیده و آن را مشاهده کرده‌اند، و گویی که به غیب‌های اهل برزخ در تمام مدتی که در آن ماندگار می‌باشد مشرف هستند و آنها را می‌بینند، و قیامت، عذاب خود را بر آنان محقق ساخته، و لذا پرده آن را برای اهل دنیا کنار می‌زنند، حتی گویی آنان می‌بینند چیزهایی را که مردم نمی‌بینند، و می‌شنوند چیزهایی را که مردم نمی‌شنوند.^۱

و در مجمع البیان در ذیل آیه "رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ" گفته که: از ابی جعفر و ابی عبد الله ۷ روایت شده که این رجال مردمی هستند که وقتی موقع نماز می‌رسد تجارت را رها کرده به سوی نماز روانه می‌شوند، و اینها اجرشان عظیم‌تر است از کسانی که اصلاً تجارت نمی‌کنند.^۲

مؤلف: یعنی تجارت نمی‌کنند، و مشغول ذکر خدایند، هم چنان که در روایات دیگر نیز این طور آمده.

و در الدر المنثور است که ابن مردویه و غیر او از ابو هریره و از ابو سعید خدری از رسول خدا ۶ روایت کرده که در ذیل آیه "رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ" فرموده: اینان کسانی‌اند که در زمین به طلب رزق و فضل خدا سفر می‌کنند.

مؤلف: گویا روایت ناقص نقل شده، و تمام آن در نقلی است که از ابن عباس روایت شده که گفت: رسول خدا ۶ فرمود: مردمی بودند که در جستجوی فضل خدا مشغول خرید و فروش بودند، و چون می‌شنیدند که ندای نماز را در دادند آنچه در دست داشتند می‌انداختند، و به سوی مسجد از جا برخاسته نماز می‌خواندند.^۳

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ ۗ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

آری، مؤمنان به کارهای شایسته می‌پردازند تا خدا هنگام دادن پاداش به آنان، تمام اعمالشان را هر چند کاستی‌هایی داشته باشد، بهترین عمل به شمار آورد و همه را بر پایه آن سزا دهد و از فضل خود نیز بر پاداششان بیفزاید، و خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب؛ بدون آن که از اعمال او عوضی بخواهد، روزی و پاداش افزون خواهد داد (۳۸)

ظاهراً لام در جمله "لیجزیهم" لام غایت باشد، و آنچه در خلال کلام ذکر کرده اعمال صالح و اجر جمیل مترتب بر هر عمل صالح است، اعمال صالحی که قرآن کریم آنها را توصیه کرده، و بنا بر این معنی جمله "لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا" این است که خدای تعالی به ایشان در مقابل هر عمل صالحی که در هر باب کرده‌اند پاداش بهترین عمل در آن باب را می‌دهد، و برگشت این حرف به این می‌شود که خدا عمل ایشان را پاک می‌کند، تا بهترین عمل شود و بهترین پاداش را داشته باشد، به عبارتی دیگر در اعمال صالح ایشان خرده‌گیری نمی‌کند، تا باعث نقص عمل و انحطاط ارزش آن شود، در نتیجه عمل حسن ایشان احسن می‌شود.

مؤید این معنا جمله ذیل آیه است که می‌فرماید: "وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ" برای اینکه ظاهر این جمله این است که خدای تعالی در حساب حسنات ایشان سخت‌گیری و دقت نمی‌کند، و از جهات نقصی که ممکن است داشته باشد صرف نظر می‌نماید، و حسن را ملحق به احسن می‌کند.

^۱ نهج البلاغه ص ۶۴۴

^۲ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۴۵

^۳ الدر المنثور، ج ۵، ص ۵۲

کلمه فضل در جمله "وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ" به معنای عطاء است، و این خود نص در این است که خدای تعالی از فضل خودش آن قدر می‌دهد که در برابر اعمال صالح قرار نمی‌گیرد، بلکه بیشتر از آن است، از این آیه روشن‌تر آیه دیگری است که در جای دیگر آمده و می‌فرماید: "لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ"^۱ چون ظاهر آن این است که آن بیشتری امری است ماورای خواسته آنان، و ما فوق آنچه که ایشان هوس آن کنند.

این نکته را هم بگوییم که در قرآن کریم در موارد متعددی اجر صالحان را منوط به خواسته خود آنان کرده، از آن جمله مثلاً می‌فرماید: "أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ، لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ"^۲ و نیز فرموده: "أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا، لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُنَ خَالِدِينَ"^۳ و نیز فرموده: "لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُنَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ"^۴.

پس این پاداش زیادی غیر از پاداش اعمال است و از آن عالی‌تر و عظیم‌تر است، چون چیزی نیست که خواسته انسان به آن تعلق گیرد و یا با سعی و کوشش به دستش آورد، و این عجیب‌ترین وعده‌ای است که خدا به مؤمنین داده، و ایشان را به آن بشارت می‌دهد، پس شما خواننده عزیز هم در آن دقت بیشتری بکنید.

"وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ" - این جمله استینافی یعنی ابتدایی و اول کلام می‌باشد، و برگشت آن به تعلیل دو جمله قبل است به مشیت خدا، نظیر جمله "يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ" که در سابق بیانش گذشت.

و حاصلش این است که ایشان اعمال صالحی انجام دادند و اجری که دارند برابر عملشان است، هم چنان که ظاهر آیه "و تَوْفَى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ"^۵ و آیات دیگری نظیر آن همین معنا را افاده می‌کند و لیکن خدای تعالی در برابر هر عملی از اعمال حسنه‌شان که کرده‌اند پاداش بهترین عملی که در آن باب هست به ایشان می‌دهد، بدون اینکه در حسابشان مذاقه‌ای بکند، و این موهبت فضلی است از ناحیه خدا (بدون اینکه بنده مستحق آن باشد) تازه از این بالاتر هم می‌دهد، و آن چیزی است که آن قدر اعلی و ارفع است که درک و شعور بشری از تصور آن عاجز است، اصلاً تصورش را هم نمی‌تواند بکند، و در نتیجه آن را نمی‌خواهد، و این نیز موهبتی و رزقی است حساب نشده.

و رزق از ناحیه خدا صرف موهبت است، بدون اینکه بنده مرزوق، چیزی از آن را مالک باشد، و یا مستحق و طلبکار از خدا باشد، این خدا است که می‌تواند به هر کس هر چه بخواهد از آن رزق ارزانی بدارد.

چیزی که هست خدا خودش وعده داده، و بر انجام وعده‌اش سوگند هم خورده و فرموده: "قَوْرَبَّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ"^۶ و با این وعده مؤکد ایشان را مالک استحقاق اصل زرق کرده، یعنی همان مقداری که پاداش اعمالشان باشد و اما بیشتر از آن را تملیک ایشان نکرده، لذا می‌تواند و اختیار دارد که آن زاید را به هر کس بخواهد اختصاص دهد، بنابراین هیچ علتی جز مشیت او برای آن نیست، و این بحث تتمه‌ای دارد که به زودی در بحث مستقلی بدان می‌رسیم - ان شاء الله.

^۱ ایشان رای است در آن سرا هر چه که بخواهند، و نزد ما بیش از این هم هست. سوره ق، آیه ۳۵.

^۲ ایشانند متقین و نزد خدا است برای ایشان هر چه که بخواهند، و پاداش نیکوکاران این طور است. سوره زمر، آیات ۳۳ و ۳۴.

^۳ یا جنت خلد که پرهیزگاران وعده داده شدند، و پاداش و بازگشت‌گاه ایشان است، برای ایشان است آنچه بخواهند جاودانه. سوره فرقان، آیات ۱۵ و ۱۶

^۴ برای ایشان است در آنجا هر چه که بخواهند، خدا متقین را این چنین پاداش می‌دهد. سوره نحل، آیه ۳۱

^۵ هر نفسی در برابر آنچه کرده پاداش می‌گیرد. سوره نحل، آیه ۱۱۱

^۶ پس به پروردگار آسمان و زمین سوگند که آن حق است. سوره ذاریات، آیه ۲۳

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ مَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٣٩﴾

این است وصف مؤمنان، اما کسانی که کفر ورزیده‌اند، اعمالشان همچون سرابی است در زمینی هموار که تشنه آن را آب می‌پندارد و به سراغ آن می‌رود، ولی هنگامی که به آن می‌رسد آن را چیزی نمی‌یابد. آری، کافران به گمان رستگاری بت می‌پرستند، اما وقتی مرگ یکی از آنان فرا رسيد و به صحنه قیامت درآمد، آن جاست که اعمال خود را بی‌ثمر می‌بیند و خدا را نزد خویش حاضر می‌یابد و خدا هم حساب او را بررسی می‌کند و سزایش را به تمام و کمال به او می‌دهد، و خداوند اعمال بندگان را به سرعت رسیدگی می‌کند (۳۹)

کلمه "سراب" به معنای لمعان و برقی است که در بیابانها از دور به شکل لمعان آب به نظر می‌رسد، ولی حقیقتی ندارد، یعنی آب نیست. و کلمه "قیع و قاع" به معنای سرزمین‌های مسطح است، و مفرد آنها قیعه و قاعه است، مانند کلمات تینه و تمره، که مفرد تین و تمرند. و کلمه "ظمان" به معنای عطشان است.

بعد از آنکه خدای سبحان نام مؤمنین را برد و ایشان را توصیف کرد به اینکه در خانه‌هایی معظم ذکر خدا می‌کنند و تجارت و بیع، ایشان را از یاد خدا غافل نمی‌سازد، و خدا که نور آسمانها و زمین است ایشان را به این خاطر، به نور خود هدایت می‌کند و به نور معرفت خود گرامی می‌دارد اینک در این آیه نقطه مقابل مؤمنین یعنی کفار را یادآوری کرده، اعمالشان را یک بار به سراب تشبیه می‌کند که هیچ حقیقتی نداشته و غایت و هدفی که بدان منتهی شود ندارد، و بار دیگر توصیف می‌کند به اینکه همچون ظلمت‌های روی هم افتاده است، به طوری که هیچ راه برای نور در آنها نیست و به کلی جلو نور را می‌گیرد، آیه مورد بحث در بردارنده وصف اول و آیه بعدی‌اش متضمن وصف دوم است.

پس اینکه فرمود "وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا" اعمال ایشان را تشبیه کرده به سرابی در زمین هموار که انسان آن را آب می‌پندارد، ولی حقیقتی ندارد، و آثاری که بر آب مترتب است بر آن مترتب نیست، رفع عطش نمی‌کند، و آثار دیگر آب را ندارد، اعمال ایشان هم از قربانیها که پیشکش بتها می‌کنند، و اذکار و اورادی که می‌خوانند، و عبادتی که در برابر بتها می‌کنند، حقیقت ندارد، و آثار عبادت بر آن مترتب نیست. و اگر فرمود: تشنه آن را آب می‌پندارد با اینکه سراب از دور به نظر هر کسی آب می‌آید چه تشنه و چه سیراب، برای این بود که هدف در این آیه بیان رفتن به سوی سراب است، و جز اشخاص تشنه کسی به دنبال سراب نمی‌رود، او است که از شدت تشنگی به این امید به راه می‌افتد که شاید در آنجا آبی که رفع عطشش کند به دست آورد، و هم چنان می‌رود ولی آبی نمی‌بیند.

و اگر نفرمود "هم چنان می‌رود تا به آن برسد" بلکه فرمود: تا نزد آن سراب بیاید، برای اشاره به این نکته است که گویا در آن جا کسی انتظار آمدن او را می‌کشد، و می‌خواهد که بیاید، و او خدای سبحان است، و به همین جهت در ردیف آن فرمود: "وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ، فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ" - خدا را نزد آن سراب می‌یابد، خدا هم حسابش را تمام و کامل می‌دهد."

و نتیجه این تعبیر این شده که این کفار هدفشان از اعمالشان این است که به آن غایتی برسند که فطرت و جبلتشان ایشان را به سوی آن روانه می‌کند، آری هر انسانی هر عملی که می‌کند به حکم فطرت و جبلت هدفش سعادت است، ولی ایشان را اعمالشان به چنین هدفی نمی‌رساند. و آن آلهه هم که اینان با پرستش آنها پاداش نیکی می‌جویند حقیقت ندارند، بلکه آن اله که اعمال ایشان به او منتهی می‌شود، و او به اعمال ایشان احاطه داشته و جزا می‌دهد خدای سبحان است، و بس، و حساب اعمالشان را به ایشان می‌دهد. و اینکه در آیه فرمود: "فوفیه" توفیه حساب کنایه از جزای مطابق عمل است، جزایی که عمل آن را ایجاب می‌کند، و رساندن آن به صاحب عمل به آن مقدار که مستحق آن است. بنابراین در آیه شریفه اعمال تشبیه شده به سراب، و صاحبان اعمال تشبیه شده‌اند به تشنه‌ای که نزد خود، آب گوارا دارد، ولی از آن روی گردانیده دنبال آب می‌گردد، هر چه مولایش به او می‌گوید: آب حقیقی که اثر آب دارد این است، بخور تا عطش رفع شود، و او را نصیحت می‌کند قبول نمی‌کند و در عوض در پی سراب می‌رود و نیز رسیدن مرگ و رفتن به لقاء خدا تشبیه شده به رسیدن به سراب، در حالی که مولایش را هم آنجا می‌یابد، همان مولا که او را نصیحت می‌کرد، و به نوشیدن آب گوارا دعوت می‌نمود.

پس مردمان کفر پیشه از یاد پروردگارشان غافل شدند، و اعمال صالح را که رهنمای به سوی نور او است، و ثمره آن سعادت ایشان است، از یاد بردند و پنداشتند که سعادتشان در نزد غیر خدا، و آلهه‌ای است که به غیر خدا می‌خوانند، و در سایه اعمالی است که خیال می‌کردند ایشان را به بت‌ها تقرب می‌بخشد، و به همین وسیله سعادت‌مند می‌گردند، و به خاطر همین پندار غلط سرگرم آن اعمال سرابی شدند، و نهایت قدرت خود را در انجام آن گونه اعمال به کار زده، عمر خود را به پایان رساندند، تا اجله‌ایشان فرا رسید، و مشرف به خانه آخرت شدند، آن وقت که چشم گشودند هیچ اثری از اعمال خود که امید آن آثار را در سر می‌پروراندند ندیدند، و کمترین خبری از الوهیت آلهه پنداری خود نیافتند، و خدا حسابشان را کف دستشان نهاد، و خدا سریع الحساب است.

"وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ" - این به خاطر این است که احاطه علم او به قلیل و کثیر، حقیر و خطیر، دقیق و جلیل، متقدم و متأخر به طور مساوی است.

این را هم باید از نظر خواننده دور نداریم که آیه شریفه هر چند ظاهرش بیان حال کفار از اهل هر ملت و مخصوصا مشرکین از وثنی‌ها است، و لیکن با بیانی که دارد در دیگران هم که منکر صانع هستند جریان دارد، برای اینکه انسان هر کس که باشد برای زندگی خود هدف و سعادت‌ی قائل است. و هیچ تردیدی ندارد که رسیدن به هدفش به وسیله سعی و عملش صورت می‌گیرد، اگر معتقد به وجود صانعی برای عالم باشد، و او را به وجهی از وجوه مؤثر در سعادت خود بداند، قهرا برای تحصیل رضای او و رستگاری خویش و رسیدن به آن سعادت‌ی که صانع برایش تقدیر نموده، متوسل به اعمال صالح می‌گردد.

و اما اگر قائل به وجود صانع نباشد و غیر او را مؤثر در عالم بداند، ناگزیر عمل خود را برای چیزی انجام می‌دهد که او را مؤثر می‌داند. که یا دهر است یا طبیعت و یا ماده، تا آن را متوجه سعادت دنیوی خود کند، دنیایی که به اعتقاد او دیگر ماورایی ندارد.

پس این دسته مؤثر در سعادت حیات دنیای خویش را غیر خدا می‌دانند (در حالی که غیر از او مؤثری نیست) و معتقدند که مساعی دنیایی ایشان را به سعادتشان می‌رساند، در حالی که آن سعادت جز سرابی نیست، و هیچ حقیقت ندارد، و ایشان هم چنان سعی می‌کنند و عمل انجام می‌دهند تا آنچه از اعمال برایشان مقدر شده تمام شود، یعنی اجلشان فرا رسد، آن وقت است که هیچ یک از اعمال خویش را نمی‌یابند و بر عکس به عیان می‌یابند که آنچه از اعمال خود امید

می‌داشتند جز تصویری خیالی یا رؤیایی پریشان نبود. آن وقت است که خدا حسابشان را می‌دهد، و خدا سریع الحساب است.

بحث روایی

در مجمع در ذیل جمله "وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ" روایت کرده که از امیرالمؤمنین (علیه افضل الصلاة والسلام) پرسیدند: چگونه خدا در یک حال به حساب همه مردم می‌رسد؟ فرمود: همان طور که در آن واحد رزق همه را می‌دهد.^۱

أَوْ كُظِّلِمَتْ فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظَلَمَتْ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرْنَهَا وَمَنْ لَّمْ تَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ﴿٤٠﴾

یا اعمالشان همچون تاریکی‌هایی است در دریایی مواج که همواره آن دریا را موجی می‌پوشاند و بر فراز آن موجی دیگر است، و بالای آن ابرهایی است که جلو نورهای آسمانی را می‌گیرد. اینها تاریکی‌هایی است متراکم که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است، و کسی که در این دریاست، وقتی دست خود را بیرون می‌آورد، نزدیک است که آن را از شدت تاریکی نبیند. اعمال کافران نیز حجاب‌هایی متراکم اند که مانع از آنند که نور ایمان و معرفت بر دل‌هایشان بتابد و آنان را به راه نجات رهنمون شود. آری، کسی که خدا نوری برای او قرار نداده است هیچ نوری نخواهد داشت (۴۰)

در این آیه اعمال کفار را تشبیه دیگری کرده تا معلوم شود که آن اعمال، حجاب‌هایی متراکم و ظلمت‌هایی است بر روی دل‌هایشان که نمی‌گذارد نور معرفت به دل‌ها رخنه کند. و این مسأله که کفار در ظلمتها قرار دارند در قرآن کریم مکرر آمده، مانند آیه "وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِاهُمْ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ" ^۲ و آیه "كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا" ^۳ و آیه "كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ" ^۴. جمله: "أَوْ كُظِّلِمَتْ فِي بَحْرِ لُجِّي" عطف است بر کلمه "سراب" که در آیه قبلی بود، و کلمه "بحر لجی" به معنای دریای پر موجی است که امواجش همواره در آمد و شد است و لجی منسوب به لجه دریا است که همان تردد امواج آن است. و معنای جمله این است که اعمال کفار چون ظلمت‌هایی است که در دریای مواج قرار داشته باشد.

"يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ" - این جمله نیز صفت آن دریا است، و بدان منظور است که ظلمت دریای مفروض را بیان می‌کند، و بیانش این است که بالای آن ظلمت موجی و بالای آن موج، موج دیگری و بالای آن ابری تیره قرار دارد، که همه آنها دست به دست هم داده و نمی‌گذارند آن تیره روز از نور آفتاب و ماه و ستارگان استفاده کند.

^۱ مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۴۶

^۲ کسانی که کفر ورزیدند سرپرستان طاغوت است که همواره از نور به سوی ظلمت بیرونشان می‌کند. سوره بقره، آیه ۲۵۷

^۳ مانند کسی که در مثل در ظلمت‌هایی قرار دارد که بیرون شدن برایش نیست، سوره انعام، آیه ۱۲۲

^۴ نه، بلکه آنچه می‌کردند در دل‌هایشان اثر گذاشت نه، ایشان آن روز از پروردگارشان در پرده‌اند. سوره مطففین، آیات ۱۴ و ۱۵

"ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ" - مراد از "ظلمات" ظلمت‌های روی هم قرار گرفته است، نه چند ظلمت از هم جدا. و برای تأکید همین مطلب فرموده: "إِذَا أُخْرِجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا" آن قدر ظلمت‌ها روی هم متراکم است که اگر فرضاً دست خود را از ظلمت اولی در آورد آن را نمی‌بیند. و وجه این تأکید این است که هیچ چیزی به انسان نزدیک‌تر از دست خود انسان نیست، و او اگر بتواند چیزی را ببیند دست خود را بهتر از سایر اعضایش می‌تواند ببیند، چون هر عضو دیگری را بخواهد ببیند باید خم شود، ولی دست را تا برابر چشم بلند می‌کند، می‌بیند، با این حال اگر کسی در ظلمتی قرار داشته باشد که حتی دست خود را نبیند، معلوم می‌شود که آن ظلمت منتها درجه ظلمت است.

پس این کفار که به سوی خدا راه می‌پیمایند و بازگشتشان به سوی او است، از نظر عمل مانند کسی هستند که سوار بر دریای مواج شده باشد، که بالای سرش موجی و بالای آن موج دیگری و بالای آن ابری تیره باشد، چنین کسی در ظلمت‌هایی متراکم قرار دارد که دیگر ما فوقی برای آن ظلمت نیست، و به هیچ وجه نوری ندارد که از آن روشن شده، راه به سوی ساحل نجات پیدا کند.

"وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ" - در این جمله "نور" را از ایشان اینگونه نفی کرده که چطور می‌توانند نور داشته باشند؟ و حال آنکه دهنده نور، خدا است که نور هر چیزی است، و اگر او برای چیزی نور قرار ندهد نور نخواهد داشت، چون غیر از خدا نور دهنده دیگری نیست.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَفَفَاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤١﴾

آیا ندانسته‌ای که هر که در آسمان‌ها و زمین است و پرندگان گشوده بال، خدا را با هستی خویش تسبیح می‌گویند و وجود نیازمندان بی‌نیازی او را اعلام می‌کند؟ این حقیقتی است بس روشن و آشکار. همه موجودات راه عرضه نیاز خود را به درگاه خدا می‌دانند و از تسبیح گفتن خود آگاهند، و خدا به آنچه می‌کنند داناست (۴۱)

بعد از آنکه خدای سبحان خود را نوری خواند که آسمان و زمین از آن نور می‌گیرند و اینکه او مؤمنین را به نور زایدی اختصاص می‌دهد، و کفار از این نور بهره‌ای ندارند، اینک در این آیه و چهار آیه بعد شروع کرده به استدلال و احتجاج بر این مدعا.

اما دلیل نور آسمان و زمین بودن خدا این است که آنچه در آسمانها و زمین است وجود خود را از پیش خود نیاورده، و از کس دیگری هم که در داخل آن دو است نگرفته‌اند، چون آنچه در داخل آسمانها و زمین است در فاقه و احتیاج مثل خود می‌باشد، پس وجود آنچه در آسمانها و زمین است از خدایی است که همه احتیاجات به درگاه او منتهی می‌شود. بنابراین وجود آنچه در آن دو است همانطور که خود را نشان می‌دهد نشان دهنده موجد خویش نیز هست.

پس وجود وی نوری است که هر چیز به وسیله آن نور می‌گیرد، و در عین حال دلالت بر منور خویش هم دارد، پس در این عالم نوری هست که همه چیز از او نور می‌گیرد، پس هر چیزی که در این عالم است دلالت می‌کند بر اینکه در ماورایش چیزی است که منزله از ظلمت است، آن ظلمتی که خود آن چیز داشت، و منزله از حاجت و فاقه‌ای است که در خود آن هست و منزله از نقص است که از خود قابل انفکاک نیست.

این زبان حال و مقال تمامی موجودات عالم است و همان تسبیحی است که خدای تعالی به آسمان و زمین و آنچه در آن است نسبت می‌دهد، و لازمه آن نفی استقلال از تمامی موجودات غیر از خدا، و نفی هر اله و مدبر و ربی غیر از خدا است.

و به همین معنا اشاره می‌کند که می‌فرماید: "أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَفَاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ"، و با آن احتجاج می‌کند بر اینکه خدا نور آسمانها و زمین است، چون نور - همان طور که مکرر

گفته شد- چیزی است که هر شیء محتاج و گیرنده نوری را روشن می‌کند، و سپس با ظهور خود دلالت می‌کند بر مظهرش، و خدای تعالی هم اشیاء را با ایجاد خود وجود و ظهور می‌دهد و سپس بر ظهور خود دلالت می‌کند. آیه شریفه بیان خود را با اشاره به لطایفی تکمیل می‌کند:

۱- عقلای آسمانها و زمین و مرغان گشوده بال در فضا را که همه دارای روحند نام برده، با اینکه تسبیح خدا اختصاص به آنان نداشت، و به حکم "وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ" عموم موجودات تسبیح‌گوی خدایند. و بعید نیست که این اختصاص به ذکر، از باب انتخاب عجائب خلقت باشد، چون ظهور موجود عاقل که لفظ "من" بر آن دلالت دارد، از عجایب خلقت است، آن چنان که عقل هر خردمندی را به دهشت می‌اندازد، هم چنان که صغیر مرغان صافات در جو، از عجایب کارهای حیوانات دارای شعور است.^۱

۲- کلام را با جمله "اَلَمْ تَرَ" آغاز کرد، و این دلالت دارد بر ظهور تسبیح موجودات و وضوح دلالت موجودات عالم بر منزله بودن خدا، دلالت روشنی که هیچ خردمندی در آن تردید نمی‌کند، چون بسیار می‌شود که علم قطعی را به رؤیت تعبیر می‌کنند، هم چنان که در قرآن فرموده: "أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ" که معنایش "آیا نمی‌دانی" است و خطاب در آن به عموم صاحبان عقل است، هر چند از نظر لفظ مخصوص رسول خدا ۶ است.

ممکن هم هست خطاب، خاص به آن جناب باشد و خداوند تسبیح موجودات در آسمانها و زمین و مرغان گشوده بال را به آن جناب نشان داده باشد، چون خدا ملکوت آسمانها و زمین را به او نشان داده، و چنین کرامتی از کسی که بنا به روایات معتبره تسبیح سنگریزه را در کف خود به مردم نشان می‌دهد، هیچ بعدی ندارد.

۳- آیه شریفه علم را به تمامی نامبردگان یعنی همه کسانی که در آسمانها و زمینند و مرغان گشوده بال عمومیت داده برای حیوانات هم علم قائل شده است.^۲

۴- در آیه شریفه تنها تسبیح را که از صفات جلال خدا است ذکر کرده، با اینکه موجودات عالم تنها به منزله بودن خدا دلالت ندارند، بلکه به همه صفات کمالیه‌اش نیز دلالت دارند، و در نتیجه جا داشت تحمید را هم ذکر می‌کرد، هم چنان که در آیه "وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ" هم تسبیح را که مربوط به جلال خدا است و هم حمد را که مربوط به کمال او است ذکر کرده.

^۱ و از بعضی از مفسرین بر می‌آید که مراد از جمله "مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ..." همه موجودات است- چه دارای عقل و چه بی عقل- و اگر به لفظ عقلا آورده به این مناسبت بوده که اصولاً تسبیح از شؤون و وظایف دارندگان عقل است و یا برای این خاطر بوده که بر قوت آن دلالت، اشاره کرده باشد، از باب تشبیه زبان حال به زبان قال. (مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۴۸)

ولی این نظر با اسناد علم به غیر ذوی العقول نمی‌سازد، چون در همین آیه به صاحبان تسبیح و نماز نسبت علم داده و فرموده: "همه به تسبیح نماز خود علم دارند".

^۲ آیا نمی‌بینی که خدا آسمانها و زمین را خلق کرده. سوره ابراهیم، آیه ۱۹

^۳ و در تفسیر آیه "وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ" (سوره اسراء، آیه ۴۴) بحثی در این باره گذشت و تمه گفتار در این بحث در تفسیر سوره حم سجده به زودی خواهد آمد ان شاء الله.

و اینکه بعضی گفته‌اند که: ضمیر در جمله "قَدْ عَلِمَ" به خدا بر می‌گردد نه به نامبردگان در آیه (مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۴۸) صحیح نیست، زیرا سیاق و مخصوصاً جمله بعد از آن که می‌فرماید: "وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ" و خدا دانا است به آنچه می‌کنند" با این نظریه نمی‌سازد.

نظیر این حرف در نادرستی، قول بعضی دیگر است که گفته‌اند: "اگر علم را به همه نامبردگان در آیه نسبت داده از باب مجاز، و غیر عالم را به منزله عالم گرفتن است، به خاطر اینکه بیشتر دلالت کند بر تسبیح و تنزیه خدا. (روح‌المعانی، ج ۱۸، ص ۱۸۸)

و شاید وجه این اختصاص این باشد که سیاق آیات مورد بحث سیاق توحید، و نفی شرکاء است، و این با تنزیه بیشتر سروکار دارد، زیرا کسانی که غیر از خدا معبودهایی می خوانند، و یا به نوعی به غیر خدا رکون و اعتماد می کنند، از این نظر کافرند که خصوصیات وجودی آن معبودها را برای خدای تعالی نیز اثبات می کنند و نفی و رد این اعتقاد تنها با تنزیه خدا انجام می شود، و حاجتی به ذکر حمد او نیست، (دقت بفرمایید).

و اما مراد از نماز در جمله "كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ" دعای موجودات است، چون دعا عبارت است از اینکه داعی مدعو را متوجه حاجت خود کند، حاجتی که مدعو بی نیاز از آن است بنابراین، این کلمه بر تنزیه خدا بیشتر دلالت دارد تا بر تحمید و ثنای او.

۵- این آیه شریفه تسبیح را به عموم ساکنان زمین نسبت می دهد، چه کافر و چه مؤمن و از این تعبیر معلوم می شود که در این میان دو نور است، یکی عمومی است که شامل همه چیز می شود و آیات دیگری از قرآن مانند آیه ذر نیز به همین معنا دلالت دارد، و آن آیه این است: "وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ" و همچنین آیه: "فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ"^۲ و آیات دیگر که روی سخن در آنها به عموم انسانها است، از عموم آنان بر ربوبیت خود و حقانیت قیامت پیمان گرفته- چه مؤمن و چه کافر- و یک نوری دیگر دارد که آن خاص است و آیات مورد بحث به آن نظر دارد، و آن نور مختص اولیایش از مؤمنین است.

پس نوری که خدای تعالی با آن خلق خود را نورانی می کند مانند رحمتی است که با آن به ایشان رحم می کند، که آن نیز دو قسم است، یکی عمومی، دیگری خصوصی، درباره رحمت عمومی اش فرموده: "وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ"^۳ و درباره رحمت خصوصی اش فرموده: "فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ"^۴ و هر دو را یک جا جمع کرده و فرموده: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا"^۵ و نوری که در این آیه آمده فقط در مقابل رحمت دوم از دو سهم رحمت است، که همان نور علی نور در آیات قبل باشد، نه در مقابل هر دو سهم.

"وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ" - یعنی خدا به آنچه می کنند دانا است، و مراد از "آنچه می کنند" همان تسبیح ایشان است، زیرا هر چند تسبیح موجودات در بعضی از مراحل همان وجود آنها است و لیکن به همان اعتبار که تسبیح آنها نامیده می شود، فعل آنها هم خوانده می شود.

و اینکه بعد از ذکر تسبیح موجودات، علم خود را به آنچه می کنند ذکر کرده، خواسته است تا مؤمنین را ترغیب نموده و از عملشان تشکر کند، که خیال نکنند پروردگارشان نسبت به تسبیح ایشان بی تفاوت است، نه، بلکه تسبیح ایشان را می بیند و می شنود، و به زودی به ایشان پاداش حسن می دهد و نیز اعلام به تمامیت حجت علیه کافران است، چون یکی از مراتب علم او همان نامه های اعمال و کتاب مبین است، که اعمال در آن ثبت می شود، تسبیح کفار به زبان حالشان و انکار زبانیشان هر دو در آن درج می گردد.

^۱ پروردگار از ذریه آدم پیمان گرفت، و خود ایشان را علیه خودشان گواه ساخت، که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند چرا شهادت می دهیم، و ما این کار را کردیم تا اینکه روز قیامت بهانه نیاورند که پروردگارا ما از این غافل بودیم. سوره اعراف، آیه ۱۷۲

^۲ اما پرده از برابرت برداشتیم در نتیجه امروز چشم تیز بین شده. سوره ق، آیه ۲۲

^۳ سوره اعراف، آیه ۱۵۶

^۴ اما کسانی که ایمان آورده و عمل صالح کردند خدا ایشان را داخل رحمت خود می کند. سوره جاثیه، آیه ۳۰

^۵ ای کسانی که ایمان آورده اید بترسید از خدا و به رسول او ایمان آورید، تا از رحمت خود دو سهم به شما بدهد، و برایتان نوری قرار دهد. سوره حدید، آیه

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ^ط

فرمانروایی آسمان‌ها و زمین تنها از آن خداست و بازگشت همه امور نیز به سوی خداست (۴۲)

سیاق آیه با در نظر داشتن اینکه ما بین آیه "أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبِغْ لَهٗ..." که احتجاج بر شمول نور او به تمامی موجودات است، و آیه "أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي..." و آیات بعدش که در مقام احتجاج بر اختصاص نور خاص او به مؤمنین است قرار گرفته، این معنا را افاده می‌کند که مالکیت خدا دلیل بر هر دو قسم نور می‌باشد یعنی اینکه او مالک آسمانها و زمین است و بازگشت هر چه به سوی او است هم دلیل بر عمومیت نور عام او است و هم دلیل بر اختصاص نور خاص او به مؤمنین است "یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید".

پس اینکه فرمود: "وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ" ملک را مختص و منحصر به خدای تعالی می‌کند و نتیجه می‌دهد که پس او هر چه بخواهد می‌کند، و هر حکم بخواهد می‌راند، و کسی نیست که از او بازخواست کند، بلکه همه مسئول اویند، و لازمه انحصار ملک برای خدا این است که او مرجع همه باشد، و چون مالکی و مرجعی غیر او نیست پس او هر چه بخواهد می‌کند، و هر حکم بخواهد می‌راند.

از اینجا معلوم می‌شود (و خدا داناتر است) که مراد از جمله "وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ" مرجعیت خدا در امور است نه بازگشت در معاد، نظیر آیه "أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ"^۱.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَرِ^ط

آیا ندیده‌ای که خدا ابرهایی پراکنده را روانه می‌کند، آن گاه میان آنها پیوند می‌دهد، سپس آنها را متراکم می‌سازد، پس قطره‌های باران را می‌بینی که از لابه لای ابرها بیرون می‌آید؟ و آیا ندیده‌ای که خدا از آسمان، از تگرگ‌های متراکم موجود در آن که همچون کوه‌هاست فرو می‌فرستد و هر که را بخواهد با آن هدف قرار می‌دهد تا به مال و جان او آسیب برساند، و از هر که بخواهد آن را باز می‌دارد؟ نزدیک است روشنی برقی دیده‌ها را از بین ببرد (۴۳)

کلمه "یزجی" مضارع از مصدر "ازجاء" است که به معنای دفع کردن است. و کلمه "رکام" به معنای متراکم و انباشته بر روی هم است. و کلمه "ودق" به معنای باران، و "خلال" جمع خلل است، که شکاف در میان دو چیز را گویند. خطاب در این آیه به رسول خدا ۶ است، البته به عنوان یک شنونده. پس در حقیقت خطاب به هر شنونده‌ای است و معنایش این است که آیا تو و هر بیننده دیگر نمی‌بینید که خدا با بادهای ابرهای متفرق و از هم جدا را می‌راند، و آنها را با هم جمع می‌کند، و سپس روی هم انباشته می‌سازد، پس می‌بینی که باران از خلال و شکاف آنها بیرون می‌آید و به زمین می‌ریزد؟.

^۱ آگاه باش که مرجع همه امور خدا است. سوره شوری، آیه ۵۶

"وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقُهُ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ" - کلمه "سماء" به معنای جهت علو، و بالا است، و جمله "مِنْ جِبَالٍ فِيهَا" بیان همان سماء است. و "جبال" جمع جبل (کوه) است، و جمله "من برد" بیان جبال است، و کلمه "برد" قطعات یخی (تگرگ) است که از آسمان می‌آید، و اگر آن را جبال در آسمان خوانده کنایه است از بسیاری و تراکم آن. و کلمه "سنا" (بدون مد) به معنای روشنی است. این گفتار عطف است بر جمله "یزجی" و معنای آن این است که آیا نمی‌بینی که خدا از آسمان تگرگ متراکم و انبوه نازل می‌کند، به کوه‌ها و به هر سرزمینی که بخواهد می‌فرستد، و زراعتها و بستانها را تباه می‌کند، و چه بسا نفوس و حیوانات را هم هلاک می‌نماید و از هر کس بخواهد بر می‌گرداند، و در نتیجه از شر آن ایمن می‌شود، برف و تگرگی است که روشنی برق آن نزدیک است چشمها را کور سازد.

و این آیه- به طوری که سیاق می‌رساند- در مقام تعلیل مطلب گذشته است که نور خدا را به مؤمنین اختصاص می‌داد، و معنایش این است که مسأله مذکور منوط به مشیت خدای تعالی است، هم چنان که می‌بینی که او وقتی بخواهد از آسمان بارانی می‌فرستد که در آن منافی برای خود مردم و حیوانات و زراعتها و بستانهای ایشان است و چون بخواهد تگرگی می‌فرستد که در هر سرزمینی که بخواهد نازل می‌کند، و از هر سرزمینی که بخواهد شر آن را بر می‌گرداند.

بحث روایی

در روضه کافی به سند خود از مسعدة بن صدقه از امام صادق ۷ از پدرش از امیر مؤمنان ۷ روایت کرده که رسول خدا ۶ فرمود: خدای تعالی ابرها را غربال باران قرار داد، و ابر تگرگ را آب می‌کند، تا به هر چیز و هر کس می‌رسد صدمه نزند، و آنچه به صورت تگرگ و صاعقه می‌آید عذاب خدا است، که به هر قومی بخواهد می‌فرستد.^۱

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿٤٤﴾

خداوند شب و روز را به گردش درمی‌آورد و هر کدام را جایگزین دیگری می‌کند. به راستی در این جابه جایی برای اهل بصیرت نشانه و عبرتی است بر این که تنظیم امور هستی به دست اوست (۴۴)

این آیه بیان دیگری است برای برگشت امر به مشیت خدای تعالی و بس و معنای تقلیب لیل و نهار جابجا کردن شب و روز است و معنای آیه روشن است.

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّن مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَّن يَّمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَّن يَّمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَّن يَّمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٥﴾

خداست که همه جنبندگان را از آبی که دارای یک طبیعت است آفرید؛ با وجود این، آنها دارای گونه‌ها و انواع بسیارند؛ برخی از آنها بر شکمشان می‌خزند و برخی از آنها بر روی دو پا راه می‌روند و برخی از آنها بر روی چهار پا راه می‌روند. خدا هر چه بخواهد می‌آفریند، زیرا او بر هر چیزی تواناست (۴۵)

این نیز بیان دیگری است برای رجوع امر به مشیت خدای تعالی و بس، چون او تمامی جانداران را از آبی خلق می‌کند، و در عین حال وضع هر حیوانی با حیوان دیگر مختلف است، بعضی‌ها با شکم راه می‌روند، مانند مارها و کرمها، و بعضی

^۱ روضه کافی، ج ۸، ص ۲۰۰، ح ۳۲۶

دیگر با دو پا راه می‌روند مانند آدمیان و مرغان، و بعضی دیگر با چهار پا راه می‌روند، چون چهارپایان و درندگان، و اگر به ذکر این سه نوع اکتفاء فرموده برای اختصار بوده، و غرض هم با ذکر همین‌ها تأمین می‌شده (و گر نه اختلاف از حد شمار بیرون است).

و جمله "يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ" تعلیل همین اختلافی است که در جانداران هست که چرا با یک ماده این همه اختلاف پدید آمد، می‌فرماید که: امر این اختلاف بسته به مشیت خدا است و بس، او اختیار دارد و می‌تواند فیض خود را عمومیت دهد تا مانند نور عام و رحمت عام همه خلق از آن بهره‌مند شوند و می‌تواند که آن را به بعضی از خلائق خود اختصاص دهد، تا چون نور و رحمت خاص، بعضی از افراد از آن بهره‌مند شوند.

جمله "إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" تعلیلی است برای جمله "يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ" چون قدرت وقتی مطلق شد و شامل هر مقدوری گردید، دیگر هیچ ممکن از ممکنات در به وجود آمدنش جز مشیت او به هیچ چیز دیگری متوقف نیست و اگر متوقف به چیزی باشد قدرت او مشروط بوجود آمدن آن چیز خواهد بود و این خلاف فرض است، چون فرض مسأله مطلق بودن قدرت بود.^۱

بحث روایی

^۱ و این بابی دقیق از توحید است که ان شاء الله در بحث آتی مقداری روشن می‌گردد.

هیچ شک و تردیدی نداریم در اینکه آنچه از موجودات که در عالم هست همه معلول خدا و منتهی به واجب تعالی است و اینکه بسیاری از آنها- و مخصوصا مادیات- در موجود شدنشان متوقف به وجود شرایطی است که اگر آنها قیلا وجود نداشته باشند، این گونه موجودات نیز وجود نخواهند یافت، مانند انسانی که فرزند انسانی دیگر است، او در موجود شدنش متوقف بر این است که قبلا پدر و مادرش موجود شده باشند، و نیز متوقف است بر اینکه بسیاری دیگر از شرایط زمانی و مکانی تحقق یافته باشد، تا همگی آن شرایط دست به دست هم داده زمینه برای پیدایش یک فرزند انسان فراهم گردد، و این هم از ضروریات است که هر یک از این شرایط جزئی از اجزای علت تامه است، نتیجه می‌گیریم که خدای تعالی جزئی از اجزای علت تامه وجود یک انسان است.

بله! خدای تعالی خودش به تنهایی علت تامه مجموع عالم است، چون مجموع عالم جز به خدا به هیچ چیز دیگری احتیاج و توقف ندارد، و همچنین علت تامه است برای صادر اول یعنی اولین موجودی که از حق صدور یافت و خلق شد و بقیه اجزای این مجموع، تابع آن است.

و اما سایر اجزای عالم، خدای تعالی نسبت به هر یک، جزء علت تامه است، چون واضح است که یک موجود احتیاج به موجودات دیگر دارد، که قبل از اویند، و جنبه شرایط و معدات را برای به وجود آمدن این موجود دارند.

این در صورتی است که هر موجودی را تک تک و جداگانه در نظر گرفته و به تنهایی به خدای تعالی نسبت دهیم.

البته در این باره نظریه‌ای دقیق‌تری هم هست، و آن این است که بدون هیچ شکی می‌بینیم که در میان تمامی موجودات هستی یک ارتباط وجودی هست، چون بعضی علت بعض دیگرند، و بعضی شرط و یا معد بعضی دیگرند، و ارتباط در میان علت و معلول، شرط و مشروط، و معد و مستعد قابل انکار نیست، و این ارتباط باعث شده یک نوع اتحاد و اتصال در میان موجودات برقرار شود، در نتیجه دست بر سر هر موجودی بگذاریم با اینکه او را جدای از سایر موجودات می‌بینیم، ولی می‌دانیم که این جدایی به طور مطلق و از هر جهت نیست، بلکه اگر وجود متعین او را در نظر بگیریم می‌بینیم که در تعینش مقید به تمامی موجوداتی است که دست به دست هم داده، و او را متعین کرده است.

مثلا انسان که در مثال گذشته او را فرزند فرض کردیم از نظر وجه قبلی موجودی بود مستقل و مطلق ولی موجودی شد متوقف بر علل و شرایط بسیار، که خدای تعالی یکی از آنها است، پس از نظر این وجه هویتی است مقید به تمامی موجوداتی که در تعین او دخالت دارند، مثلا حقیقت زید که پسر پدری به نام جواد، و مادری به نام فاطمه است، و در فلان روز از تاریخ و در فلان نقطه از کره زمین به دنیا آمده، و چند خواهر و برادر قبل از او بوده‌اند، و چند تن دیگر بعد از او متولد شده‌اند، و چه کسانی مقارن وجود او به وجود آمده‌اند، همه این نامبرداران و آنچه نام برده نشد، و در تعین این فرد از انسان دخالت دارند در تشکیل حقیقت زید دست دارند.

پس حقیقت زید عبارت است از چنین چیزی، و این هم از بدیهیات است که چیزی که چنین حقیقتی دارد جز به واجب به هیچ چیز دیگری توقف ندارد، و چون چنین است پس خدای تعالی علت تامه او است، و علت تامه هم چیزی است که توقفی بر غیر خود و احتیاجی به غیر مشیت خود ندارد، و قدرت او تبارک و تعالی نسبت به وی مطلق است، و مشروط و مقید به چیزی نیست و این همان حقیقتی است که آیه شریفه "يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" به آن اشاره می‌کند.

در تفسیر قمی در ذیل آیه "فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ" از امام ۷ نقل کرده که فرمود: آنکه با دو پا می‌رود انسان است، و آنچه با شکم می‌رود مارهایند، و آنچه با چهار پا می‌روند چهار پایانند، و امام صادق ۷ اضافه فرمود که: بعضی دیگر هستند که با بیش از چهار پا راه می‌روند.^۱

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤٦﴾

همانا ما آیاتی که بیانگر صفات خدا و روشنگر راه ایمان و کفر و توحید و شرک است فرو فرستادیم، و خداوند هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می‌کند (۴۶)

منظور از این آیات مبینات همان آیه نور و آیات بعد از آن است، که صفت نور خدای تعالی را بیان می‌کرد، و صراط مستقیم آن راهی است که غضب خدا و ضلالت شامل راهروان آن نمی‌شود، هم چنان که فرمود: "اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ"^۲، که سخن در تفسیر آن در سوره حمد گذشت. و اینکه در آخر آیه فرمود: "وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ" سبب شد که جمله "لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ" را مقید به قید "الیکم" نکرد، چون می‌خواست دنبال آن مشیت مطلق خود را نسبت به هدایت هر کس (نه تنها مخاطبین عصر نزول)، بیان کند، به خلاف چند آیه که فرمود: "لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَ مَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ".

چون اگر در آیه مورد بحث می‌فرمود: "لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي" چنین به ذهن می‌رسید که این بیان لفظی همان هدایت به سوی صراط مستقیم است و عموم مخاطبین به صرف شنیدن آیات قرآنی به سوی صراط مستقیم هدایت شده‌اند، با اینکه در میان آن شنوندگان، منافقین و کسانی که دل‌هایی بیمار داشتند بودند (و خدا دانایتر است).

بیان آیات

این آیات وجوب اطاعت خدا و رسولش ۶ را بیان می‌کند و می‌فهماند که اطاعت رسول ۶ از اطاعت خدا جدا نیست و بر هر مسلمان واجب است که به حکم و قضای او تن در دهد، که روگردانی از حکم و قضای او نفاق است، و در آخر صالحان از مؤمنین را وعده جمیل و کفار را تهدید و بیم می‌دهد.

وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾ وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿٤٩﴾ أَفِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ تَخَافُونَ أَنْ تَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ ۚ بَلْ أُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٥٠﴾ إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ۚ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَخَشِيَ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٥٢﴾ * وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَنِهِمْ لَئِنْ أُمِرُّهُمْ لَيُخْرِجَنَّ قُلٌ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةً مَّعْرُوفَةً ۚ إِنَّ

^۱ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۷

^۲ سوره حمد، آیه ۷

اللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٥٦﴾ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ ۖ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ ۖ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا ۚ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿٥٧﴾ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ۚ يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا ۚ وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٨﴾ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٥٩﴾ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ ۚ وَمَأْوَهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْأَمِيرُ ﴿٦٠﴾

وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّن بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٦١﴾

منافقان می‌گویند: به خدا و پیامبر ایمان آوردیم و به فرمانشان گردن نهادیم. ولی گروهی از آنان پس از این اقرار روی می‌گردانند و سرپیچی می‌کنند. ولی هیچ یک از این دو گروه ایمان نیاورده‌اند (۴۷)

این آیه شریفه حال بعضی از منافقین را بیان می‌کند که به ظاهر دم از ایمان و اطاعت زدند ولی دوباره به کفر اول خود برگشتند، و می‌فرماید که ایمان به خدا عبارت است از اعتقاد قلبی بر یگانگی او و بر آن دینی که تشریع کرده، و ایمان به رسول عبارت است از اعتقاد قلبی بر اینکه او فرستاده خدا است، و امر او امر خدا و نهی او نهی خدا و حکم او حکم خدا است، بدون اینکه خودش از پیش خود اختیاری داشته باشد، و اطاعت خدا عبارت است از اینکه عمل را مطابق شرع او انجام دهند، و اطاعت رسول عبارت است از اینکه فرمانبر به امر او باشند، و به نهی او باز ایستند؛ و آنچه او حکم می‌کند و هر قضایی که می‌راند بپذیرند.

پس ایمان به خدا و اطاعت او موردی جز دین و تدین به آن ندارد و ایمان به رسول و اطاعت او هم موردش همان خبری است که او از دین می‌دهد، یعنی ایمان به اینکه خبر او از ناحیه خدا است، و اطاعت از امر و نهی او و تن دادن به حکم او در منازعات، و خلاصه منقاد او در همه امور بودن.

و بنابراین میان دو ایمان و دو اطاعت تنها فرقی که هست از جهت سعه و ضیق مورد است، و تفصیلی که در آیه آمده که می‌فرماید: "أَمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ" که حرف باء را تکرار کرده، به همین سعه و ضیق اشاره دارد، توضیح اینکه نفرمود "أَمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ" تا تعدد دو ایمان و دو اطاعت را برساند، و در عین اینکه دوئیت میان این دو ایمان و دو اطاعت هست، در عین حال هیچ یک از دیگری جدا نیست، هم چنان که خدا در مذمت کسانی که این دو را از هم جدا می‌خواهند فرموده: "وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ" ^۱.

^۱ می‌خواهند میان خدا و رسولانش جدایی بیندازند. سوره نساء، آیه ۱۵۰

پس اینکه فرمود "وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا" معنایش این است که ما بر دین خدا اعتقاد قلبی داریم و آن را شریعت خود قرار دادیم و نیز اعتقاد قلبی داریم بر اینکه رسول جز به حق خبر نمی‌دهد، و جز به حق حکم نمی‌کند. و اینکه فرمود: "ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ" معنایش این است که طایفه‌ای از این گروه که می‌گفتند: "آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا" بعد از گفتن این حرف از مقتضا و لوازم گفتار خویش برگشته، و اعراض کردند. و معنای اینکه فرمود: "وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ" این است که این گویندگان مؤمن نیستند، و مشار الیه به اشاره "اولئک- اینان" به شهادت سیاق عموم گویندگان است، نه خصوص طایفه‌ای که اعراض کردند، چون سیاق کلام برای مذمت همه است.

بحث روایی

در مجمع‌البیان در ذیل آیه: "وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ..." گفته: بعضی گفته‌اند: این آیات در شان مردی از منافقین نازل شد که بین او و مردی یهودی مرافعه‌ای بود، یهودی پیشنهاد کرده بود که مرافعه را نزد رسول خدا ۶ ببرند، ولی منافق حاضر نشد و پیشنهاد کرد که نزد کعب بن اشرف بروند. بلخی حکایت کرده که میان علی و عثمان در خصوص زمینی که عثمان از علی خریداری کرده بود نزاعی رخ داد، و علت آن این بود که در آن زمین سنگهایی بیرون آمد، عثمان آن را عیب زمین دانسته، می‌خواست به آن جهت معامله را فسخ کند، و علی زیر بار نمی‌رفت، و می‌گفت: میان من و تو رسول خدا ۶ حکم باشد حکم بن ابی العاص به عثمان گفت: اگر حکومت را به پسر عم او واگذاری به نفع او حکم می‌کند، زنهار، تن به حکومت او ندهی، به این مناسبت این آیات نازل شد. این حکایت و یا قریب به آن از امام ابی جعفر ۷ نیز روایت شده.^۱

مؤلف: و در تفسیر روح‌المعانی از ضحاک روایت شده که گفت: نزاع میان علی و مغیره بن وائل بود، و داستان را قریب به همان حکایت بالا آورده.^۲

وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾

و هنگامی که نزاعی در گیرد و آنان به قانون خدا و داوری پیامبر فراخوانده شوند، بی آن که انتظار رود، گروهی از آنان رویگردان می‌شوند (۴۸)

سیاق آیه شهادت می‌دهد بر اینکه آیات درباره بعضی از منافقین نازل شده که با بعضی دیگر مرافعه‌ای داشته‌اند و آن طرف پیشنهاد کرده که نزد رسول خدا ۶ روند و هر چه او در میان آن دو حکم کرد قبول کنند، و منافق مزبور زیر بار نرفته، و این آیات در این خصوص نازل شده است.

با اینکه رسول خدا ۶ در میان مردم به حکم خدا حکم می‌کرد، هم چنان که قرآن کریم در این باره فرموده: "إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ".^۳

پس حکم، یک نسبت به رسول خدا ۶ دارد که نسبت مباشرت است، و نسبتی هم به خدای سبحان دارد که جزء شریعت او است و او است که پیغمبر را برای حکم و قضاء منصوب نموده است.

با این بیان روشن می‌شود که مراد از دعوت به سوی خدا، برای اینکه در میان آنان حکم کند، عبارت است از دعوت به متابعت و پیروی آنچه شرع او در مورد نزاع اقتضاء دارد و مراد از دعوت به سوی رسول او تا در میان مردم حکم کند، عبارت است از دعوت به متابعت آنچه او به مباشرت حکم می‌کند.

و نیز ظاهر امر این است که ضمیر در "ليحكم" به رسول بر می‌گردد، و اگر ضمیر را مفرد آورد (تا حکم کند) و تشبیه نیاورد (تا او و خدا حکم کنند)، اشاره به این است که حکم رسول حکم خدا است.

^۱ مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۵۰

^۲ روح‌المعانی، ج ۱۸، ص ۱۹۴

^۳ ما کتاب را به حق به تو نازل کردیم تا در میان مردم به آنچه خدا نشانت داده حکم کنی. سوره نساء، آیه ۱۰۵

این آیه نسبت به آیه سابقش از قبیل خاص نسبت به عام است، چون در این آیه اعراض مخصوصی از ایشان را بازگو می‌کند، و در آیه قبلی مطلق اعراض ایشان را بیان کرد.

وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿٤٩﴾

در صورتی که اگر داوری پیامبر - که همیشه حق است - به سود آنان باشد، با حال اطاعت و تسلیم به سوی او می‌آیند (۴۹)

"اذعان" به معنای انقیاد و اطاعت است و ظاهر سیاق آیه مخصوصاً جمله "يَأْتُوا إِلَيْهِ" این است که مراد از "حق" حکم پیامبر است. زیرا حکم حقی است که از پیامبر جدا نمی‌شود و معنی آیه چنین می‌شود. و اگر حق که همان حکم پیامبر است به نفع آنان "منافقین" باشد نه به ضررشان، می‌آیند به سوی این حکم در حالی که منقاد و مطیع می‌باشند پس برگشت نمی‌کنند از او مگر وقتی که علیه آنان باشد. و لازمه این معنی این است که آنان تبعیت می‌کنند هوای خود را و قصد ندارند که اطاعت حق کنند."

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحْيِفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ ۚ بَلْ أُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٥٠﴾

آیا در دل‌هایشان مرضی هست، یا در حقانیت دینشان تردید دارند، یا می‌ترسند خداوند با حکمی ناحق به آنان ستم کند و پیامبرش با داوری ناحق ستم روا دارد؟ نه، اینها دلیل رویگردانی شان نیست، بلکه از آن روست که آنان ستمکارند، زیرا اظهار ایمان کردند و در دل تسلیم نشدند (۵۰)

کلمه "حیف" به معنای جور است.

و ظاهر سیاق آیات این است که مراد از مرض قلوب ضعف ایمان می‌باشد، هم چنان که در آیه "فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ" ^۱ و آیه "لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ، وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ" ^۲ و آیاتی دیگر که به همین معنا است.

و اما اینکه مراد از مرض قلب نفاق باشد، هم چنان که به همین معنا تفسیر شده ^۳ باطل است، به دلیل صدر آیه که می‌فرماید: "و ما اولئك بالمؤمنين" و حکم به نفاقشان کرده، دیگر معنا ندارد که از نفاق آنان سؤال کند، و سپس خودش جواب دهد که: "نه، بلکه ایشان از ستمکاران هستند."

"أَمْ ارْتَابُوا" - ظاهر اطلاق، "ارتیاب" (و اینکه نفرموده در چه شک می‌کنند)، این است که مراد از آن، شک در دین باشد بعد از ایمان آوردن، نه شک در صلاحیت داشتن رسول خدا ۶ برای داوری و حکم، و یا شک در عدالت او و امثال این امور، چون این گونه امور باید با نصب قرینه بیان شود، و اطلاق شک منصرف به آنها نمی‌شود.

"أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحْيِفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ" - یعنی اعراض کنند، به این بهانه که بترسند که خدا و رسولش به ایشان ظلم و جور کنند، به احتمال اینکه شریعت الهی که دنبال آن حکم رسول خدا ۶ است بر اساس جور و حق‌کشی بنا شده، و یا رسول خدا ۶ در قضاء و داوری رعایت حق را نکند.

^۱ سخن را نرم نگویند تا طمع کند آن کس که در قلبش مرض است. سوره احزاب، آیه ۳۲.

^۲ اگر منافقین و بیمار دلان و دروغ‌پردازان مدینه دست بر ندارند تو را بر آنان می‌شورانیم. سوره احزاب، آیه ۶۰

^۳ مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۵۰

جمله "بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ" اعراض از تردید سابق با همه شقوق سه‌گانه آن است، و معنایش این است که: اگر برای داوری نزد رسول خدا نیامدند نه به خاطر شک بود و نه به خاطر جابرانه بودن احکام دین و نه ترس از خیانت رسول، چون اگر علت، یکی از اینها می‌بود در صورتی هم که حق با آنها بود با اذعان پیش نمی‌آمدند و آیه شریفه می‌فرماید اگر حق با آنها بود می‌آمدند پس می‌فهمیم که علت یکی از آن سه وجه مذکور نبوده بلکه همان ظلم و ستم پیشگی و لا ابالی‌گری آنان بوده، و اگر سبب اعراضشان ترس از ظلم و جور خدا و رسول بود، که خدا از ظلم مبدا و رسولش هم از آن منزّه است پس اعراضشان از اجابت دعوت به حکم خدا و رسول او جز این که گفتیم علتی ندارد.

و ظاهراً مراد از ظلم، تعدی از حد ایمان است با اقرار زبانی به آن که قبلاً هم فرموده بود "وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ" و یا مراد خصوص تعدی به حقوق غیر مالی است.

و اگر مراد مطلق ظلم باشد، اعراض از تردید با شقوق سه‌گانه سابق صحیح نبود، زیرا خود آن شقوق سه‌گانه از مطلق ظلم است، (برای اینکه با داشتن شک و احتمال، جابرانه بودن دین یا خیانت رسول اقرار بدین ظلم است) که آیه بعدی هم بر آن دلالت دارد.

پس از آنچه گذشت، روشن شد که تردید در اسباب اعراض بین امور سه‌گانه به تقدیری که نفاق نداشته باشند، تردیدی است، حاصر، و اقسام سه‌گانه هم متغایر، چون حاصل معنا این می‌شود که اینان منافق و غیر مؤمنند، برای اینکه اگر این طور نباشند اعراضشان یا از ضعف ایمان است، و یا از زایل شدن آن به علت ارتیاب و شک است، و یا از ترس بدون جهت است، چون ترسیدن از مراجعه به حکم حاکم وقتی است که آدمی احتمال جور در حکم و انحراف از حق به باطل بدهد، و چنین احتمالی در حکم خدا و رسول او نیست.^۱

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ

الْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾

ولی مؤمنان حقیقی هنگامی که نزاعی میانشان رخ دهد و به قانون خدا و داوری پیامبر فراخوانده شوند تا میانشان داوری کند، سخنشان جز این نیست که می‌گویند: دعوت خدا را پذیرفتیم و بر اطاعت از خدا و پیامبرش گردن نهادیم. اینانند نیکبختان (۵۱)

سیاق جمله "إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ" که کلمه "کان" در آن قید شده، و نیز وصف ایمان در کلمه "مؤمنین" دلالت دارد بر اینکه گفتن "شنیدیم و اطاعت کردیم" در پاسخ به دعوت به سوی خدا و رسول او، مقتضای ایمان به خدا و رسول است، (چون کلمه "کان" و مؤمنین می‌رساند که دارندگان صفت ایمان همواره چنین بوده‌اند)، آری، مقتضای اعتقاد قلبی بر پیروی آنچه خدا و رسول بدان حکم می‌کنند همین است که دعوت به حکم خدا و رسول را لبیک بگویند، نه اینکه آن را رد کنند.

بنا بر این مراد از جمله "إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ" دعوت بعضی از مردم است که به منازع خود پیشنهاد کرده‌اند: "بیا تا خدا و رسول را بین خود حکم قرار دهیم"، به دلیل اینکه جمله با لفظ "إذا" آغاز شده، و اگر این آیه درباره مورد خاصی نبود، بلکه مراد از آن دعوت عمومی خدا و رسول، و یا به عبارت دیگر حکم خدا به وجوب رجوع هر دو نفر متخاصم به حکم او و حکم رسول او بود، قهراً حکمی ابدی بود، دیگر جا نداشت به زمان-اذا- مقید شود. از اینجا

^۱ مفسرین در کلماتشان بحث در پیرامون تردید و اضراب را طول داده‌اند، و به گمانم آنچه ما آوردیم کافی باشد، و اگر کسی نخواهد به این مقدار اکتفاء کند باید به تفاسیر مفصل مراجعه نماید.

روشن می‌شود اینکه بعضی از مفسرین گفته‌اند: فاعل "دعوا" که حذف شده همان خدا و رسول است و معنای آیه این است که وقتی خدا و رسول ایشان را می‌خوانند چنین و چنان می‌گویند صحیح نیست، بلکه، بالاخره مرجع دعوت باز به دعوت خدا و رسول است، ولی این حقیقت باعث نمی‌شود که ما کلمه "دعوا" را که صیغه مجهول است به "دعا" که صیغه معلوم است معنا کنیم.

و به هر حال آیه شریفه می‌خواهد سخن مؤمنین را در هنگامی و یا در فرضی که دعوت می‌شوند به پذیرفتن حکم خدا و رسول منحصر کند در یک کلام و آن این است که "سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا" چشم اطاعت می‌کنیم که معنایش سمع و طاعت دعوت الهی است، حال چه اینکه دعوت کننده را یکی از دو متخاصم به دیگری فرض کنیم، و یا دعوت کننده را خدا و رسولش بدانیم، و یا بگوییم مقصود سمعا و طاعة در برابر دعوت خدا یا یکی از دو متخاصم نیست، بلکه مراد سمعا و طاعة در برابر حکم خدا و رسول است، هر چند که احتمال اخیر بعید است. حال که سخن مؤمنین در هنگام دعوت منحصر شد به "سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا" لازمه آن این است که مؤمنین در چنین هنگامی دعوت خدا را رد نکنند. پس اگر کسی رد کند معلوم می‌شود مؤمن نیست، چون رد حکم خدا خروج از طور و حد ایمان است، هم چنان که جمله "بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ" هم به بیانی که گذشت آن را افاده می‌کند پس آیه شریفه در مقام تعلیل اضراب در ذیل آیه قبلی است، که می‌فرمود: "بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ". آیه مورد بحث با جمله "وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ" خاتمه یافته که در آن رستگاری منحصر در مؤمنین شده نه اینکه مؤمنین منحصر در رستگاری شده باشند.^۱

بحث روایی

در مجمع‌البیان در ذیل آیه: "إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ..."، از ابی جعفر ۷ روایت آورده که گفت: منظور در این آیه امیرالمؤمنین ۷ است.^۲

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَخَشِيَ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٥٢﴾

زیرا هر کس از خدا و پیامبرش فرمان برد و از خدا بترسد و از او پروا کند، تنها چنین کسانی به سعادت نایل می‌گردند (۵۲)

اینکه آیه شریفه در سیاق آیات قبلی وارد شده به انضمام آیه قبلش این معنا را می‌رساند که در مقام تعلیل - و به منزله کبرایی کلی - برای آیه قبل است که چون حکم می‌کرد به رستگاری هر کس که مؤمن باشد، و حکم خدا و رسول را با کلمه "سمعا و طاعة" پاسخ گوید، گویی گفته: کسی که مطیع خدا و رسول او است و مؤمن حقیقی هم هست، و هم در باطن او ترس خدا، و هم در ظاهر او به شهادت تقوایش ترس از خدا می‌باشد، رستگار است و قاعده و کبرای کلی این است که به طور کلی هر کس خدا و رسول او را اطاعت کند و از خدا بترسد و تقوی پیشه کند، تنها این چنین کسان رستگاراند، (فوز و فلاح به یک معنا است).

این آیه شریفه هم شامل داعی به حکم خدا و رسول می‌شود که خصم منازع خود را دعوت می‌کند که: "بیا خدا و رسول را حکم خود قرار دهیم"، و هم شامل مدعو می‌شود، در صورتی که دعوت داعی را بپذیرد، و به داوری خدا و رسول

^۱ و فرق ایندو روشن است، مثلاً یک وقت می‌گوییم تنها زید رستگار است، معنایش این است که دیگران رستگار نیستند، و یک وقت می‌گوییم زید تنها رستگار است معنایش این است که غیر از رستگاری چیزی ندارد" مترجم

^۲ مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۵۰

رضایت دهد، بنابراین در تعلیل آیه مورد بحث یک اضافه‌ای بر تعلیل آیه قبل هست، چون به هر دو طرف یعنی هم به داعی و هم به مدعو وعده حسن می‌دهد.

﴿وَأَقْسِمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَنِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾

منافقان با سوگندهای مؤکد خود به خدا قسم خوردند که اگر آنان را به جهاد در راه خدا فرمان دهی، قطعاً به سوی میدان نبرد بیرون می‌روند. به آنان بگو: سوگند یاد نکنید، زیرا جهاد در راه خدا طاعتی است که ضرورت آن در دین شناخته شده است و وجوب آن در گرو سوگند نیست، و اگر سوگندتان برای جلب رضایت خدا و پیامبر است، بدانید که خدا به آنچه می‌کنید آگاه است و سوگندهای شما او را فریب نمی‌دهد (۵۳)

کلمه "جهد" به معنای طاقت است و تقدیر آیه این است که: "اقسموا بالله مبلغ جهدهم فی ایمانهم" یعنی سوگند خوردند به خدا نهایت قدرتی که در خوردن سوگند داشتند، و مراد این است که قسمهای غلاظ و شدادی خوردند که دیگر سوگندی از آن غلیظتر نداشتند.

و ظاهراً مراد از جمله "لیخرجن" خروج به سوی جهاد باشد، چون در عده‌ای از آیات نیز به این معنا تصریح شده، مانند آیه "وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ، لَوْ خَرَجُوا فِیْكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا".^۱

در جمله "قُلْ لَا تُقْسِمُوا" ایشان را از سوگند خوردن نهی می‌کند و جمله "طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ" خبری است که مبتدایش حذف شده و آن ضمیری است که به خروج بر می‌گردد، (یعنی خروج اطاعت خداست، احتیاج به سوگند ندارد) و این جمله در مقام تعلیل نهی از سوگند است، و به همین جهت به فصل آمده (یعنی با واو عطف وصل به ما قبل نشده) و جمله "إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ" تتمه تعلیل است.

و معنای آیه این است که: سوگند خوردند با غلیظترین سوگندشان که هر آینه اگر ایشان را امر به خروج به سوی جهاد کنی خارج خواهند شد، به ایشان بگو قسم نخورید، برای اینکه خارج شدن به جهاد، طاعت خدا، و عملی پسندیده و جزو دین است، و عملی است واجب که دیگر در واجب کردنش سوگند غلیظ لازم ندارد، اگر سوگند می‌خورید که خدا و رسول را راضی کنید، خدا به آنچه می‌کنید دانا است، و فریب قسمهای غلیظ شما را نمی‌خورد.^۲

^۱ اگر می‌خواستند بیرون شوند قبلاً خود را آماده می‌کردند، و لیکن خدا از بیرون آمدنشان برای جهاد کراهت داشت، ناگزیر از حرکت بازمان داشت، و گفته شد بنشینید با نشستگان، چون اگر هم بیرون می‌شدند جز اخلال ادراک شما ثمره‌ای نداشتند. سوره توبه، آیات ۴۶ و ۴۷

^۲ بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد از "خروج" بیرون شدن از خانه و اموال است، در صورتی که رسول بدان حکم کند. و جمله "طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ" مبتدایی است برای خبر محذوف، و تقدیر آن "طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ لِلنَّبِيِّ خَيْرٌ مِنْ اِقْسَامِكُمْ - طاعت پیغمبر به نحو پسندیده بهتر است از سوگند خوردنتان"، می‌باشد. و معنای آیه این است که با غلیظترین سوگند به خدا قسم خوردند که اگر به ایشان امر کنی و علیه آنان در منازعاتشان حکم نمایی که از خانه و اموال خود بیرون شوند، حتماً بیرون خواهند شد، به ایشان بگو: سوگند نخورید، برای اینکه پیغمبر را به خوبی اطاعت کردن بهتر از سوگند خوردن به خدا است و خدا دانا است به آنچه می‌کنید. (تفسیر فخر رازی، ج ۲۴، ص ۲۳)

ولی این حرف صحیح نیست، زیرا هر چند که اتصال آیه را به ما قبل تأکید می‌کند و وجه قبلی این فایده را ندارد، ولی متأسفانه با تصریحی که قبلاً مبنی بر رد دعوت به سوی حکم خدا و رسول و تن دادن به حکم بین آنان کرده بودند نمی‌سازد، چون با این اعراض صریح از حکم خدا و رسول او، دیگر معنا ندارد که برای رسول خدا ۶ سوگند بخورند که اگر ما را امر کنی که از دیار و اموال خود بیرون شویم بیرون خواهیم شد، و این ناسازگاری خیلی واضح است. مگر آنکه بگوییم آنان که سوگند خوردند غیر از کسانی بودند که دعوت خدای را رد کردند و از حکم رسول خدا ۶ اعراض نمودند که در این صورت اشکال متوجه حمل "لیخرجن" بر این معنا می‌شود، چون دلیلی بر چنین حمل در دست نیست.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٥٤﴾

بگو: خدا را اطاعت کنید و از فرستاده‌اش فرمان برید. پس اگر روی گردانیدید و پیامبر را فرمان نبردید، به وی زانی نمی‌رسد، چرا که فقط برعهده اوست آنچه بدان تکلیف شده است و برعهده شماست آنچه بدان تکلیف شده‌اید. و اگر از پیامبر فرمان برید، هدایت خواهید یافت، و بدانید که بر رسول خدا جز ابلاغ آشکار پیام وظیفه‌ای نیست (۵۴)

در این آیه امر فرموده به اطاعت خدا در آنچه نازل کرده و اطاعت رسول در آنچه از ناحیه پروردگارشان می‌آورد، و اوامری که در امر دین و دنیا به ایشان می‌کند. و کلمه "قل" که در صدر سخن قرار گرفته اشاره است به اینکه اطاعت فرمان چه از خدا و چه از رسول همه‌اش اطاعت خدا است، و همین اشاره با جمله "وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ" تأکید شده، و گرنه می‌توانست از اول بفرماید "اطیعونی - مرا اطاعت کنید"، خواست بفهماند که طاعت رسول، به این جهت که رسول است، طاعت مرسل و فرستنده است و با همین حجت تمام می‌شود.

و به همین جهت دنبال سخن، چند جمله اضافه فرمود:

اول اینکه فرمود: "فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَیْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ" یعنی اگر از طاعت رسول اعراض کنید این اعراض شما ضرری به رسول نمی‌زند، چون رسول وظیفه خود را انجام داده، و وظیفه او هیچ ربطی به شما ندارد، شما هم تکلیفی دارید که انجام و تخلف از آن هیچ ارتباط و سود و زانی برای او ندارد، چون اطاعت همه‌اش از خدا است.

دوم اینکه فرمود: "وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا" یعنی هر چند او تکلیفی دارد، و شما تکلیفی دیگر ولی اگر او را اطاعت کنید هدایت می‌یابید، برای اینکه آنچه او برای شما می‌آورد، و هر امری که می‌کند از ناحیه خدا و به امر اوست، و در حقیقت اطاعت برای خدا است، و معلوم است که در اطاعت خدا هدایت است.

سوم اینکه فرمود: "وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ"، و این به منزله تعلیل مطالب قبل است، یعنی آنچه از تکالیف که به دوش رسول است عبارت است از تبلیغ و بس، پس اگر شما پیام او را مخالفت کنید هیچ حرجی متوجه او نمی‌شود، و چون رسول مسئولیتی جز تبلیغ ندارد، قهراً اطاعت خدا اطاعت فرستاده او است، و اطاعت فرستنده او که همان خدای سبحان است مایه هدایت شما است.

بحث روایی

در الدر المنثور در ذیل آیه "فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَیْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ..." می‌گوید: ابن جریر و ابن قانع و طبرانی، از علقمه بن وائل حضرمی، از سلمه بن یزید جهنی، روایت کرده که گفت: من عرض داشتم: یا رسول الله ۶ بعد از تو تکلیف ما با امرایی که بر ما حکومت می‌کنند چیست؟ اگر چنانچه احکام خدا را به نفع خود و به ضرر ما تفسیر کنند، و در نتیجه حق ما را که خدا برایمان قرار داده از ما سلب نمایند می‌توانیم با آنان قتال نموده، دشمنشان بداریم؟ رسول خدا ۶ فرمود: آنان مسئول وظایف خویش و شما مسئول وظایف خویشید.^۱

مؤلف: و در معنای این روایت پاره‌ای روایات دیگر نقل شده، لیکن، هیچ شکی نباید کرد در اینکه اسلام با روح احیای حق و اماته باطل که در آن هست هرگز اجازه نمی‌دهد که ستمکاران متجاهر به ظلم بر مردم مسلط شوند، و هرگز اجازه سکوت و تحمل ظلم را از یاغیان فاجر به مردمی که قدرت بر رفع ظلم را دارند نمی‌دهد. در اباحت اجتماعی امروز نیز روشن شده که استبداد والیان دیکتاتور، و افسار گسیختگی آنان در تحکم و زورگویی‌شان بزرگترین خطر و پلیدترین آثار را در اجتماع دارد، که یکی از آنها پدید آمدن فتنه‌ها و آشوب‌ها و جنگها است، در هنگامی که مردم در مقام بر می‌آیند که ستمکاران را به عدالت و حق وا دارند.

^۱ الدر المنثور، ج ۵، ص ۵۴

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که آنان را در زمین جانشین امت‌های شایسته گذشته کند؛ چنان که شایستگان امت‌های پیشین را در زمین جانشین دیگران قرار داد، و نیز نوید داده است که آیین آنان را که بر پایه فطرت استوار است و خدا آن را برایشان پسندیده است، پابرجا سازد، به گونه‌ای که جامعه براساس آن شکل یابد، و وعده داده است که آنان را پس از این که پیوسته از سوی دشمنان داخلی و خارجی بیمناک بودند، ایمنی بخشد. در حالی که امنیت می‌رسند که مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من قرار نمی‌دهند، و هر کس پس از تحقق این وعده، به وسیله کفر و نفاق و ارتکاب گناهان ناسپاسی کند، اینانند که از راه خدا بیرون رفته‌اند (۵۵)

ظاهر اینکه آیه در اینجا قرار گرفته این است که در ذیل آیات سابق سوره نازل شده باشد، و چون سوره مدنی است، و در مکه و قبل از هجرت نازل نشده، این آیه نیز مدنی است، هم چنان که سیاقش و مخصوصاً سیاق ذیلش این احتمال را تأیید می‌کند.

در نتیجه این آیه وعده جمیل و زیبایی است برای مؤمنین که عمل صالح هم دارند، به آنان وعده می‌دهد که به زودی جامعه صالحی مخصوص به خودشان برایشان درست می‌کند و زمین را در اختیارشان می‌گذارد و دینشان را در زمین متمکن می‌سازد، و امنیت را جایگزین ترسی که داشتند می‌کند، امنیتی که دیگر از منافقین و کید آنان، و از کفار و جلوگیری‌هایشان بیمی نداشته باشند، خدای را آزادانه عبادت کنند، و چیزی را شریک او قرار ندهند.

پس در جمله "وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" کلمه "من" تبعیضی خواهد بود نه بیانی، و خطاب در آن، به عموم مسلمین است که در میان آنان، هم منافق هست و هم مؤمن، و مؤمنین ایشان نیز دو طایفه‌اند، یکی کسانی که عمل صالح می‌کنند، و گروه دیگر آنان که عمل صالح ندارند، ولی وعده‌ای که در آن آمده مخصوص کسانی است که هم ایمان داشته باشند و هم اعمالشان صالح باشد و بس.

و در جمله "لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ" دو احتمال هست، یکی اینکه مراد از استخلاف این باشد که خدای تعالی به ایشان خلافتی الهی نظیر خلافت آدم و داوود و سلیمان داده باشد، هم چنان که درباره خلافت آدم فرمود: "إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً"^۱ و درباره داوود فرمود: "إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ"^۲ و درباره سلیمان فرمود: "وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ"^۳ که اگر مراد از خلافت این باشد، قهراً خلفای قبل از ایشان خلفای خدا، یعنی انبیای او و اولیایش خواهد بود، و لیکن به دلیلی که می‌آید این احتمال بعید است.

احتمال دوم اینکه مراد از "خلافت" ارث دادن زمین به ایشان و مسلط کردن آنان بر زمین باشد، هم چنان که در این معنا فرموده: "إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ"^۴ و نیز فرموده: "أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِي"

^۱ می‌خواهم در زمین خلیفه‌ای قرار دهم. سوره بقره، آیه ۳۰

^۲ ما تو را خلیفه‌ای در زمین قرار دادیم. سوره ص، آیه ۲۶

^۳ سوره نمل، آیه ۱۶

^۴ زمین از آن خدا است، به هر کس از بندگانش بخواهد آن را ارث می‌دهد، و سرانجام از آن پرهیزگاران است. سوره اعراف، آیه ۱۲۸

الصَّالِحُونَ" ^۱ که بنا بر این احتمال، مراد از خلفای قبل از ایشان مؤمنین از امتهای گذشته خواهد بود، که خدا کفار و منافقین آنها را هلاک کرد، و مؤمنین خالص ایشان را نجات داد، مانند قوم نوح و هود و صالح و شعیب، هم چنان که در آیه "وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأُوْحِ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ، وَ لَنُسْكِنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ" ^۲ است و اینان کسانی هستند که خود را برای خدا خالص کردند و خدا نجاتشان داد، و در نتیجه جامعه صالحی تشکیل داده و در آن زندگی کردند، تا آنکه مهلتشان طول کشیده، دلهايشان قساوت یافت. ^۳

"وَلْيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ" - تمکین هر چیزی برقرار کردن آن است در مکان و این کنایه است از ثبات آن چیز، و زوال و اضطراب و تزلزل ناپذیری آن، به طوری که اگر اثری داشته باشد هیچ مانعی جلوی تأثیر آن را نگیرد و در آیه مورد بحث تمکین دین عبارت است از اینکه: آن را در جامعه مورد عمل قرار دهد، یعنی هیچ کفری جلوگیری نشود، و امرش را سبک نشمارند، اصول معارفش مورد اعتقاد همه باشد، درباره آن اختلاف و تخصمی نباشد، و این حکم را خدای سبحان در چند جای از کلامش کرده که اختلاف مختلفین در امر دین علت و منشأی جز طغیان ندارد، مانند این، آیه "وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ" ^۴.

^۱ زمین را بندگان صالح من ارث می‌برند. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵
^۲ کسانی که کافر شدند به رسولان خود گفتند: به طور مسلم شما را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم، مگر آنکه به کیش ما برگردید، پس پروردگارشان به ایشان وحی فرستاد که به طور قطع ستمکاران را هلاک خواهیم کرد، و بعد از ایشان شما را در زمین سکونت خواهیم داد، این روش ما است نسبت به کسی که از مقام من بترسد، و از عذاب من بهراسد. سوره ابراهیم، آیه ۱۴

^۳ اما قول کسی که گفته: مراد از مستخلفین قبل از ایشان، بنی اسرائیل است که خدا بعد از هلاک کردن فرعون و لشگریانش سر زمین مصر و شام را به ایشان ارث داده، و در آن مکتشان داد، هم چنان که درباره آنان فرمود: "وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نَمُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ" (اراده کردیم بر کسانی که در زمین به دست کفار ضعیف شدند، منت نهیم، و ایشان را پیشوایان و وارثان نموده، و در زمین مکتن دهیم. سوره قصص، آیات ۵ و ۶) (روح المعانی، ج ۱۸، ص ۲۰۳) حرف صحیحی نیست.

زیرا آیه مورد بحث از مردمی خبر می‌دهد که بعد از ارث بردن زمین، اجتماعی صالح تشکیل دادند و قوم بنی اسرائیل بعد از نجاتشان از فرعون و لشگرش، هرگز از کفر و نفاق و فسق خالص نگشتند، و مصداق "الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" نشدند، و به نص قرآن کریم در آیاتی بسیار هرگز و در هیچ دوره‌ای چنین روزی به خود ندیدند، و با اینکه اجتماع ایشان همواره از کفار و منافقین و صالحان و طالحان متشکل می‌شده، دیگر معنا ندارد که استخلاف ایشان را مثل بزند برای استخلاف "الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ".

و اگر مراد از تشبیه اصل استخلاف ایشان، به استخلاف خلفای قبل از ایشان - که فرضا بنی اسرائیل باشند چه خوب و چه بد - بوده باشد، در این صورت احتیاجی نبود که مجتمع اسرائیلی را پیش بکشد، و به آنان تشبیه کند و حال آنکه امتهای موجود در زمان نزول آیه و قبل از آن بسیار قوی‌تر و پرجمعیت‌تر از بنی اسرائیل بودند مانند روم و فارس و کلد و غیر ایشان، هم چنان که در آیه "إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ" (چنان که شما را خلیفه بعد از قوم نوح قرار داد. سوره اعراف، آیه ۶۹) و آیه "إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ" (چنان که شما را خلفای بعد از قوم عاد قرار داد. سوره اعراف، آیه ۷۴) بدون هیچ تشبیهی این امت را جانشینان امتهای قبل دانست، و حتی کفار از این امت را هم خلفای اقوام پیشین خواند و فرمود: "وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ" (خدا کسی است که شما را خلیفه‌های زمین قرار داد. سوره انعام، آیه ۱۶۵) و نیز فرمود: "هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ". (او کسی است که شما را خلیفه‌های زمین قرار داد پس هر کس کفر بورزد کفرش علیه خود او است. سوره فاطر، آیه ۳۹)

حال اگر بگوییم چرا جایز نباشد که تشبیه در آیه مورد بحث، تشبیه به بنی اسرائیل باشد؟ آن گاه حق این مجتمع صالح را با جمله بعدی‌اش اداء نموده و بفرماید: "لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ ...؟"

در جواب می‌گوییم: بله، اشکالی ندارد، جز اینکه همان طور که گفتیم، بنابراین دیگر وجهی ندارد که امت اسلام از میان همه امم تنها جانشین بنی اسرائیل باشند، و جانشینی این امت تنها به جانشینی بنی اسرائیل تشبیه گردد.

^۴ در این دین اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه معجزات و بیناتی بر صحت و حقانیت آنچه به سوشان آمد قائم شد. و این به خاطر ستمگری و سر پیچی از دین بود. سوره بقره، آیه ۲۱۳.

و مراد از دین ایشان، آن دینی که برایشان پسندیده، دین اسلام است. و اگر دین را به ایشان اضافه کرد، از باب احترام بود و نیز از این جهت بود که دین مقتضای فطرت خود آنان بود.

و جمله "وَلْيَبْدُلْهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا" مانند جمله "وَلْيَمَكِّنْ لَهُمْ" عطف است بر جمله "لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ" و اصل معنا "لیبدلن خوفهم امنا" بوده، به طور ساده تر اینکه در واقع باید می فرمود "ترس ایشان را مبدل به امنیت کردیم" ولی فرموده "ایشان را بعد از ترس، مبدل به امنیت کردیم" و تبدیل را به خود آنان نسبت داد، حالا یا از باب مجاز عقلی است، و یا آنکه مضاف را چون معلوم بوده حذف کرده، زیرا جمله "مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ" می فهماند که آن محذوف خوف، و تقدیر "لیبدلن خوفهم" بوده، و یا آنکه از این باب نبوده، بلکه کلمه "امنا" به معنای آمنتین بوده که در این صورت معنا این می شود که: خدا ایشان را بعد از ترسشان مبدل کرد به ایمنان و به هر حال، مراد از خوف آن ترسی است که مؤمنین صدر اسلام از کفار و منافقین داشتند.

و جمله "يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا" را اگر بخواهیم با سیاق آیات بهتر وفق دهیم، باید حال از ضمیر در جمله "لَيَبْدُلْنَهُمْ" بگیریم، که معنا چنین می شود: "خدا ترس ایشان را مبدل به امنیت کرد، در حالی که ایشان مرا پرستش کنند، و چیزی شریک من ندانند".

و اگر در این آیه التفاتی از غیبت "یبدلنهم" به تکلم "مرا عبادت کنند" بکار برده و جمله "یعبدوننی" را با جمله "چیزی را شریک من ندانند" تأکید کرده، و کلمه "شیئا" را نکره آورده، که خود دلالت می کند بر نفی شریک به طور اطلاق، همه این نکات حکم می کند بر اینکه مراد از عبادت، خداپرستی خالص است، به طوری که هیچ شایبه ای از شرک - چه شرک جلی و چه شرک خفی - در آن راه نداشته باشد، و خلاصه معنا این می شود که خدا مجتمع آنان را مجتمعی ایمن می سازد، تا در آن جز خدا هیچ چیز دیگری پرستش نشود، و هیچ ربی غیر از خدا قائل نباشند.

و کلمه "ذلک" در جمله "وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ" به طوری که سیاق شهادت می دهد اشاره است به موعود، بنابراین، مناسب تر آن است که کلمه "کفر" را به معنای کفران، و در مقابل شکر بدانیم، و چنین معنا کنیم که: "و هر کس کفران کند و خدا را شکر نگوید، و بعد از تحقق این وعده عوض شکر با کفر و نفاق و سایر گناهان مهلکه، کفران نعمت کند، چنین کسانی کاملاً در فسقند" و فسق هم عبارت است از بیرون شدن از زی بندگی.^۱

^۱ مفسرین در این آیه شریفه اختلافاتی شدید و زیادی دارند.

بعضی گفته اند: درباره اصحاب رسول خدا ۶ نازل شده، و خدا وعده ای را که به ایشان داد منجز کرد، و زمین را در اختیار ایشان قرار داد، و دین ایشان را تمکین داد، و ترس ایشان را مبدل به امنیت کرد، آری بعد از در گذشت رسول خدا ۶ در ایام خلفای راشدین، اسلام را پیش برد، و عزت داد، و در نتیجه آن ترسی که مسلمین از کفار و منافقین داشتند، از میان برفت.

و مراد از استخلاف ایشان استخلاف خلفای چهارگانه بعد از رسول خدا ۶، و یا تنها خلفای سه گانه اول است، و اگر استخلاف را به همه نسبت داده، با اینکه همه مسلمین خلیفه نبودند، و خلافت مختص به سه و یا چهار نفر بود، از قبیل نسبت دادن چیزی است که مخصوص به بعضی است به همه، مثل اینکه می گویند: بنی فلان کشته شدند، با اینکه بعضی از آنان کشته شدند. (تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۲۵۲)

بعضی دیگر گفته اند که: این آیه شامل عموم امت محمد ۶ می شود، و مراد از استخلاف امت وی و تمکین دین ایشان و تبدیل خوفشان به امنیت این است که زمین را به ایشان ارث داد، آن چنان که به امت های قبل از اسلام ارث داد.

و یا مراد استخلاف خلفای بعد از رسول خدا ۶، و تمکین اسلام و شکست دادن دشمنان دین می باشد، که خدای تعالی بعد از رحلت آن جناب وعده خود را وفا کرد، و اسلام و مسلمین را یاری نموده، شهرها و اقطار عالم برای آنان فتح شد. (مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۵۲)

بنابر این دو قول، آیه شریفه از پیشگویی های قرآن خواهد بود، چون خبر از اموری داده که هنوز در عالم تحقق نیافته، و حتی آن روز امیدش هم نمی رفت. بعضی دیگر گفته اند: این آیه مربوط به مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، که اخبار متواتر از ظهورش خبر داده، و فرموده که: زمین را پر از عدل و داد می کند همان طور که پر از ظلم و جور شده باشد، و مراد از "الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ غَمَلُوا الصَّالِحَاتِ" رسول خدا ۶ و ائمه اهل بیت او : است.

آنچه از سیاق آیه شریفه به نظر می‌رسد صرف نظر از مسامحه‌هایی که چه بسا بعضی از مفسرین در تفسیر آیات قرآنی دارند، این است که بدون شک آیه شریفه درباره بعضی از افراد امت است نه همه امت و نه اشخاص معینی از امت، و این افراد عبارتند از کسانی که مصداق "الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" بوده باشند، و آیه نص در این معنا است، و هیچ دلیلی نه در الفاظ آیه و نه از عقل که دلالت کند بر اینکه مقصود از آنان تنها صحابه رسول خدا، و یا خود رسول خدا ۶ و ائمه اهل بیت : می‌باشد نیست، و نیز هیچ دلیلی نیست بر اینکه مراد از "الَّذِينَ" عموم امت بوده، و اگر وعده در آیه متوجه به طایفه مخصوصی از ایشان شده به خاطر صرف احترام از آنان یا عنایت بیشتر به آنان بوده باشد، زیرا همه این حرفها سخنانی خود ساخته و بی دلیل است.

و مراد از استخلاف آنان در زمین نظیر استخلاف نیاکان و امم گذشته این است که اجتماعی صالح از آنان تشکیل دهد، که زمین را ارث ببرند، آن طور که نیاکان و امم گذشته صاحبان قوت و شوکت ارث بردند، و این استخلاف قائم به مجتمع صالح ایشان است، نه به افراد معینی از ایشان، هم چنان که در امتهای قبل از ایشان قائم به مجتمع بود.

و اما اینکه مراد از آن، خلافت الهی به معنای ولایت و سلطنت الهی، نظیر سلطنت داوود و سلیمان و یوسف : بوده باشد، بسیار بعید است، چون از قرآن کریم بعید است که از انبیاء به عبارت "الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ" تعبیر فرماید، و این تعبیر به همین لفظ و یا به معنای آن در بیش از پنجاه مورد در قرآن کریم آمده، و در هیچ جا مقصود از آن انبیای گذشته نبوده، با اینکه گفتگو درباره انبیای گذشته در قرآن کریم بسیار آمده، بلکه در بعضی موارد به عبارت "رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ" یا "رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي" یا نظیر اینها با اضافه کلمه قبل به ضمیر راجع به رسول خدا ۶ آمده است.

و مراد از تمکین دین مرضی آنان در زمین- همان طور که گذشت- این است که دین پسندیده ایشان را پای بر جا بدارد، به طوری که اختلافشان در اصول، و سهل انگاری‌هایشان در اجرای احکام، و عمل به فروع آن، دین آنان را متزلزل نسازد، و همواره اجتماعشان از لکه نفاق پاک باشد.

و مراد از تبدیل خوفشان به امنیت این است که امنیت و سلام بر مجتمع آنان سایه بیفکند، به طوری که نه از دشمنان داخلی بر دین و دنیای خود بترسند، و نه از دشمنان خارجی، نه از دشمنی علنی، و نه پنهانی.^۱

و مراد آیه از اینکه فرمود: "خدای را عبادت می‌کنند و چیزی را شریک او نمی‌گیرند" همان معنایی است که لفظ به طور حقیقت بر آن دلالت کند، و آن عبارت است از اینکه اخلاص در عبادت عمومیت پیدا کند و بنیان هر کرامتی غیر از کرامت تقوی منهدم گردد.

آنچه از همه مطالب بر آمد این شد که خدای سبحان به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند، وعده می‌دهد که به زودی جامعه‌ای برایشان تکوین می‌کند که جامعه به تمام معنا صالح باشد، و از لکه ننگ کفر و نفاق و فسق پاک باشد، زمین را ارث برد و در عقاید افراد آن و اعمالشان جز دین حق، چیزی حاکم نباشد، ایمن زندگی کنند، ترسی از دشمن داخلی یا خارجی نداشته باشند، از کید نیرنگ بازان، و ظلم ستمگران و زورگویی زورگویان آزاد باشند.

^۱ و اینکه بعضی از مفسرین گفته‌اند: "مراد تنها ترس از دشمنان خارجی است، هم چنان که همه ترس مسلمانان صدر اول از کفار و مشرکین بود، که می‌خواستند نور خدا را خاموش ساخته و دعوت حق دین را باطل سازند" (کشاف، ج ۳، ص ۲۵۱) حرف صحیحی نیست، و دلیلی بر گفتار خود ندارند، چون لفظ آیه مطلق است، و هیچ قرینه‌ای که مدعای آنان را اثبات کند در آن نیست، علاوه بر این آیه شریفه در مقام امتنان است، و این چه منتهی است که خدا بر جامعه‌ای بگذارد که دشمن خارجی را بر آنان مسلط نکرده، در حالی که داخل آن جامعه را فساد احاطه کرده باشد، و از هر سو بلاهای گوناگون آن جامعه را تهدید کند، نه امنیتی در جان خود داشته باشند، و نه در عرض و نه در مال، تنها قدرت حاکمه بر آن اجتماع حریت داشته، و طبقه ستمگر در رفاه و پیشرفت باشند؟!

و این مجتمع طیب و طاهر با صفاتی که از فضیلت و قداست دارد هرگز تاکنون در دنیا منعقد نشده، و دنیا از روزی که پیامبر ۶ مبعوث به رسالت گشته تاکنون، چنین جامعه‌ای به خود ندیده، ناگزیر اگر مصداقی پیدا کند، در روزگار مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خواهد بود، چون اخبار متواتری که از رسول خدا ۶۰ ائمه اهل بیت: در خصوصیات آن جناب وارد شده از انعقاد چنین جامعه‌ای خبر می‌دهد، البته این در صورتی است که روی سخن در آیه را متوجه مجتمع صالح بدانیم، نه تنها حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

خواهید گفت: طبق این نظریه چه معنا دارد که روی سخن را در زمان نزول آیه به "الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" کند در حالی که مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آن روز نبود، (نه خودش بود و نه یکی از اهل زمانش). در پاسخ می‌گوییم: این سؤال ناشی از این است که پرسش کننده میان خطابه‌های فردی با خطابه‌های اجتماعی خلط کرده، چون خطاب دو جور ممکن است متوجه اشخاص شود، یکی اینکه اشخاصی را مورد خطابی قرار دهند، بدین جهت که خصوصیات خود آنان مورد نظر است، دیگر اینکه همان اشخاص را مورد خطاب قرار بدهند، اما نه از این جهت که شخص خود آنان مورد نظر باشد، بلکه از این جهت که جمعیتی هستند دارای صفاتی معین، در صورت اول خطاب از مخاطبین به غیر مخاطبین متوجه نمی‌شود. و شامل آنها نمی‌گردد، نه وعده‌اش و نه وعیدش و نه هیچ چیز دیگری، و در قسم دوم اصلاً اشخاص دخالتی ندارند، خطاب متوجه دارندگان صفات کذایی است، که در این صورت به دیگران نیز متوجه می‌شود. در آیه شریفه خطاب از قبیل خطابه‌های دوم است، که بیانش گذشت و اغلب خطابه‌های قرآنی که یا مؤمنین را مخاطب کرده، و یا کفار را از این قبیل است، و همچنین خطابه‌ایی که متضمن بدگویی از اهل کتاب و مخصوصاً یهود است، از این قبیل است، به مخاطبین بدگویی می‌کند به اینکه نیاکان و اجداد چند پشت قبل ایشان چنین و چنان کردند، و همچنین خطابه‌های متوجه به مشرکین که شما بودید که چنین و چنان کردید، به اینکه اسلاف آنان بودند، نه خود آنان، پس معلوم می‌شود که روی سخن با دارندگان فلان صفات زشت است.

و مخصوصاً از این قبیل است وعده‌ای که به یهود داده و فرموده: "فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ" ^۱ که وعده داده شدگان تا زمان تحقق آن وعده و پیشگویی زنده نماندند، و در عین حال روی سخن با یهود عصر نزول است، که شما چنین و چنان می‌شوید.

و نظیر آن وعده در گفتار ذی القرنین است، که بنا به حکایت قرآن کریم گفت: "فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا" ^۲.

و نیز وعده‌ای که به مردم داده که قیامت قیام می‌کند و بساط حیات دنیوی به وسیله نفخه صور بر چیده می‌شود، چنان که فرمود: "ثَقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْتُهُ" ^۳ که مؤمنین صالح را به عنوان اینکه مؤمن و صالحند وعده‌ای داده، که اشخاص حاضر در زمان نزول آن را ندیدند و مردند، ولی همین که در آخرین روز از روزگار دنیا افرادی صالح و مؤمن شاهد نفخه صور می‌شوند، مجوز این شده که این وعده را به همه صالحان مؤمن در همه اعصار، و مخصوصاً افراد حاضر در زمان نزول بدهد.

پس حق مطلب این است که اگر واقعا بخواهیم حق معنای آیه را به آن بدهیم (و همه تعصبات را کنار بگذاریم) آیه شریفه جز با اجتماعی که به وسیله ظهور مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به زودی منعقد می‌شود قابل انطباق با هیچ مجتمعی نیست.

^۱سوره اسراء، آیه ۷.

^۲پس چون وعده پروردگارم برسد، خدا آن را ویران می‌کند، و وعده پروردگار من حق است. سوره کهف، آیه ۹۸

^۳قیامت چه سنگین است در آسمانها و زمین، و به سر وقت شما نمی‌آید مگر ناگهانی. سوره اعراف، آیه ۱۸۷

و اما اگر پای مسامحه و سهل انگاری در تفسیر مفردات و جملات آن راه دهیم، آن وقت ممکن است بگوییم مراد از استخلاف "الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" استخلاف همه امت است، (نه همان طور که گفتیم دسته‌ای مخصوص)، آن وقت در جواب اینکه همه امت مصداق "الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" نیستند، بگوییم این از باب تغلیب است، که از آن باب به شمس و قمر می‌گوییم: شمسین، (دو آفتاب) یا قمرین (دو ماه) و یا پاسخی نظیر آن بدهیم. و مراد از تمکین دینشان، آن دین که برایشان پسندیده، این بگیریم که آنان را در دنیا معروف به امت اسلام می‌کند، و دین اسلام را دین ایشان می‌داند، هر چند که هفتاد و سه فرقه شوند، و هر فرقه‌ای فرق دیگر را کافر بداند، و بعضی خون بعضی دیگر را مباح بشمارد، و عرض و مال او را حلال بداند. و مراد از تبدیل خوف ایشان به امنیت، و اینکه خدا را بپرستند و چیزی را شریک او نگیرند این باشد که خدا اسلام را عزت و شوکت دهد، و بر بخش معظم معموره زمین گسترده کند که در آن قسمت آزادانه نماز و روزه و حج انجام شود، هر چند که از میان خود آنان امنیت رخت بر بسته باشد، و حق و حقیقت با سکنه آنها وداع کرده باشد. که در این صورت موعود به این وعده امت، و مراد از استخلاف ایشان، عزت و شوکتی است که بعد از هجرت رسول خدا ۶ و بعد از رحلت آن جناب نصیب مسلمین شد، ولی اگر معنا این باشد باز وجهی نیست که تنها شامل زمان خلفای راشدین باشد، بلکه بعد از آنان را نیز تا زمان انحطاط خلافت اسلامی شامل می‌شود.^۱

بحث روایی

در مجمع البیان در ذیل آیه "وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ..." گفته است: مفسرین در اینکه "الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ" چه کسانی، اختلاف کرده‌اند، و از اهل بیت روایت شده که منظور مهدی از آل محمد است.

و نیز گفته است: عیاشی به سند خود از علی بن الحسین ۷ روایت کرده که وقتی این آیه را تلاوت کرد، فرمود: به خدا سوگند ایشان شیعیان ما اهل بیتند، که خدا این وعده خود را در حق ایشان به وسیله مردی از ما انجام می‌کند، و او مهدی این امت است، و او کسی است که رسول خدا ۶ درباره‌اش فرمود: "اگر از دنیا نماند مگر یک روز خدا آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا مردی از عترتم قیام کند، که نامش نام من است، زمین را پر از عدل و داد کند، آن چنان که پر از ظلم و جور شده باشد" و نظیر این روایت از ابی جعفر و ابی عبد الله ۷ نقل شده.^۲

مؤلف: از ائمه اهل بیت در این باره اخباری روایت شده، در سابق هم بیان انطباق آیه بر مضمون این روایات گذشت.

و نیز در مجمع البیان بعد از نقل روایت بالا گفته: بنا بر این مراد از "الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" عبارت است از رسول خدا ۶ و اهل بیت او (علیهم الصلوات و السلام). و خواننده عزیز فهمید که مراد از آیه شریفه عام است، و روایت هم به بیش از این دلالت ندارد، چون در آن فرمود: "به خدا سوگند ایشان شیعیان ما اهل بیتند، که خدا این وعده خود را در حق ایشان به وسیله مردی از ما انجام می‌کند..."^۳

^۱ این وجهی است که می‌توان برای آیه تصور کرد، و اما تطبیق آیه با دوره خلفای راشدین و یا سه نفر اول و یا تنها دوره علی ۷ هیچ وجهی ندارد.

^۲ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۵۲

^۳ و در الدر المنثور است که ابن ابی حاتم، و ابن مردویه، از براء روایت کرده‌اند که در تفسیر آیه "وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ..." گفته است: درباره ما نازل شد، که در خوفی شدید قرار داشتیم. (الدر المنثور، ج ۵، ص ۵۵) مؤلف: ظاهر این روایت این است که مراد از "الَّذِينَ آمَنُوا" صحابه‌اند، ولی خواننده محترم توجه فرمود که آیه هیچگونه دلالتی بر این معنا ندارد، بلکه بر خلاف آن دلالت می‌کند.

و نیز در همان کتاب است که ابن منذر، طبرانی، در "اوسط" حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته)، ابن مردویه، بیهقی در "دلائل" و ضیاء در "المختار"، از ابی بن کعب روایت کرده‌اند که گفت: وقتی رسول خدا ۶ و یارانش به مدینه وارد شدند، و انصار ایشان را با آغوش باز پذیرا گشتند، عرب یکدل و یک جهت علیه ایشان قیام نمودند، به طوری که هیچ وقت جرأت نمی‌کردند اسلحه را از خود دور سازند، شب و روز را با اسلحه به سر می‌بردند، و همیشه می‌گفتند: هیچ احتمال می‌دهید روزی برسد که ما آسوده و مطمئن شویم و جز خدا از هیچ کس نترسیم؟ در چنین حالی این آیه نازل شد که "وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ..." (الدر المنثور، ج ۵، ص ۵۵)

مؤلف: این روایت به بیش از این دلالت ندارد که سبب نزول آیه شریفه این جریان بوده، و اما اینکه مراد از "الَّذِينَ آمَنُوا" چه کسانی است؟ از روایت استفاده نمی‌شود، و همچنین خدا در چه زمانی وعده خود را انجام می‌کند؟ آیه از آن ساکت است. و نظیر آن روایتی دیگر است که وقتی آیه "وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا"

و در نهج البلاغه در کلامی از آن جناب آمده که در پاسخ عمر وقتی که از آن جناب پرسید آیا صلاح هست خودم با لشکر اسلام به طرف فارس که برای جنگ تجمع کرده‌اند بروم؟ فرمود: پیشرفت و یا شکست این امر (یعنی دین اسلام) بستگی به نصرت، و یا خذلان کسی ندارد، این دین خداست که همه جا خدا پیروزش کرده و لشگرش را عزت داده و تأیید کرده است، تا رسید به آنجا که رسیده، و ما پای بند وعده خداییم که فرمود: "وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا" و خدای تعالی هر وعده‌ای که بدهد انجام می‌کند و لشگر خود را پیروزی می‌بخشد، و در اسلام سرپرست مسلمانان حکم رشته تسبیح را دارد، که اگر پاره شود، دانه‌ها از هم گسیخته و متفرق می‌شوند، و چه بسیار متفرق شده‌هایی که دیگر جمع نشد، و عرب در امروز هر چند که اندکند، ولی با دین اسلام بسیار شده و با وحدت و اجتماعی که به دست آورده عزیز و نیرومند گشته، پس تو سر جای خود بمان، و مبدا که حرکت کنی، چون تو به منزله قطب آسیایی، باید که به دست عرب این آسیا را بچرخانی، و آتش جنگ را بدون اینکه خودت مباشرت کنی برافروخته سازی، چون اگر خودت از جایت تکلان بخوری دشمنانی که در اقطار جزیره العرب هستند از جا کنده می‌شوند، و حرکت می‌کنند، آن وقت دل واپسی تو نسبت به مرکز و زنان و کودکانی که به جای گذاشته‌ای بیشتر از دل واپسیت نسبت به لشگر دشمن خواهد بود، علاوه دشمنان غیر عرب می‌گویند: این بزرگ عرب و ریشه ایشان است، که اگر او را از پای در آورید و این ریشه را قطع کنید برای همیشه راحت می‌شوید، و همین خود اهتمام ایشان را در جنگ و طمع آنان را به پیروزی بیشتر می‌کند.

و اما اینکه راجع به عدد افراد دشمن صحبت کردی، مگر ما در گذشته با کثرت عدد پیروز می‌شدیم، هرگز چنین نبود، بلکه تنها رمز موفقیت ما نصرت و معاونت خدایی بود.^۱
مؤلف: صاحب روح المعانی با این حدیث استدلال کرده بر اینکه مراد از "استخلاف" در آیه ظهور و غلبه اسلام و ارتفاع قدر آن در زمان خلفای راشدین است،^۲ و حال آنکه حدیث از این معانی به کلی اجنبی است، بلکه از اجنبی بودن گذشته، بر خلاف ادعای او دلالت دارد، چون از کلام آن جناب برمی‌آید که وعده خدا درباره نصرت دین و مؤمنین هنوز تا به آخر انجام نشده، و مسلمین در آن روز در بین راه آن بودند، چون امام ۷ به عمر دلگرمی داد که "وَاللَّهِ مَنْجَزٌ وَعَدَةٌ" خدا به وعده خود وفا می‌کند" و نیز از این حدیث به خوبی برمی‌آید که در آن روز هنوز دین اسلام به آن تمکنی که خدا وعده داده نرسیده بود، و خوف مسلمین مبدل به امنیت نگشته بود، و چگونه امنیت موعود رسیده بود و حال آنکه به حکم این حدیث مسلمانان در میان دو خوف قرار داشتند، یکی دشمنان داخلی که با حکومت مرکزی پیمان داشتند، که از فرصت استفاده نموده پیمان خود بشکنند، و به زنان و کودکان شیخون بزنند، یکی هم دشمنان خارجی؟^۳

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٥٦﴾

و نماز را بر پا دارید و زکات بدهید و حکم پیامبر را اطاعت کنید، امید است که مورد رحمت خدا قرار گیرید و وعده جانشین شدن در زمین و تشکیل جامعه‌ای بر پایه دین اسلام بی ترس از دشمنان، برای شما تحقق یابد (۵۶)

مناسبتی که مضمون این آیه با آیات سابق دارد، می‌رساند که این آیه تتمه آیات سابق است.

بنابراین اینکه فرمود: "وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ" دستور به اطاعت او است، در وظایف و عبادتهایی که برای بندگانش تشریع کرده، و اگر از میان همه وظائف تنها نماز و زکات را یادآوری کرد، برای این بود که این دو تکلیف در میان تکالیف راجع به خدا و خلق به منزله رکن است، و جمله "وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ" انفاذ ولایت آن جناب است در قضاء و در حکومت. و جمله "لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ" تعلیل برای امر است به مصلحتی که در مأمور به هست، و معنای آن به طوری که از سیاق بر می‌آید این است که خدا و رسول را اطاعت کنید، که در این دو اطاعت امید آن هست که رحمت الهی شامل شما شود، و

مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... " نازل شد رسول خدا ۶ فرمود: بشارت بر این امت، که خدا وعده بلندی، و رفعت، و دین، و نصرت، و تمکین، در زمین به ایشان داد، پس هر کس از شما عمل آخرت را برای دنیایش کند در آخرت هیچ بهره‌ای نخواهد داشت. زیرا صرف بشارت آن جناب به امت به اینکه جانشین در زمین خواهند شد مستلزم این نیست که مراد از "الَّذِينَ آمَنُوا" در آیه تمامی فرد فرد امت و خصوص صحابه و یا چند نفر معدود از ایشان باشد.

^۱ نهج البلاغه فیض، ص ۴۴۲، خطبه ۱۴۶

^۲ تفسیر روح المعانی، ج ۱۸، ص ۲۰۲

^۳ و در الدر المنثور است که ابن مردویه از ابی الشعثاء روایت کرده که گفت: من با حذیفه و ابن مسعود نشسته بودم، حذیفه گفت: نفاق از بین رفت، و منافقین دست از نفاق برداشته کار را یک طرفی کردند، یا مسلمان شدند، و یا صراحتاً به کفر برگشتند، زمان رسول خدا ۶ نفاق می‌کردند، (چون جرأت بر اظهار کفر نداشتند)، ابن مسعود خندید و گفت: این سخن را به چه دلیل می‌گوی؟ گفت: به دلیل آیه "وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ...". (در المنثور، ج ۵، ص ۵۵)

مؤلف: ای کاش کسی از حذیفه می‌پرسید منافقین زمان رسول خدا ۶ چه شدند؟ با اینکه به شهادت کتاب عزیز و ادله تاریخی، یک ثلث اهل مدینه از منافقین بودند، و تازه همه منافقین تنها در مدینه نبودند، بلکه بیشترشان آن جا بودند و گر نه در اطراف نیز وجود داشتند، چطور شد آیا با رحلت رسول خدا ۶ نفاق هم از دل آنان برفت؟ و یا آنهایی که همواره منتظر حادثه و آرزومند گرفتاری برای مسلمانان بودند، و همواره سنگ بر سر راه آنان می‌انداختند، با رحلت آن حضرت ناگهان رأیشان برگشت، و از نفاق دست برداشتند؟

خدا وعده خود را درباره شما انجام کند، و یا انجام آن را زودتر کند، چون بر طرف شدن نفاق از بین مسلمانان، و عمومیت یافتن صلاح و اتفاق کلمه حق، کلید انعقاد مجتمعی است صالح، که هر قسم خیرات به سویش سرازیر می‌شود.

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٥٧﴾

هرگز مپندار که کفرپیشگان می‌توانند خدا را در زمین ناتوان کنند و او را از وفا به وعده خود بازدارند. آنان سرانجام شکست خواهند خورد، و جایگاهشان آتش دوزخ است و بی گمان، آن بدجایگاهی است (۵۷)

این آیه تتمه آیات قبل است، و در آن، وعده استخلاف در زمین و تمکین دین و تبدیل خوف به امنیت را که در آیات سابق بود تأکید می‌کند.

پیامبر خود را خطاب می‌کند به خطابی مؤکد، که زنه‌ار، خیال نکنی که کفار خدای را در زمین عاجز می‌کنند، و با نیرو و شوکت خود جلو خدای را از انجام وعده‌اش می‌گیرند، و این بیان و حقیقت بشارتی است به رسول خدا ع، به کرامتی که به امت وی کرده، و اینکه دشمنانش شکست خورده و مغلوب خواهند شد، و چون بشارت به آن جناب بود، لذا او را مخاطب قرار داد، و این التفات را به کار برد.

و چون نهی مذکور (خیال مکن) در معنای این است که به زودی کفار به حکم اجبار دست از معارضه با دین و اهل دین بر می‌دارند، لذا جمله "وَمَا لَهُمُ النَّارُ..." را بر آن عطف کرد، و گویا فرموده است: ایشان در دنیا شکست خورده، و در آخرت در آتش منزل می‌کنند، که بد بازگشت گاهی است.

بیان آیات

این آیات بقیه احکامی که گفتیم در این سوره آمده بیان می‌کند، و سوره با همین آیات ختم می‌شود، و در آن اشاره است به اینکه خدای سبحان آنچه تشریع می‌کند به علم خود می‌کند، و به زودی حقیقت (و مصالح واقعی احکامش) برای مردم در روزی که به سویش باز می‌گردند روشن می‌شود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَسْتَعِذِّنْكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَنُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَلْبُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ۚ مِّن قَبْلِ صَلَوةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِّنَ الظَّهْرِ وَمِن بَعْدِ صَلَوةِ الْعِشَاءِ ۚ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُونَ ۚ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ ۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ ۚ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٨﴾ وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَعِذْنَ كَمَا اسْتَعِذْنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ ۚ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٩﴾ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَن يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ ۚ غَيْرِ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ ۚ وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ ۚ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٦٠﴾ لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا

عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَلَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقَكُمْ ۚ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا ۚ فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَرَكَةً طَيِّبَةً ۚ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦١﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ ۚ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۚ فَإِذَا أَسْتَأْذِنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذِنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٢﴾ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا ۚ قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا ۚ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا ۗ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٤﴾

يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَيْسَتْ عَلَيْكُمْ مَلَكَتُ أَيْمَانُكُمُ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِّن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِّنَ الظَّهِيرَةِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ۚ ثَلَاثُ عَوَرَاتٍ لَّكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَ هُنَّ طَوْفُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ ۚ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، باید بردگانتان و نیز نوجوانانتان که به حد بلوغ نرسیده‌اند، هنگام ورود به خانه‌های شما، در هر شبانه روز سه مرتبه از شما اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح، و در نیمروز آن گاه که لباس‌های خود را از تن بیرون می‌آورید، و پس از نماز عشا. این سه زمان، زمان‌هایی هستند که شما دوست نمی‌دارید دیگران از وضع شما در آنها آگاه شوند، و شایسته است که بر دیگران پوشیده بمانید. ولی پس از این سه زمان، نه بر شما گناهی است که آنان را به اجازه خواستن فرمان ندهید، و نه بر آنان گناهی است که اجازه نگیرند، چرا که رفت و آمدشان بر گرد شما بسیار است و همه بر گرد یکدیگر می‌چرخید، و اجازه خواستن پی در پی ملال آور است. خداوند احکام دین خود را که از نشانه‌های اوست این گونه برای شما بیان می‌کند، و خدا به احکامی که مورد نیاز شماست داناست و آنچه برای شما مقرر می‌دارد براساس حکمت اوست (۵۸)

"وضع ثياب" در جمله "تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ" به معنای کندن لباس، و کنایه است از اینکه اهل خانه در حالی باشند که چه بسا میل نداشته باشند بیگانگان در آن حال ایشان را ببینند. و کلمه "ظهیره" به معنای وقت ظهر است. و کلمه عورت به معنای عیب است، و اگر آن را عورت نامیده‌اند، چون هر کس عار دارد از اینکه آن را هویدا کند، و شاید مراد از آن در آیه شریفه هر چیزی باشد که سزاوار است پوشانده شود. پس جمله "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا" دنباله جمله سابق است که می‌فرمود: "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا..."، که حکم می‌کرد به اینکه داخل شدن به خانه هر کس موقوف به اجازه گرفتن است، در نتیجه آیه مورد بحث به منزله استثناء از آن حکم عمومی است، چون در خصوص غلامان و کنیزکان اجازه گرفتن در سه هنگام را کافی می‌داند، و بیش از آن را واجب نمی‌داند.

و معنای اینکه فرمود: "لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ" این است که به ایشان دستور دهید که از شما اجازه دخول بخواهند، و از ظاهر جمله "مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ" بر می‌آید که مراد از آن تنها غلامان است (چون کلمه "الذین" برای مردان است، نه کنیزان)، هر چند که لفظ عمومیت دارد، و اگر آن خاص را به لفظ عام تعبیر کرده، از باب تغلیب است، و از روایت هم این اختصاص بر می‌آید، که به زودی روایاتش خواهد آمد. و معنای "الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ" اطفالی است که به حد تمیز رسیده‌اند، ولی بالغ نشده‌اند، و دلیل بر رسیدن به حد تمیز جمله "ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ" است.

و منظور از جمله "ثَلَاثَ مَرَّاتٍ" سه نوبت در هر روز است، به دلیل اینکه دنبالش آن را تفصیل داده، و فرموده: اول قبل از نماز فجر، و دوم هنگام ظهر که به خانه می‌آیید و جامه می‌کنید، سوم بعد از نماز عشاء، و در جمله "ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ" به وجه حکم اشاره نموده و می‌فرماید: این سه موقع سه عورت است برای شما، که طبعا شایسته نیست غیر از شما کسی بر وضع شما مطلع شود.

و معنای اینکه فرمود: "لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ" این است که مانعی نیست که بعد از این سه موقع مأمورشان نکنید به اجازه دخول خواستن و مانعی هم برای ایشان نیست که از شما استیذان نکنند. و در جمله "طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ" به وجه این حکم (یعنی رفع مانع مذکور) اشاره نموده و می‌فرماید: چون در غیر این سه موقع غلامان و کنیزان دائما در آمد و شد، و خدمتند. پس تنها در اجازه خواستن به این سه هنگام اکتفاء کنند.

"كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ" - یعنی خدا این چنین احکام دین خود را بیان می‌کند، چون این آیات دلالت بر آن احکام دارد "وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ" احوال شما را می‌داند، و آنچه را که حکمت اقتضاء می‌کند نیز مراعات می‌کند.

بحث روایی

در کافی به سند خود از زراره از امام صادق ۷ روایت کرده که در تفسیر جمله "مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ" فرموده: این حکم تنها مخصوص مردان است، نه زنان. زراره می‌گوید پرسیدم: پس زنان در این سه هنگام باید اجازه بگیرند؟ فرمود: نه، و لیکن می‌توانند داخل و خارج شوند، و درباره کلمه "منکم" در جمله "وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ" فرمود: یعنی از خودتان، آن گاه اضافه فرمود که: بر شما است (بر ایشان است - نسخه بدل) که مانند کسانی که بالغ شده‌اند در این سه ساعت استیذان کنند.^۱

مؤلف: در این مسأله که حکم مخصوص مردان است روایات دیگری نیز از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) رسیده است.^۲

^۱ کافی، ج ۵، ص ۵۲۹ ح ۲.

^۲ الدر المنثور است که سعید بن منصور و ابن ابی شیبہ و ابو داوود و ابن مردویه، و بیهقی، در "سنن" خود از ابن عباس روایت کرده‌اند که در ذیل آیه "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ" گفته است: آیه اذن از جمله آیاتی است که بیشتر مردم به آن عمل نکردند، ولی من همواره به این دخترم - کنیزی کوتاه قد بالای سرش ایستاده بود - یادآوری می‌کنم که از من اجازه بگیرد، و سپس بر من وارد شود. (الدر المنثور، ج ۵، ص ۵۶)

و در تفسیر قمی درباره همین آیه از قول امام ۷ گفته: خدای تعالی مردم را نهی کرد از اینکه در این سه هنگام - که ذکر فرموده - داخل خانه کسی بشوند، چه اینکه پدر باشد یا خواهر یا مادر و یا خادم، مگر به اذن ایشان، و آن سه وقت عبارت است از، بعد از طلوع فجر و ظهر و بعد از عشاء، و غیر این سه هنگام را

وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَعِذُوا كَمَا أَسْتَعِذْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۚ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ

ءَايَاتِهِ ۚ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٩﴾

و هنگامی که کودکان شما به حد بلوغ رسیدند، باید برای ورود به خانه شما اجازه بگیرند؛ چنان که مردان و زنانی که پیش از آنان بالغ شدند، اجازه می‌خواستند. خداوند احکام دین خود را که از نشانه‌های اوست، این گونه برای شما به روشنی بیان می‌کند. و خداوند به احکامی که مورد نیاز شماست داناست، و آنچه برای شما مقرر می‌دارد براساس حکمت اوست (۵۹)

این جمله بیانگر این حقیقت است که حکم مذکور، یعنی استیذان در سه نوبت برای اطفال تا مدتی معین معتبر است، و آن رسیدن به حد بلوغ است، و بعد از آن باید مانند کسانی که قبلاً ذکر شد یعنی بالغان از مردان و زنان آزاد اجازه بگیرند، "خدا این چنین آیات خود را برایتان بیان می‌کند و خدا علیم و حکیم است".

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ

بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ ۚ خَيْرٌ لَهُنَّ ۚ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٦٠﴾

و بر زنانی که در اثر سالخوردگی از زناشویی بازنشسته و امیدی به ازدواج ندارند گناهی نیست که لباس‌های خود را فرو گذارند بی آن که زیبایی‌های خود را نمایان سازند؛ و اینکه پاکدامنی پیشه سازند و حجاب خویش را رعایت کنند بهتر و شایسته‌تر است. و خدا شنوا و داناست (۶۰)

کلمه "قواعد"، جمع قاعده است، که به معنای زنی است که از نکاح بازنشسته باشد، یعنی دیگر کسی به خاطر پیری‌اش میل به او نمی‌کند، بنابراین جمله "اللاتی لا یرجون نکاحاً" وصفی توضیحی برای کلمه قواعد است، و بعضی گفته‌اند: کلمه مذکور به معنای زنی است که از حیض یائسه شده باشد، و وصف بعد از آن صرفاً برای رفع اشتباه است. و در مجمع‌البیان گفته: کلمه "تبرج" به معنای این است که زن محاسن و زیبایی‌های خود را که باید بپوشاند اظهار کند، و این کلمه در اصل به معنای ظهور بوده، برج را هم به همین جهت برج نامیده‌اند، که بنایی است ظاهر و پیدا.^۱

مطلق گذاشته و فرموده "لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَ لَا عَلَیْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَ هُنَّ" یعنی بعد از این سه هنگام "طَوَافُونَ عَلَیْکُمْ یَغْضُکُمْ عَلَی بَعْضٍ". (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۸)

و در مجمع‌البیان در ذیل آیه مورد بحث گفته: معنایش این است که: به غلامان و کنیزان خود دستور دهید وقتی می‌خواهند به شما و در محل خلوت شما وارد شوند، از شما اجازه بگیرند (نقل از ابن عباس) بعضی دیگر گفته‌اند: تنها عبید مورد نظرند، (نقل از ابن عمر)، البته به این مضمون از امام ابی جعفر و ابی عبد الله ۷ نیز روایت شده. (مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۵۴)

مؤلف: با این روایات و با ظهور خود آیه روایتی که حاکم از علی ۷ نقل کرده ضعیف می‌شود، و آن این است که مراد زنانند، و اما مردان باید استیذان کنند. در الدر المنثور است که ابن ابی شیبہ، و ابن مردویه، از ابن عمر روایت کرده که گفت: رسول خدا ۶ فرمود: اعراب بر شما مسلمانان غلبه نکنند در نامیدن نماز عشاء به نماز عتمه، چون این نماز در کتاب خدا عشاء نامیده شده، کلمه عتمه مربوط به دوشیدن شتران در آن هنگام است.

مؤلف: نظیر این روایت از عبد الرحمن بن عوف به این عبارت نقل شده، که رسول خدا ۶ فرمود: اعراب در مراسم نماز شما بر شما غلبه نکنند، که خدای تعالی فرموده: "وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ" و عتمه مربوط به شتران است. (الدر المنثور، ج ۵، ص ۵۷)

^۱ مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۵۴

این آیه در معنای استثنایی است از عموم حکم حجاب، و معنایش این است که بر هر زنی حجاب واجب است الا زنان مسن، که می‌توانند بی حجاب باشند، البته در صورتی که کرشمه و تبرج نداشته باشند. جمله "وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ" کنایه است از خودپوشی، یعنی همین زنان سالخورده نیز اگر خود را بپوشانند بهتر از برهنه بودن است، و جمله "وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ" تعلیل حکمی است که تشریع کرده، و معنایش این است که خدا شنوا است آنچه را که زنان به فطرت خود در خواستش را دارند، و دانا است به احکامی که به آن محتاجند.

بحث روایی

در کافی به سند خود از حریر از امام صادق ۷ روایت کرده که آیه "أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ" را قراءت نموده و فرمودند: مراد از آن جلباب و خمار است، در صورتی که زن سالخورده باشد.^۱

مؤلف: و در این معنا اخبار دیگری نیز هست.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَرَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦١﴾

بر نابینا و بر لنگ و بر بیمار و بر شما گناهی نیست که از خانه‌های خودتان یا از خانه‌های پدرانتان یا خانه‌های مادرانتان یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عموهایتان یا خانه‌های عمه‌هایتان یا خانه‌های دایی‌هایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان یا خانه‌هایی که مخازن خوراکی آنها را در اختیار دارید یا خانه دوستان غذایی بخورید. بر شما و آنان گناهی نیست که دسته جمعی یا به تنهایی و جدا جدا غذا بخورید. شما باید آداب ورود به خانه دیگران را رعایت کنید و هنگامی که به خانه‌هایی درآمدید، به یکدیگر سلام کنید که سلام درودی است مبارک و خوشایند که از جانب خدا مقرر شده است. خداوند احکام دین خود را که از نشانه‌های اوست، این گونه برای شما به روشنی بیان می‌کند، شاید دانش دین بیابید و آن را به کار بندید (۶۱)

ظاهر آیه این است که در آن برای مؤمنین حقی قائل شده، و آن این است که می‌توانند در خانه خویشاوندان، و یا کسانی که ایشان را امین می‌دانند، و یا خانه دوستان خود چیزی بخورند، البته به مقداری که بدان احتیاج دارند، نه به حد اسراف و افساد.

"لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ... وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ" - در عطف "عَلَى أَنْفُسِكُمْ" که عطف به ما قبل خود شده، دلالت است بر اینکه شمردن نامبردگان از این باب نبوده که خصوصیتی داشته باشند، بلکه از باب این بوده که به خاطر عیب و نقصی که در

^۱ فروع کافی، ج ۵، ص ۵۲۲ ح ۴.

اعضاء دارند احیانا نمی‌توانند رزق خود را کسب کنند، لذا جایز است که از خانه‌های نامبردگان رفع حاجت کنند، و الا فرقی میان کور و چلاق و مریض و غیر ایشان نیست.

"مِنْ بَيُوتِكُمْ أَوْ بَيُوتِ آبَائِكُمْ..." - در اینکه خانه‌هایتان را با خانه‌های خویشاوندانتان و بقیه نامبردگان آورده، اشاره است به اینکه در دین اسلام خانه‌های نامبردگان با خانه خود شما فرقی ندارد، چون در این دین مؤمنین، اولیای یکدیگرند، و در حفظ خانه و زندگی یکدیگر فرقی با خانه و زندگی خودشان نمی‌گذارند، آن طور که صاحب اختیار و سرپرست خانه خویشند، خانه‌های اقرباء و کسانی که شما قیم و سرپرستی آنان را دارید و دوستان خویش را نیز سرپرستی می‌کنید. علاوه بر این کلمه "بیوتکم" شامل خانه فرزند و همسر انسان نیز می‌شود هم چنان که روایت هم به این معنا دلالت دارد. "أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ" - کلمه "مفاتیح" جمع مفتاح و به معنای مخزن است، و معنای جمله این است که حرجی بر شما نیست از اینکه بخورید از خانه‌های خودتان، (که گفتیم منظور خانه فرزندان و همسران است)، و هر جا که کلیدش به شما سپرده شده، مانند خانه‌هایی که انسان قیم و یا وکیل در آن شده باشد، و یا کلیدش را به آدمی سپرده باشند. "أَوْ صَدِيقِكُمْ" - این جمله عطف است بر ما قبل، به تقدیر کلمه "بیت" چون سیاق آن را می‌رساند، و تقدیر "و یا خانه صدیق‌تان" بوده است.

"لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً" - کلمه "اشتات" جمع "شت" است، و شت مصدر است که به معنای تفرق است، و اگر در معنای متفرق استعمال شده به منظور مبالغه بوده، و باز به همین منظور به صیغه جمع آمده، ممکن هم هست مصدر نباشد، بلکه صفت باشد، به معنای متفرق، هم چنان که کلمه حق، وصفی است به معنای حق‌دار.

و معنای آیه این است که گناهی بر شما نیست که همگی دست جمعی و با یکدیگر بخورید، و یا جدا جدا. و این آیه هر چند که به حکم روایات درباره موردی خاص نازل شده، ولی مفادش عام است.^۱

"فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ..." - بعد از آنکه گفتگو از خانه‌ها را به میان آورد، ادب دخول در آن را متفرع بر آن نموده، فرمود: "و چون داخل خانه‌ها شوید بر خود سلام کنید".

و مقصود از "سلام کردن بر خود"، سلام کردن بر هر کسی است که در خانه باشد، در اینجا نیز اگر نفرمود: "بر اهل آن سلام کنید"، خواست یگانگی مسلمانان با یکدیگر را برساند، چون همه انسانند، و خدا همه را از یک مرد و زن خلق کرده، علاوه بر این همه مؤمنند، و ایمان ایشان را جمع کرده، چون ایمان قوی‌تر از رحم، و هر عامل دیگری برای یگانگی است. و بعید هم نیست که مراد از جمله "فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ" این باشد که وقتی کسی داخل بر اهل خانه‌ای شد، بر آنان سلام کند، و ایشان جواب سلامش را بدهند.

جمله "تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ" حال است، یعنی در حالی که سلام تحیتی است از ناحیه خدا، چون او تشریفش کرده و حکمش را نازل ساخته تا مسلمانان با آن یکدیگر را تحیت گویند، و آن تحیتی است مبارک و دارای خیر بسیار، و باقی و طیب، چون ملائیم با نفس است. آری، حقیقت این تحیت گسترش امنیت و سلامتی بر کسی است که بر او سلام می‌کنند، و امنیت و سلامتی پاکیزه‌ترین چیزی است که در میان دو نفر که به هم برمی‌خورند برقرار باشد.

خدای سبحان سپس آیه را با جمله "كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ" ختم کرد، که تفسیرش گذشت.

"لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ" - یعنی تا شاید شما به معالم دین خود آگاهی یابید و به آن عمل کنید، برخی این طور معنا کرده‌اند.

بحث روایی

^۱ مفسرین در این فصل از آیه و در فصل قبلی آن اختلاف شدیدی دارند، که ما صلاح در آن دیدیم که از ایراد آن و غور و بحث از آن صرف نظر کنیم، چون معنایی که ما برای این دو فصل آوردیم معنایی است که از سیاق استفاده می‌شود.

در الدرالمنثور است که ابن جریر، و ابن ابی حاتم از ضحاک روایت کرده که گفت: اهل مدینه قبل از آنکه رسول خدا ۶ مبعوث شود رسمشان چنین بود که افراد کور و مریض و چلاق را در غذا با خود شرکت نمی‌دادند، و فکر می‌کردند که افراد کور تشخیص نمی‌دهند کدام لقمه لذیذتر و بهتر است، مریض هم که نمی‌تواند مانند سالم غذا بخورد، و چلاق هم حریف اشخاص سالم نیست، ولی بعد از بعثت اجازه داده شد که با آنان غذا بخورند.

و نیز در همان کتاب است که ثعلبی از ابن عباس روایت کرده که گفت: حارث با رسول خدا ۶ به عزم جهاد بیرون شد، و خالد بن زید را جانشین خود در امور خانواده‌اش کرد، و خانواده حارث از اینکه با خالد که بیمار بود غذا بخورند ناراحت بودند، پس این آیه نازل شد.

و نیز در همان کتاب است که عبد بن حمید و ابن جریر و ابن ابی حاتم، از قتاده روایت کرده‌اند که گفت: این قبیله که از بنی کنانه بن خزیمه است، در جاهلیت تنها غذا خوردن را ننگ می‌دانستند، حتی پیش می‌آمد که یکی از آنان بر شدت گرسنگی غذا را با خود می‌گردانید تا شاید کسی را پیدا کند که با او غذا بخورد و آب بیاشامد، ولی در اسلام اجازه هر دو قسم غذا خوردن داده شد، و آیه شریفه "لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً" نازل گردید.^۱

مؤلف: و در معنای این روایت روایات دیگری نیز هست.

و در کافی به سند خود از زراره، از امام صادق ۷ روایت آورده که در معنای آیه "أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقَكُمْ"، فرمود: اینها که خدای عز و جل در این آیه نامشان را برده، بدون اجازه از خرما و خورش و طعام یکدیگر می‌خوردند، و همچنین زن بدون اجازه از خانه شوهرش می‌تواند بخورد، و غیر اینها نمی‌توانند.^۲

و در همان کتاب به سند خود از ابی حمزه ثمالی از امام باقر ۷ روایت کرده که فرمود: رسول خدا ۶ به مردی فرمود: تو و آنچه مال داری ملک پدرت هستی، آن گاه امام فرمود: در عین حال من دوست نمی‌دارم که پدری از مال پسر بردارد، مگر آن مقداری که ناچار از آن است، چون خدا فساد را دوست نمی‌دارد.^۳

و در همان کتاب به سند خود از محمد بن مسلم، از امام صادق ۷ روایت کرده که از آن جناب در مورد مردی پرسیدم که پسرش توانگر است، و پدر محتاج؟ فرمود: پدر می‌تواند از مال او بخورد، و اما مادر نخورد، مگر به عنوان قرض.^۴

و باز در همان کتاب به سند خود از جمیل بن دراج از امام صادق ۷ روایت کرده که فرمود: زن می‌تواند بخورد، و صدقه دهد، و دوست هم می‌تواند از منزل برادرش بخورد، و صدقه دهد.^۵

و در همان کتاب به سند خود از ابن ابی عمیر، از شخصی که نامش را برد، از امام صادق ۷ روایت کرده که در ذیل جمله "أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ" فرمود: مثل کسی که وکیلی در اموال خود دارد، و او بدون اجازه وی از مال وی می‌خورد.^۶

و در مجمع‌البیان در ذیل جمله: "أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ" گفته: بعضی گفته‌اند معنایش "من بیوت اولادکم" است، به دلیل اینکه امام به فرزند کسی فرمود: تو و مالت مال پدرت هستی، و نیز همان جناب فرموده: پاکیزه‌ترین رزقی که انسان می‌خورد آن است که از کسبش باشد، و فرزند او نیز از جمله کسب او است.^۷

مؤلف: و در این معانی روایات بسیاری دیگر است.

و در کتاب معانی، به سند خود از ابی الصباح روایت کرده که گفت: از امام باقر ۷ از معنای آیه "فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ..." پرسیدم، فرمود: این همان سلام کردن شخص به اهل خانه است، وقتی که به خانه وارد می‌شود، و جواب سلام اهل خانه به او است، زیرا همین سلام و علیک، سلام بر خودتان است.^۸

مؤلف: در تفسیر همین آیه اشاره به این معنا گذشت.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَعِذُّوهُ^۱ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَعِذُّونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ^۲ فَإِذَا اسْتَعِذُّوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ^۳ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۴

مؤمنان راستین تنها کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند، و هنگامی که با پیامبر بر سر کاری که مربوط به جامعه اسلامی است گرد آمده‌اند، پیش از آن که از او اجازه بگیرند، از نزد وی بیرون نمی‌روند. کسانی که از تو اجازه

^۱ الدرالمنثور، ج ۵، ص ۵۸

^۲ فروع کافی، ج ۶، ص ۲۷۷ ح ۲

^۳ کافی ج ۵، ص ۱۳۵، ح ۳.

^۴ کافی، ج ۵، ص ۱۳۵ ح ۱

^۵ کافی، ج ۶، ص ۲۷۷ ح ۳

^۶ کافی، ج ۶، ص ۲۷۷ ح ۵

^۷ مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۵۶

^۸ معانی الاخبار، ص ۱۶۲

می گیرند، اینانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند. پس اگر برای برخی از کارهای خود از تو اجازه خواستند، به هر کس از آنان که خواهی اجازه ده و برایشان از خدا آمرزش بخواه که خدا آمرزنده و مهربان است (۶۲)

ذکر جمله "الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ" برای بیان مؤمنین با اینکه معنای کلمه مؤمنین روشن بود برای این بود که دلالت کند بر اتصافشان به حقیقت معنای ایمان، و معنایش این است که مؤمنین عبارتند از آنهایی که به خدا و رسولش ایمان حقیقی دارند، و به وحدانیت خدا و رسالت رسولش باور و اعتقاد قلبی دارند.

و به همین جهت دنبالش فرمود: "و چون با او بر سر امری اجتماع و اتفاق می کنند، نمی روند تا اجازه بگیرند" و مقصود از امر جامع امری است که خود به خود مردم را دور هم جمع می کند، تا درباره آن بیندیشند و مشورت کنند، و سپس تصمیم بگیرند، مانند جنگ و امثال آن.

و معنای آیه این است که چون با رسول او بر سر امری از امور عمومی اجتماع می کنند، پی کار خود نرفته و از آن جناب روی نمی گردانند، مگر بعد از آنکه کسب اجازه کرده باشند.

و چون چنین بود، دنبالش فرمود: "کسانی که از تو اجازه می گیرند کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان دارند" و این در حقیقت به منزله عکس صدر آیه است، تا دلالت کند بر ملازمه و اینکه ایمان از کسب اجازه جدا نمی شود.

"فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ" - در این جمله خدای تعالی رسول گرامی خود را اختیار می دهد که به هر کس خواست اجازه رفتن بدهد، و به هر کس خواست ندهد.

"وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ" - در این جمله رسول گرامی خود را دستور می دهد تا به منظور دلخوش کردن آنان، و اینکه رحمتی باشد برای آنان، از خدا برایشان طلب مغفرت کند.

بحث روایی

در تفسیر قمی در ذیل جمله "إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ... حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ" فرموده اند: این آیه درباره عده ای نازل شد که هر وقت رسول خدا ۶ ایشان را برای امری از امور جمع می کرد تا پی کاری یا جنگی که پیش آمده بود بفرستد، بدون اجازه او متفرق می شدند، خدای تعالی ایشان را از این رفتار نهی فرمود. و در همان کتاب در ذیل آیه "فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ" فرمود: این آیه درباره حنظله بن ابی عیاش نازل شد، و جریانش چنین بود که او در شبی که فردایش جنگ احد شروع می شد، عروسی کرده بود، پس از رسول خدا ۶ اجازه گرفت تا نزد اهلیش بماند، پس خدای عز و جل این آیه را فرو فرستاد، حنظله نزد اهلیش ماند، صبح در حال جنابت به میدان جنگ آمد و شهید شد، رسول خدا ۶ فرمود: من خود دیدم که ملائکه حنظله را با آب ابرها، و روی تخته هایی از نقره در میان آسمان و زمین غسل می دادند، و به همین جهت او را غسل الملائکه نامیدند.

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا
فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾

فراخوانی پیامبر را در میان خود مانند فراخوانی یکدیگر قرار ندهید؛ اگر پیامبر شما را برای کاری فراخواند، حاضر شوید، و بی اجازه او از نزدش خارج نشوید. قطعاً خداوند کسانی از شما را که آهسته آهسته و در پناه دیگران از حضور پیامبر بیرون می روند، می شناسد. پس باید کسانی که از فرمان پیامبر سرپیچی می کنند بترسند از این که بلایی به آنان رسد یا عذابی دردناک به سراغشان آید (۶۳)

دعاء رسول به معنای این است که آن جناب مردم را برای کاری از کارها دعوت کند، مانند دعوتشان به سوی ایمان و عمل صالح و به سوی مشورت در امری اجتماعی و به سوی نماز جماعت، و امر فرمودنش به چیزی از امور دنیا و آخرتشان، همه اینها دعا و دعوت او است.

شاهد این معنا جمله ذیل آیه است که می‌فرماید: "قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا" و نیز تهدیدی که دنبال آیه درباره مخالفت امر آن جناب آمده، و شهادت این دو فقره بر مدعای ما روشن است، و این معنا با آیه قبلی هم مناسب‌تر است، زیرا در آن آیه مدح می‌کرد کسانی را که دعوت آن حضرت را اجابت می‌کردند، و نزدش حضور می‌یافتند، و از او بدون اجازه‌اش مفارقت نمی‌کردند، و این آیه مذمت می‌کند کسانی را که وقتی آن جناب دعوتشان می‌کند سر خود را می‌خاراند، و اعتنایی به دعوت آن جناب نمی‌کنند.^۱

کلمه "تسلل" در آیه مورد بحث به معنای این است که کسی خود را از زیر بار و تکلیفی به طور آرام بیرون بکشد، که دیگران نفهمند، و این کلمه از "سل سیف" یعنی بیرون کردن شمشیر از غلاف گرفته شده. و کلمه "لواذا"، به معنای ملاوذه است، و "ملاوذه" آن است که انسانی به غیر خود پناهنده شده و خود را پشت سر او پنهان کند. و معنای آیه این است که خدای عز و جل از میان شما آن کسانی را که از ما بین مردم با حيله و تزویر بیرون می‌شوند، در حالی که به غیر خود پناهنده می‌شوند و به این وسیله خود را پنهان می‌کنند و هیچ اعتنایی به دعوت رسول ندارند، می‌شناسد. "فَلْيَخْذِرِ الَّذِينَ يَخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ" - ظاهر سیاق آیه با در نظر داشتن معنایی که گذشت، این است که ضمیر "عن امره" به رسول خدا بر می‌گردد، و امرش همان دعای او است، در نتیجه آیه شریفه کسانی را که از امر و دعوت آن جناب سر می‌تابند، تحذیر می‌کند از اینکه بلا و یا عذابی دردناک به آنان برسد.^۲

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٤﴾

آگاه باشید که آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن خداست و او به ملک خویش آگاه است و قطعاً می‌داند که شما در چه حالی هستید و چه نیازی دارید و چه آیینی برای شما ضروری است، پس همان را برایتان مقرر کرده است؛ و نیز خبر دارد از روزی که همگان به سوی او بازگردانده می‌شوند و آنان را به حقیقت آنچه کرده‌اند آگاه می‌کند، و خدا به هر چیزی داناست (۶۴)

^۱ از اینجا معلوم می‌شود اینکه بعضی گفته‌اند: "مراد از دعای رسول، خطاب کردن او و صدا زدن او است، که مردم آن جناب را مثل سایر مردم صدا زنند، بلکه با مردم فرق گذاشته او را محترمانه صدا بزنند، مثلاً، نگویند یا محمد، و یا ابن عبد الله، بلکه بگویند یا رسول الله" (مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۵۸) معنای درستی نیست.

و همچنین تفسیر دیگری که بعضی کرده‌اند که: مراد از دعاء، نفرین کردن آن جناب است، که نفرین او را مثل نفرین سایرین ندانند، که در حقیقت آیه شریفه مردم را نهی می‌کند از اینکه خود را در معرض نفرین آن جناب قرار دهند، یعنی او را به خشم در نیاورند، چون خدا نفرین او را بی اثر نمی‌گذارد (روح‌المعانی، ج ۷، ص ۱۵۸). و وجه ضعف و نادرستی این دو معنا این است که ذیل آیه با آنها سازگاری ندارد.

^۲ بعضی از مفسرین گفته‌اند: "ضمیر در" عن امره "به خدای سبحان بر می‌گردد، و در آیه شریفه هر چند که امری از ناحیه خدا وجود ندارد تا ضمیر بدان برگردد، و لیکن همان نهی که کرد و فرمود: "دعای رسول را چون دعای یک نفر عادی قرار ندهید" در حقیقت در معنای امر و به صورت نهی است، چون معنایش این است که دعوت او را بپذیرید، و کلمه "بپذیرید" امر است (روح‌المعانی، ج ۱۸، ص ۲۲۶)، و از میان این دو وجه وجه اولی بهتر است. در تفسیر قمی در ذیل آیه "لا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا" از قول امام ۷ گفته: یعنی رسول خدا ۶ را مثل یک فرد عادی صدا زنید و در روایت ابی الجارود از ابی جعفر ۷ آمده که در معنای آیه مذکور می‌فرمود: نگویند: یا محمد، و یا ابا القاسم، بلکه بگویند: یا نبی الله، و یا رسول الله. (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۰)

مؤلف: نظیر این حدیث از ابن عباس روایت شده، و لیکن در سابق گفتیم که ذیل آیه شریفه با این معنا آن طور که باید سازگار نیست.

این جمله بیان عمومیت ملک است، و اینکه هر چیزی بدون استثناء مملوک خدای سبحان و قائم به او است پس به همین دلیل با جمیع خصوصیات وجودش معلوم برای او است پس او آنچه را که وی بدان محتاج باشد می‌داند، و مردم هم یکی از موجوداتند، که خدا به حقیقت حالشان و آنچه بدان نیازمندند آگاه است. پس می‌فهمیم که آنچه از شرایع دین هم که برای آنان تشریع کرده اموری است که در حیاتشان بدان نیازمندند، هم چنان که ارزاقی که برایشان آفریده مورد حاجتشان بوده، و بدون آن بقاء و دوام نخواهند داشت.

پس اینکه فرمود: "قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ" او می‌داند آنچه را که شما بر آن هستید، و حقیقت حال شما را آگاه است، و می‌داند که چه احتیاجاتی دارید" به منزله نتیجه‌ای است که بر حجت مذکور مترتب می‌شود، و معنایش این است که مالکیت خدا بر شما و هر چیز دیگر مستلزم علم او به حال و احتیاجات شما است، آری، او به علت اینکه مالک شما است، می‌داند که چه قسم شریعت و احکامی مورد احتیاج شما است، همان را برایتان تشریع نموده، و بر شما واجب می‌کند. و جمله "وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ" عطف است بر جمله "مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ" و معنایش این است که او هم در دنیا عالم به احوال شما است، و هم در روزی که به سویش باز می‌گردید، یعنی روز قیامت که در آن روز هر کسی را به حقیقت عملی که کرده خبر می‌دهد، و خدا به هر چیزی دانا است.

خدای تعالی در این جمله ذیل، مردم را تحریک بر اطاعت و انقیاد نسبت به احکام شرع خود، و عمل به آن فرموده، به این بیان که به زودی ایشان را به حقیقت اعمالشان خبر می‌دهد، هم چنان که در صدر آیه تحریک می‌کرد به اینکه شرع را بپذیرند، چون خدا آن را تشریع کرده، که عالم به حوایج مردم است، و این شریعت حوایج آنان را بر می‌آورد.